

獲得的將是整個世界

۱۳۶۷-۱۰

برای فتح

عالم

خلیج:
کانون
تلاقی تضادها



توفان اکتبر
همچنان در غوغاست

UN MONDO DA CONQUISTARE

پرولتارها در این میان چیزی
چیز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند

پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

۱۰ — ۱۳۶۷

خلیج: کانون تلاقی تضادها

- ۸ خلیج را با تاج و تخت امپریالیستها و مستبدین پرکنیم
۱۰ امپریالیسم در چنگ امواج خروشان خلیج
ماجرای ایران - کنتر: حفره‌ای ناهنجار بر پیچ
۱۸ "آمریکایی که باید دوباره جان بگیرد"
۲۲ "کبوتر صلح" شوروی چنگالش را در خلیج فرو برده است

توفان اکتبر همچنان در غوغاست

گزیده‌هایی از ژوزف استالین، مائوتسه دون،

- ۳۸ جان رید، و ۰۰۰ در باره انقلاب اکتبر

به دهمین شماره رسیده‌ایم، و جهانی هنوز برای فتح

- ۳ پیش روی داریم
۲۶ بورکینا فاسو: چگونه بدون توده‌ها نمی توان انقلاب کرد

جنوب آسیا

- بیانیه افتتاحیه دومین کنفرانس منطقه‌ای جنبش انقلابی
۳۳ انترناسیونالیستی در جنوب آسیا
اطلاعه مطبوعاتی کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست
۳۴ هند (مارکسیست - لنینیست)
گزیده‌هایی از "اوضاع جهانی و وظایف ما"، کمیته مرکزی
۳۵ بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست)
۳۶ برگزاری دومین کنفرانس سراسری حزب پرولتری پوربانهگلا

بررسی کتاب

- ۵۴ کمونیستهای هند، اکونومیسم مسلح را نقد می کنند
۶۰ گرباچف: روح سرمایه شخصیت یافته

پرستروویکا

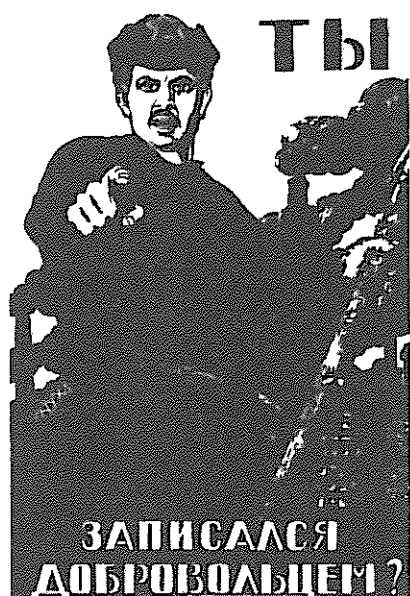
"خواب بکمل قرص خواب آور در سرزمین
شیر و عسل" - این توصیفی از "زندگی
شیرین" در مسکو است، نه در میلان یا
مانهاتان - طنزآمیزتر اینکه، غریبه‌ای
اهل کتاب، نوشته صدر کمیته مرکزی حزب
شوروی را به رتبه پرفروشترین کتاب در
سطح جهان رساندند، گرباچف در مورد
اشکالات شوروی و جهان چه فکر میکند؟ و
برای آنها چه پیشنهاداتی دارد؟

بورکینا فاسو

این تازه ترین تلاش دریافتن "راهی
مستقل" جهت رسیدن به راهی ملی و حتی
سوسیالیسم بدون جنگ انقلابی توده‌ها،
حزب پرولتری و پامارکسیسم - لنینیسم -
اندیشه مائوتسه دون است - کودتا پرده
آخر خونین نمایشی بود که، همچون
تراژدیهای یونان، جزء لاینفک این شکل
نمایش بحساب می آمد.

توفان اکتبر

همچنان در غوغاست



مشترک شوید! مطالب مهم شماره‌های ۴

(۱۳۶۳)

۱۳۶۴-۴

آفریقای

نران انقلابی تعمیق یابنده

نهای شکست خورده خوب درس میگیرند

تحدیه کمونیستهای ایران (سربداران)، از تجارب به
های طوفانی انقلاب و قیام مسلحانه سربداران در آمل
هری

یکی شهری "در رویای غربی"

کردستان

نجیمه سیاوش از الزامات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری
صحبت میکند

بنگلادش: انصار باروت

به قلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری پورباینگلا

۱۳۶۵ - ۶

پرو

قطعه‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو کمیته ج.ا.ا. دربارهٔ قهر-
مانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم کشتار شدند. در این شماره
بنج سال نخستین جنگ خلق نیز مورد تحلیل قرار گرفته است

هائیتی

در این شماره مقالاتی درباره بحران در هائیتی، روحیه توده ها و وظایف
انقلابیون وجود دارد. همچنین فراخوان مشترک در گروه مل هائیتی درج
گشته است

۱۳۶۵ - ۷

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط ماشوتسه دون

بسناسیت بیستین سالگرد انقلاب فرهنگی پرولتاریائی و ده سال بعد از مرگ
ماشوتسه کودتای ارتجاعی، این شماره عمدتاً شامل مقالاتی است که از سوی احزاب
و سازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه گشته
است. در این مقالات، تکاملی که در علم مارکسیسم-لنینیسم توسط ماشوتسه
دون حاصل گشته مورد تحلیل قرار گرفته و از علت و چگونگی تعیین کننده بودن
اندیشه ماشوتسه با طریقه پیشبرد انقلاب پرولتری جهانی بحث شده است

۱۳۶۶/۸

پرو

سند مهم جدیدی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

فیلیپین

نامه سرکشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
به حزب کمونیست فیلیپین که تحولات نوین خط و مشی
این حزب را مورد مذاقه قرار میدهد

۱۳۶۶-۹

ناگرباری، هند

جمعیت و گزارشاتی در بیستین سالگرد خیزشهای دهقانی
در هند؛ به انضمام نوشته هائی از چارومازومدار

گرباچف

تحلیلی از اقتصاد شوروی و تدارکات نظامیش در سطح جهان
پرو

بزرگداشت روز بهرمانی؛ همراه با بخش دوم سند حزب
کمونیست پرو

آنگاه که کوهستان آند می‌گردد.
"گردانهای مسلح فقر" تحت رهبری حزب کمونیست
بمصاف حکومت پرو میشتابند. این مقاله به بررسی
ریخچه و اهداف جنگ خلق میپردازد.

هند

مسئله در مورد هشت میلیون مردم هند این نیست که آ
کان جهان "بر میخیزند، سوال اینجاست: چه وقت

جمهوری دمیونیکن: دوروز قیام توده ای

بقلم رهبر اتحادیه کمونیست انقلابی جمهوری دمیونیکن

در بزرگداشت یولماز کونهی: فیلم ساز انقلابی

۱۳۶۴ - ۲

پرو

باز هم دربارهٔ جنگ انقلابی رشد یابنده، سفریاب به پرو و گزیده ای از
آثار خوزه کارلوس ماریا تکی

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کوکلوکویوس بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته
ای غرب در آلمان غربی را، بانگاهی بر تدارک انقلاب مورد تجزیه و تحلیل
قرار میدهد

ایران: شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهائی در شرایط انقلابی که به سقوط شاه ارتخت سلطنت در سال
۱۳۵۷ انجامید، نهفته بودند؟ این مقاله توسط یکی از اعضای اتحادیه کس-
نیستهای ایران (سربداران) نوشته شده است

دربارهٔ دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

بقلم: ریسونند لوتا

۱۳۶۴-۳

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای متفاوت طی مقالاتی تحلیل گشته است
در این شماره همچنین فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانی وجود دارد

پسرو: بایکوت انتخابات

جزوه ای از حزب کمونیست پرو

رگبه

موسیقی عصیانگر جامائیکا

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود

حق اشتراك برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است.
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست
در دسترس میباشد

لطفاً نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی خود را
برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس
زیرمکاتبه کنید:

BCM World to Win

London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار
به آدرس زیر ارسال دارید:

Revolution Books, 13 East 16th St

New York, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح

جنگ

به دهمین شماره رسیده‌ایم،

و جهانی هنوز برای فتح

پیش روی داریم!

انتشار دهمین شماره «جهانی برای فتح»، بزرگداشت نقطه عطفی است. سه سال پیش در آغاز کار اعلام کردیم که «جهانی برای فتح» به «ایده ای کهن» اختصاص یافته: «پرولتاریای سراسر جهان با وظیفه بیرون کشیدن جهان از جنگال غاصبان کنونی روبروست - همانها را که جهان را ناهنجار ساخته و بخش های گسترده ای از آن را تهدید به نابودی می کنند. داغ لعنت خوردگان تاریخ باید به صاحبان جهان بدل گردند. استثمار، ستم، و جامعه طبقاتی بهیچوجه نظم طبیعی امور نبوده و تنها مانعی بر سر راه پیشرفت بیش از پیش بشریتند.»

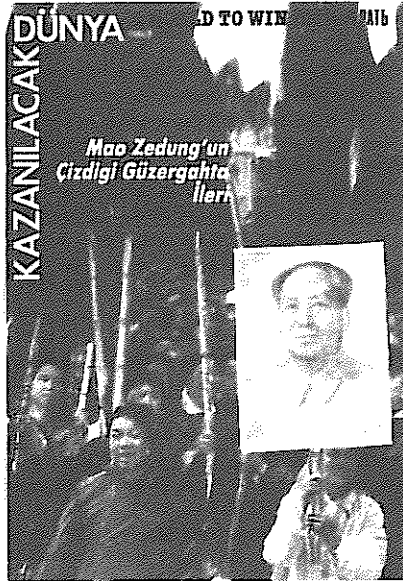
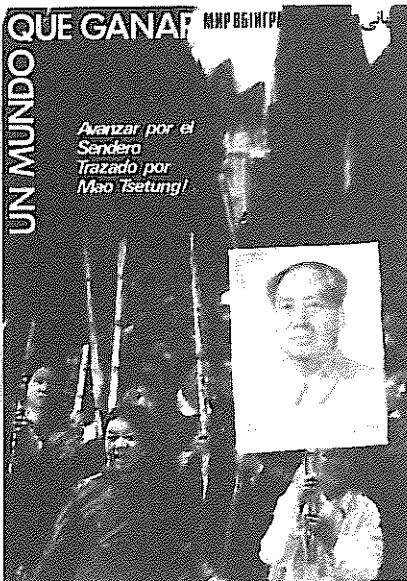
با خوشوقتی اعلام میکنیم، تجربه نشان داد بسیار بسیار مردان و زنان در سراسر جهان هستند که همچنان بر ایده ها و اهداف مشترکمان پای میفشزند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که با پیدایشش در سال ۱۹۸۴ موجب انتشار مجله ما گردید، همچنان قدرتمندتر میشود. مضاف براین، نسل جدیدی در جهان بر عرصه نبرد انقلابی گام نهاده است. در بسیاری از کشورها، جوانان بیشتری به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون که تنها راه برای انقلاب راستین پرولتری است، گرایش می یابند. در این میان باید از حداقل نقشی که «جهانی برای فتح» ایفا نموده قدردانی کرد.

در عین حال، بحران درون جنبش مارکسیست-لنینیستی که از کودتا ۱۹۷۶ در چین متعاقب مرگ مائو تسه دون نشئت گرفته، کماکان پابرجاست. از دست رفتن چین چیزی بیش از دست دادن سنگر انقلابی که يك چهارم جمعیت جهان را در برمیگرفت، بود - انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائو پیشرفته ترین تجربه پرولتاریا در کسب قدرت و متحول ساختن جهان می باشد. و امروز نسل جدید انقلابیون در مقطعی گام به پیش نهاده اند که دشمنان رنگارنگان از هیچ تلاشی برای مدفون ساختن، منحرف کردن و بزیر سؤال کشاندن میراثمان، فروگذار نکرده اند.

بقیه ...

KAZANILACAK DUNYA जीतनेकेलिएसारविश्वहै A WORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER विश्व विजय UN MUNDO QUE GANAR



این دلیلی مهم برای بذل توجه بسیار «جهانی برای فتح» از همان ابتدا به دفاع و تبلیغ گسترده دستاوردهای طبقه ما در کشورهای مختلف جهان می باشد. بطور مثال، مجله ما مقالاتی را به تجربه مهم جنبش ناگزالباری در هند تحت هدایت چارومازومدار، آثار ابراهیم کایپایا، مارکسیست -لنینیست ترک، اختصاص داد. بعلاوه، شماره ۷ مجله مهمترین تلاش ما در دفاع و احیای میراثمان محسوب میشد. این شماره که تحت عنوان «به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون»، انتشار یافت، کلا مختص به بحث در مورد مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بود. شماره ۷ جهانی برای فتح بزبانهای انگلیسی، فارسی، ترکی، اسپانیایی و آلمانی ترجمه شده و طبق اطلاع ما، بخاطر ارزشمند بودن علیرغم گذشت یکسال از انتشار اولیه اش، در حال ترجمه به سایر زبانهاست.

مسائل انقلاب کماکان مصافهای نوینی عرضه میکنند. تلاش ما بر آن بوده، مقالاتی ارائه دهیم که حاوی جمعبندی از برخی تجارب غنی و حیاتی باشد -تجارب که غالباً به بهای خون مارکسیست لنینیستهای اصیل سراسر جهان بدست آمده است. این نیز واقعیتی است که در صفوف طالبان انقلاب جهت دستیابی به يك خط مشی صحیح برای پیشروی مبارزه و محادله و مبارزه وجود دارد. و این امری ضروری است. بنابراین خوشوقتیم متذکر گردیم که برخی از مقالات مجله ما، واکنش سرزنده را در صفوف رفقای که با مسائل مشابه در کشورهای مختلف رویارویند، برانگیخته است. بویژه، شماره ۸ جهانی برای فتح که، حاوی نامه سرگشاده مهم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین بود، بحث و اظهار نظر فراوانی را باعث شد. بیشک زندگی سه ساله جهانی برای

غرور به نقش ویژه ای که «جهانی برای فتح» در تبلیغ تجربه جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو ایفا نموده، پی میبریم. ما در آینده نیز کماکان پیشرفته ترین مبارزات مبارزه انقلابی پرو و در سراسر جهان را تبلیغ خواهیم نمود. بیشک دورانی که جهان در گرهای بحرانی قرار گرفته و خطر جنگ جهانی کماکان باقیست و فرصت برای پیشرفت در مبارزه انقلابی روبه رشد است، زمان لم دادن بر افتخارات نیست. در دوره ای که پیشروی ماست، در جبهه های مختلف مبارزه طبقاتی کارهای زیادیست که انجامشان طلب میشود. منجمله می باید «جهانی برای فتح» را بمثابة سلاح پرولتاریا بیش از پیش صیقل دهیم و آن را بهتر بکار بندیم. همکاران «جهانی برای فتح» در سراسر جهان که با مهمترین مسائل جنبش انقلابی رویارویند، می باید کار کمک به نشریه را ادامه دهند. این امر کماکان حائز اهمیت است. لازم بتذکر است که تلاش برای تضمین ترجمه فوری «جهانی برای فتح» به زبانهای مختلف و قرار گرفتن نشریه در دسترس کسانی که خواهان متحول ساختن جهانند، دوچندان گشته است. ★

فتح، حرکت با بادیانهای برافراشته در آبهای آرام را تداوی نمیکند. در مقاطع مختلف برخی مشکلات گریبانگیر شماره های متفاوت مجله گشته است. اما تجربه نشان داده که بر این موانع نیز میتوان گام به گام غلبه کرد. ما خصوصاً از خبر انتشار مجدد و منظم «جهانی برای فتح» به زبان اسپانیایی شادمانیم. طی دوره انتشار «جهانی برای فتح» ما به درک روشنی از نقش نشریه در پروسه انقلاب دست یافتیم، و نیز به برخی نقاط قوت و محدودیت های خاص ناشی از کاراکتر «جهانی برای فتح» به مثابه نشریه ای به زبانهای مختلف با مخاطبینی در کشورهای بس متفاوت آگاه شدیم. طی این چند سال سعی بر آن بوده که بر نقش «جهانی برای فتح» در پاسخگویی به مسائل فشرده تئوریک و خط و مشی سیاسی، تمرکز بسیار گذاشته شود. ما کماکان تلاش داریم که ابزار مهمی جهت بررسی تحولات مهم جهان عرضه کنیم اما با این واقعیت هم روبروئیم که فصلنامه بودن جهانی برای فتح «و تاخیر زمانی» در انتشار آن، اظهار نظر در مورد کلیه وقایع مهم را ناممکن ساخته است. وقتی به این سه سال نگاه میکنیم، با

در تمام این مقالات وجود داشت • این درك با مسائل مادر کشور خودمان بسیار مرتبط است؛ اگر قرار است انقلابی در کار باشد، وجود يك حزب انقلابی، یعنی تشکیلاتی که بر پایه علم انقلاب (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) بنا شده و بدان مسلح است، ضروریست • اگر قرار است انقلابی در ۰۰۰ صورت گیرد، وجود چنین تشکیلاتی ضروریست و اکنون باید ایجاد شود!

میدانیم که "جهانی برای فتح" ملهم از تشکیل ج ۱۰۱۰ است • ما مشتاقیم که بیشتر در مورد این جنبش و احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست شرکت کننده در آن بدانیم • بنا بر این، از شما می‌خواهیم که برخی انتشارات ج ۱۰، منجمله "بیانیه" را برای ما بفرستید •

باهمبستگی انترناسیونالیستی
(از کشوری در شرق آفریقا)

☆ ☆ ☆

رفقا،

من هوادر ج ۱۰۱۰ هشتم • من "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" مصوبه • مارس ۱۹۸۴ را خوانده‌ام و کاملاً با این سند توافق دارم. متأسفانه از ۰۰۰۰۰ هیچ سازمانی در ج ۱۰۱۰ شرکت ندارد ••• من در تلاش سازماندهی هستم با هدف ایجاد يك حزب انقلابی آغاز بکار کرده‌ام. مایلم انتشارات ج ۱۰۱۰ را دریافت کنم • همچنین مایل بدریافت مجله "جهانی برای فتح" هشتم، (از آمریکای لاتین)

☆ ☆ ☆

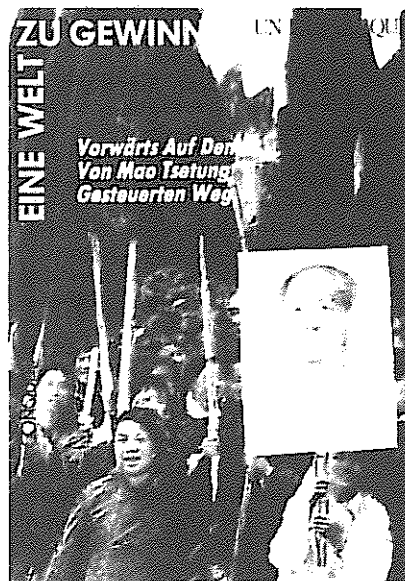
رفقای گرامی،

دو کتاب برایتان می‌فرستم • یکی از آنها "بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" است که توسط ما ترجمه و تکثیر شده است • ما با تحلیل و استراتژی و تاکتیکهای بیانیه جهت رسیدن به کمونیسم موافقیم •

رفقا! ما گروه کوچکی هستیم، که برای انقلاب کمونیستی جهانی دوش بدوش شما می‌جنگد • ما فکر میکنیم که برای نیل بدین هدف باید يك حزب قدرتمند پرولتری بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوئسه‌دون بنا نهیم •

بادرودهای انقلابی
(از کشوری در شرق دور)

☆ ☆ ☆



از زبان خوانندگان...

دوستان گرامی،

••• ما بسیار مسحور مقالات مختلفی شده‌ایم که در شماره‌های [جهانی برای فتح] به چاپ رسیده‌اند • در این میان یکی از آنها بسیار بسیار مورد توجه ما واقع شده و مباحثه و مبارزه فراوان و همه‌گیری را در صفوف ما برانگیخته است: مقاله‌ای که تحت

عنوان "درباره تئوری جنگ خلق مائو" توسط حزب پرولتری پوربائنگلا در شماره ۷ - ۱۳۶۵ به چاپ رسیده است • این مقاله برای ما بسیار مفید بوده، زیرا رژیمی که در کشور ما به قدرت رسیده به استدلال برخاسته که "جنگ درازمدت خلق" او جنگ خلقی نیست که مسرود نظر انقلابیون پرولتری • بیوژه مائو • بوده و توسط آنها به پیش برده شده است •

از نظر ما، (رژیم) يك جنگ چریکی - نوع فاشیستی را به پیش برد • آنها با اصطلاح "جنگ خلق" خود را بعنوان مسئله‌ای تا کتی - کی برگزیدند، نه بمثابة يك استراتژی کلی سیاسی و نظامی جهت کسب قدرت • آنها از مطالعه مشخص کشور و جامعه ما و جمع‌بندی از مبارزات خلقمان و مبارزات انقلابی در سراسر جهان بدین تصمیم نرسیدند، بلکه سبک و سنگین کردن آلترناتیوهای دیگر - کودتا، جنگ منظم (مثلاً جنگی که قبلاً در آن شرکت جستند)، قیام و

انتخابات عمومی • بود که آنها را بدین نتیجه • گیری رساند •

ثانیاً، این مقاله از جهتی دیگر نیز مفید است • اینکه بسیاری گروههای مسلح هستند که برای "رهایی" می‌جنگند • بدین جهت خطی پیدا شده که معتقد است از آنجا که همه گرایشات در مورد مبارزه مسلحانه صحبت میکنند، پس يك خط مشی انقلابی و توده‌ای اصلاً نباید در مورد مبارزه مسلحانه حرفی بزند • این خط مدعیست که در عوض برای ابراز وجود باید بسوی کار علنی قانونی در میان مردم • بیوژه طبقه کارگر • روی آورد • این خط ادعا میکند که مبارزه مسلحانه به معبودی می‌ماند که همه گرایشات پرستش میکنند!

این همان خطی است که دنباله رو رژیم کنونی شده و با ارائه راهنمایی و نمایاندن اشکالات تاریخی به مثابه "اشتباهات صرف" به تشییع آن، کمک می‌کند • بنابر این در پرتو آنچه ذکر شد، مرزبندی روشن میان برخورد انقلابی به مبارزه مسلحانه و این مبارزات مسلحانه کاذب و رنگارنگ امری ضروریست • مقاله فوق الذکر در این رابطه بسیار مفید بود •

برخی مقالات نظیر انتقاد از خود رفقای ایرانی، نامه سرگشاده کمیته ج ۱۰۱۰ به ک فیلیپین، و مقالاتی که در مورد مبارزه قهرمانانه توده‌های پرویی تحت رهبری ج ک پرو مارکسیست - لنینیست • مائوئیست نگاشته شده، و بسیاری مقالات دیگر، کمک شایانی به ما کردند • خلاصه اینکه، يك درك پایسه‌ای

رفقای گرامی،

از شما بخاطر کاری که در جهان کنونی برای رهایی کامل بشریت انجام می‌دهید تشکر می‌کنم. رفقای گرامی، به شما اطمینان می‌دهم که بسا جدیت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت می‌کنم. این [جنبش م] به گسترش جنبش ضد امپریالیستی، که مسئله عمده در سطح بین‌المللی است، تسریع می‌بخشد. ما از کلیه اشکال مبارزات علیه رویزیونیسم و علیه آنتی-مارکسیسم، حمایت می‌کنیم. رفقای گرامی، "بیانیه" و "اطلاعیه" ۱۹۵۲ و ۱۹۶۰، مرثا باعث ظهور رویزیونیسم شد که از منافع امپریالیستهای غربی حفاظت کرد و جاده را برای تحکیم دولتهای بورژوازی هموار نمود. امروزه خلیج کانون برخورد های نظامی میان دو بلوک امپریالیستی است و خطر شروع جنگ جهانی سوم از این نقطه موجود است. من مایلم که انتشارات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در منطقه محل سکونت من توزیع کنم. همچنین در صورت امکان، برای من منابع ضد امپریالیستی برای پیشبرد کارم در اینجا ارسال دارید. ما باید علیه رویزیونیسم در نو مستعمرات و علیه رژیمهای دست-نشاندها، که عموماً دولتهای سوسیالیستی آفریقا خطاب میشوند - نیز بجنگیم. رفقای گرامی، من از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مبارزه علیه جهان امپریالیستی حمایت می‌کنم. از دهکده‌ای در آفریقا

☆ ☆ ☆

برادران و خواهران گرامی،

دو شماره "جهانی برای فتح" را دریافت کردم و از خواندن چنین نشریه‌ای که در دسترس جهانیان قرار گرفته بسیار خوشحال شدم. (برادران و خواهران) دوشادوش در سنگرهای نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع بسه پیش می‌روند.

در عین حال، جای تاسف است که خسار جاز ایالات متحده نیز بسیاری از فجایع و بحرانها - و "بیشک" و "خیمتر از اینجا - بوقوع می‌پیوندند. من بسیار دوست دارم بدانم که برادران و خواهران گردستانم در نبردشان پیشروی میکنند و "بهترین نغمه‌هایشان را از گلوئی تفنگ" به هنگام رزم سر می‌دهند و به تحولی که در پیش است آگاهند.

بعنوان يك زندانی در زندان ۰۰۰، حداکثر تلاش را بعمل می‌آورم تا در مورد تحولات جهان

و نیز مبارزاتی که آهستن تحولند، مطلع گردم از آنجا که مایل به دریافت "جهانی برای فتح" هستم، مرادر لیست مشترکین خود قرار دهید. برادر شما بر مسیر حقیقت و انقلاب (از زندانسی در آمریکا)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

چندین سال است که تلاش می‌کنم مبارزه خلق در پرو تحت رهبری ج. ک. ب. را دنبال کنم و مایلم در يك گروه هوادار آن در انگلستان فعالیت نمایم. من برای چند سال در مرفوف چپ طی اعتصاب معدنچیان، اعتصاب کارگران چاپ، کارزارهای محلی و غیره فعال بوده‌ام. من همواره از مبارزه جاری در پرو که بنظر من عالیترین تبارز تضاد میان امپریالیسم و توده‌های ملل فقیر است، حمایت کرده‌ام. همچنین، معتقدم که مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون که توسط ج. ۰. ۱. ۰ و "بیانیه" تبلیغ می‌شود انقلابی ترین ایدئولوژی راستین نسل ماست. امروزه در انگلستان، مائوتسم هم از نظرایدئولوژیک تحلیل رفته است. حزب کمونیست انگلستان (م. ل.) C.P.B.(M.L.) کاملاً به یک حزب رویزیونیست و سوسیال شونیست بدل گشته است. اتحادیه کمونیستی انقلابی R.C.L. از نظر کمی نسبت به C.P.B.(M.L.) کوچکتر است و از بعد ایدئولوژیک برتر است. اما این جریان هنوز در بریدن از پکن مسئله دارد و قادر نیست تفاوت کیفی میان مائوتسه دون و رویزیونیسم مدرن تنگ سیاه پینگی را درک کند. این تضاد ایدئولوژیک که اساساً بورژوازی - پرولتری است، در اکثر عملکردهای این جریان بچشم می‌خورد. مثلاً در عدم انتقاد به شعار "پرچم مستقل" آفریقای - این جریان قادر است از درک مانورهای نئوکولونیالیست در این عصر میباشد و چنین می‌پندارد که خرده بورژوازی به تنهایی میتواند پرولتاریا را در انقلاب رهبری کند (بهمن جهت به حمایت بی‌قید و شرط از نکروما ایسم دست می‌زند).

۰۰۰. بنظر من مجله شما، جهانی برای فتح، يك جای خالی را پر میکند. ۰۰۰ با دروهای رفیقانسه

(از سوی خواننده‌ای در انگلستان که خسودرا بعنوان دانشجوی "مطالعات آفریقا-دریای کارائیب،" بی خانمان، مفلس و بی‌کار" معرفی میکند.)

☆ ☆ ☆

رفقای گرامی،

من يك زندانی سیاسی هستم و هم اکنون در زندانی در جنوب هندوستان بسر می‌برم. از شما درخواست می‌کنم که بطور مرتب يك نسخه از هر شماره "جهانی برای فتح" برای کم-سون زندانیان سیاسی حزبمان ارسال دارید. بهمن ترتیب نیز، لطفاً هرگونه متنی که بیرون می‌دهید را برایمان ارسال دارید. مناسبانه در موقعیتی نیستیم که از عهده باز پرداخت هزینه برآییم. با دروهای انقلابی

رفقای شما

☆ ☆ ☆

رفقای انقلابی گرامی،

۰۰۰. من يك فعال سیاسی هستم که به تئوری مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسلح شده‌ام. ممکن است تئوریسین نخبه‌ای نباشم، اما بسیاری از مهمترین آثار مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو را مطالعه کرده‌ام. بر پایه همین مطالعات منتقل به صحت مارکسیسم معتقد گشته‌ام.

رفقا، من از طریق مکاتباته با ج. ۰. ۱. ۰ و فعالتهایش آشنا شدم. ۰۰۰.

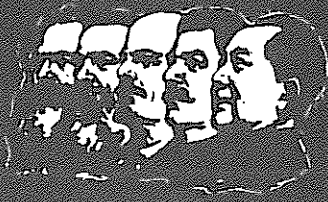
رفقا، در حال حاضر تلاش دارم که فعالین و دوستان ضد دولتی خود را از موجودیست و فعالیت‌های شما مطلع سازم. تنها در صورتی در اینکار موفق میشوم که اطلاعات لازم را بصورت جزوات، اطلاعاتها و ۰۰۰ ج. ۰. ۱. ۰ و احزاب سازمانهای تشکیل دهنده‌اش در اختیار داشته باشم.

همچنانکه از مبارزات ما برای کسب رهایی مطلع هستید، اوضاع معینی باعث ایجاد انواع و اقسام سازمانهای رویزیونیستی گردیده است. این امر که بنظر من باعث عقب نشینی "خیزش خلق" خواهد شد. بنابراین، زمان لایروبی این طویله، اوژیاس، که مبارزه آزانی را تحت نفوذ گرفته، فرارسیده است. پیام منتشره از سوی ج. ۰. ۱. ۰ در ماه مه کماکان معتبر بوده و در آینده نیز خواهد بود. کارگران و جوانان مبارز ما محتاج حزبی پیشاهنگند که بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون بنا گشته باشد.

با دروهای انقلابی،

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون (از آزانی [آفریقای جنوبی])

☆ ☆ ☆



بیانیه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ، حزب کمونیست سیلان ، کلکتیو کمونیستی آژیت / پروپ (ایتالیا) ، کمیته کمونیستی ترنتو (ایتالیا) ، حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) ، حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست - لنینیست) ، کمیته منطقه ای مائو تسه دون ، حزب کمونیست پرو ، حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست - لنینیست ، گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی ، حزب کمونیست نیال (ماشال) ، گروه پرچم سرخ نیوزلاند ، دسته انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) ، سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست - لنینیست (ایتالیا) ، حزب پرولتری پورباینگلا (بنگلادش) ، گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا ، کمیته رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند ، حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا ، اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دمیونیکن) ، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه مارس ۱۹۸۴ از سوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای م. لامی می باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تشکیل دادند. اسامی زیر احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج. ا. ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجود است : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، گجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کانادائی ، کردی ، مالایائی ، نیپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تعلیلی ، ترکی .

قیمت هر نسخه معادل ۱ پوند انگلیس و هزینه پست معادل نیم پوند می باشد. برای اطلاعات بیشتر با دفتر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با آدرس زیر مکاتبه کنید :

BCM RIM

London, WC1N 3XX

U. K.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

خلیج را با تاج و تخت

بخاطر در دست گرفتن سرخ اوضاع و ایجاد مناسبترین شرایط برای خود و نامناسبترین شرایط برای رقیب به منطقه اعزام کرده است. ناوهای امپریالیستها همچون کوسه ماهی ها در آبهای خلیج اینسو و آنسو میچرخند تمام این حرکات لزوماً مورد دلخواه رژیمهای ایران و عراق نیستند. همانگونه که مائو قبل از ارتباط با یکی از نوکران امپریالیسم گفت، سک زنجیری امپریالیسم بودن، این چیزها را هم دارد.

سر بلند کردن جنگ جهانی سوم از این منطقه، يك امکان واقعی است. اما در عین حال، تشنج برخاسته از رقابت امپریالیستی، نظم موجود را بیش از پیش شکننده ساخته و بسیار محتمل است که همچون شیشه زیر ضربات انقلابی درهم شکسته شود. در این میان، آنچه بیش از هر چیز هراس امپریالیستها را بر میانگیزد، خیزش هایی به سبک خمینی نیست - ترس آنها از این است که توده ها از قیود رژیمهای موجود خود رها کرده و تخت و تاج بسیاری را به قعر گرداب خلیج روان سازند. این شرایط حاد نتیجه تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی است. این شرایط نشانگر آنست که، بقول لنین، امپریالیستها غولهایی یا گلین هستند. آنها هر قدر که با کشتیها و بمب افکنهایشان به اینسو و آنسو بجهند، رقابتشان گسترده تر شده و تشنج مابینشان بیشتر افزایش میابد. این نمایش قدرت و این توان نظامی میتواند به ضد خود بدل گردد. این امریست که در عدم قابلیت نیروی نظامی امپریالیستی جهت مقابله با چند مین کهنه که توسط قایقهای کوچک کار گذاشته شده، خود را نشان میدهد. همراه با تلاشهای امپریالیستها جهت تجهیز حکومتهای دست نشانده ارتجاعی خلیج در مسیر تدارکات جنگیشان، فرصتهایی نیز جهت مغلوب ساختن آنها ظاهر میشوند. فرصتهایی که بخوبی میتوانند به تحقق پیوندند. تحت چنان شرایطی است که حکومتهای نوکر امپریالیسم میتوانند به روزی بیافتند و چنان ملرزه در آیند که نتایجی غیر قابل پیش بینی ظهور برسد.

توده های انقلابی منطقه در تلاشهای بی وقفه

عراق کاملاً دچار در دسترس شده است، از چند هفته پیش واحدهای جنگش را به بهانه حفاظت از کشتیهای کوبیتی (و ظاهراً علیه ایران) به خلیج اعزام داشته اند. تنها منطق و تنها طریق فهم این حرکات جنون آمیز را میتوان چنین خلاصه کرد: اولاً، هر يك از قدرتهای امپریالیستی بمشابه عضوی از این یا آن بلوك متخاصم، منافع امپریالیستی خود را دنبال میکنند. ثانیاً، هدف آنها هیچ نیست مگر کنترل خلیج، چرا که خلیج بموقع خود میتواند کلید تعیین کننده کنترل دنیا در دست این یا آن بلوك باشد.

رژیمهای ایران و عراق، هر دو وابسته به امپریالیسم هستند. هر دو آنها کشورشان را به زندان ملل تبدیل کرده اند. آنها دهات کردنشین را بماران میکنند و به کشتار خلق کرد که جنگ عادلانه و رها بخش ملی را در هر دو کشور به پیش میبرد، میپردازند. نخست، هدام حسین تحت اوامر غرب به ایران تجاوز کرد تا تضمینی برای پیوستن رژیم خمینی به زنجیره غرب فراهم آورد. لافزنیهای ایران مبنی بر «نه شرقی، نه غربی» برای پرده افکندن بر بندهایش با هر دو طرف بکار میاید، اما تلاش فزاینده این رژیم بر آنست که خود را به غرب بفروشد. همین طبقه حاکمه بود که در جهت منافع امپریالیسم جهانی به سرکوب انقلاب ایران پرداخت. انقلابی که شاه را سرنگون ساخته بود. کارآرایی این رژیم برای امپریالیسم و قدرتهای خارجی بیش از هر زمان دیگر، خود را در ماجرای خرید اسلحه از اسرائیل به خرج عربستان سعودی و حمایت آمریکا و توسط خمینی و سازمان سیا بنمایش گذاشت. سپس این اقدام جهت حمایت نظامی از جریان آمریکائی کنتررا در نیکاراگوآ بکار گرفته شد. در همان حال که مردم جهان از ماجرای ایران گیت با نفرت و خشم یاد میکردند، رئیس مجلس ایران (رفسنجانی) اعلام کرد: «آقای ریگان، ما اقدام شجاعانه شما را میستائیم و از شما میخواهیم که به اینکار ادامه دهید!»

بخاطر رژیمهای ایران و عراق نیست که ناوگانههای امپریالیستی در خلیج مستقر شده اند، بلکه هر يك از دو بلوك کشتیهایش را

آبهای داغ خلیج را آنچنان ناوهای جنگی هسته ای آمریکا، انگلستان و فرانسه با حمایت ایتالیا و آلمان غربی از یکسو، و شوری از سوی دیگر انباشته اند، که انگار میخواهد به بیرون سرریز کند. این استقرار عظیمترین تمرکز قدرت آتش بعد از جنگ جهانی دوم در عرصه دریاست.

همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موکد میدارد، آنچه تحت چنین شرایطی به یکباره ظاهر میگردد، همانا «خطر فزاینده يك جنگ جهانی جدید جنگ سوم - و همچنین؛ دورنماهایی واقعی برای انقلاب در کشورهای سراسر جهان است.»

این آرایش و انباشت نظامی بی اندازه خطرناک است به همان اندازه که عوامفریبی دستگاههای تبلیغاتی طرفین متخاصم را حدومرز نیست. این حفاظت از ۱۱ نفتکش کوبیتی نیست که چهار دوجین ناو هواپیمابر و سایر ناوهای جنگی و زیر دریایی ها را به خلیج کشانده است. این نیروها برای مقابله با قایقهای تندرو با مین گذاری ایرانیها نیز به منطقه اعزام نشده اند. آخر دلیلی برای هراس قدرتهای بزرگ امپریالیستی از رژیم خمینی وجود ندارد. بعلاوه، این ناوهای جنگی بقصد بازگرداندن صلح نیز به منطقه نیامده اند. این قدرتهای امپریالیستی، خود هفت سال است که آتش بار جنگ خلیج با نیم میلیون قربانی هستند. این غرب و شرق امپریالیستی هستند که ایران و عراق را با اسلحه و تجهیزات نظامی انباشته اند. آنها با توجه به آنچه بهتر با منافعشان خوانائی دارد، در حین تغذیه جنگ و تلاش جهت اداره آن، برخی تغییرات را در دستور کار دارند.

حمله عراق با شلیک يك موشک ساخت فرانسه به ناو جنگی آمریکا پوشش دیگری شد برای پیشبرد تمام این اقدامات. منتهائی توسط ایران و عراق کار گذاشته شد. مین های ایران را ایتالیا تأمین کرد. ایران موشکهای کرم ابریشم را با توافق آمریکا و توسط دلارهای عربستان از چین خریداری کرد. در این شرایط، شوری که در نشان دادن خود بعنوان برادر بزرگ ایران و نیز تأمین کننده اصلی

امپریالیستها و مستبدین پرکنیم!

خود جهت رهایی، رنج بسیاری متحمل شده اند زیرا به راههای عرضه شده توسط امثال خمینی یا «جنگجویان آزادی» نظیر فتوایهای اسلامی تحت حمایت آمریکا در افغانستان و شیوخ «معتدل» عربستان کشیده شده اند، یا اینکه به «جمهوریهای خلقی» ساخته و پرداخته شوروی در افغانستان یا یمن که تحت اداره ارتجاعیون کمپرادور طرفدار شوروی نظیر قذافی و اسد قرار دارند، گردن گذاشته اند؛ و با اینکه بدنام دلالان بین المللی نظیر عرفات روان شده اند. کسی که از شور انقلابی خلق فلسطین همچون اعتبارنامه ای برای خود فروشی در بارگاههای آمریکا، شوروی و حکومتهای مرتجع عرب استفاده کرده و سرانجام بهرآه سایر فراکسیونهای سازمان آزادیبخش فلسطین در تلاش هستند که توده های انقلابی فلسطین را قانع کنند که آنها از هدف سرنگون کردن دولت صهیونیستی دست کشند، چه کسی از میان ستمدیدگان خواهان تکرار چنین تجاربی است؟

چند بن بست دیگر بعنوان راه، در جریان تحولات خاورمیانه مقابل خلقها گذارده خواهد شد؟ ارتجاع شیعه و سنی ها بنیادگرایی اسلامی یا «بدعت گذاری اسلامی» طرفدار امپریالیسم؟ سترتری اعمال فشار بقصد انجام توافقاتی با امپریالیسم از طریق مسالمت آمیز یا از مسیر تروریسم؟ این راهی تماماً شکست خورده است و امپریالیسم همچنان بجای خود باقیست. ستمدیدگان تنها در صورتی قادر بحرکت بسوی رهایی حقیقی، بسوی رهایی کل بشریت هستند که طریق انقلاب پرولتری و مبارزه مسلحانه راستین تحت هدایت پیشاهنگی استوار برخط و دانش کمونیسم مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون را در پیش گیرند. بر این راستا، تاکنون دو پیروزی عظیم بدست آمده است، انقلاب اکتر روسیه تحت رهبری لنین و انقلاب چین تحت رهبری مائو تسه دون. تاریخ بما نشان میدهد که سرنگونی قدرت پرولتری در این کشورها معادل با رجعت به امپریالیسم و ارتجاع بوده است، اما این عقبگردها، دلیلی

بر ناممکن بودن انقلاب ما نیست. درست برعکس، تحارب توده های تحت ستم و استثمار در جریان تلاشهایشان برای رهایی نشانگر آنست که انقلاب پرولتری، تنها راه ممکن مقابل پای ماست.

فرمتها - و خطرات - عظیم پیشروی انقلاب بیش از هر زمان بر ضعف یا نبود یک پیشاهنگ پرولتری - بمشابه مشکلی که راه حل میطلبید - تاکید میگذارد. و این مشکلی است که در بسیاری از کشورهای منطقه خلیج و نیز سایر کشورها موجود است. خطر سرخوردگی و راحت گذاشتن ارتجاعیون در بین است. و نیز خطر درغلطیدن بکام

ایدئولوژیهای ارتجاعی و ناسیونالیستی در ارتشهای مختلف ارتجاعی و جنگیدن در راه منافع امپریالیستهای رقیب.

انقلاب پرولتری تنها آلتزناتیو عملی در مقابل بردگی ابدی تحت نظام امپریالیستی است. دلیل این گفته، فقط تاریخ گذشته نیست. امروز در پرو نمونه ای از یک جنگ توده ای راستین تحت هدایت پیشاهنگ پرولتری (حزب کمونیست پرو) جریان دارد. این جنگ همه قیود برپا شده توسط خائنین و هوامفریان امپریالیست در قدرت، و کسانی که مستقیماً حاکمیت ارتجاع و کل سیستم امپریالیستی را نمایندگی میکنند، درهم شکسته است. آنچه در پرو امکانپذیر بودن خود را نشان میدهد، در سایر نقاط نیز امکانپذیر است. همانطور که مائو تسه دون گفت، خط سیاسی و ایدئولوژیک درست یا نادرست تعیین کننده همه چیز است. کلید پیشروی انقلاب، نه کمک مالی است، نه اسلحه و نه حمایت خارجی. مائو تاکید نمود که اگر در آغاز حتی یک سرباز هم در کار نباشد ولی یک خط صحیح وجود داشته باشد، سربازان گرد خواهند آمد.

توده های منطقه، ذره کوچکی از توان خود را پیش از این با سرنگون ساختن شاه قدرتمند به نمایش گذاشتند. این تنها توده های تحت ستم و استثمارند که توان جلوگیری از جنایات موجود را دارند و میتوانند از کشتار عظیمتری که در دست تدارک امپریالیستهاست، جلوگیری کنند. انقلاب در منطقه خلیج و خاورمیانه، ضربه

عمده ای بر تدارکات جنگی امپریالیستهای بلوک شرق و غرب خواهد بود.

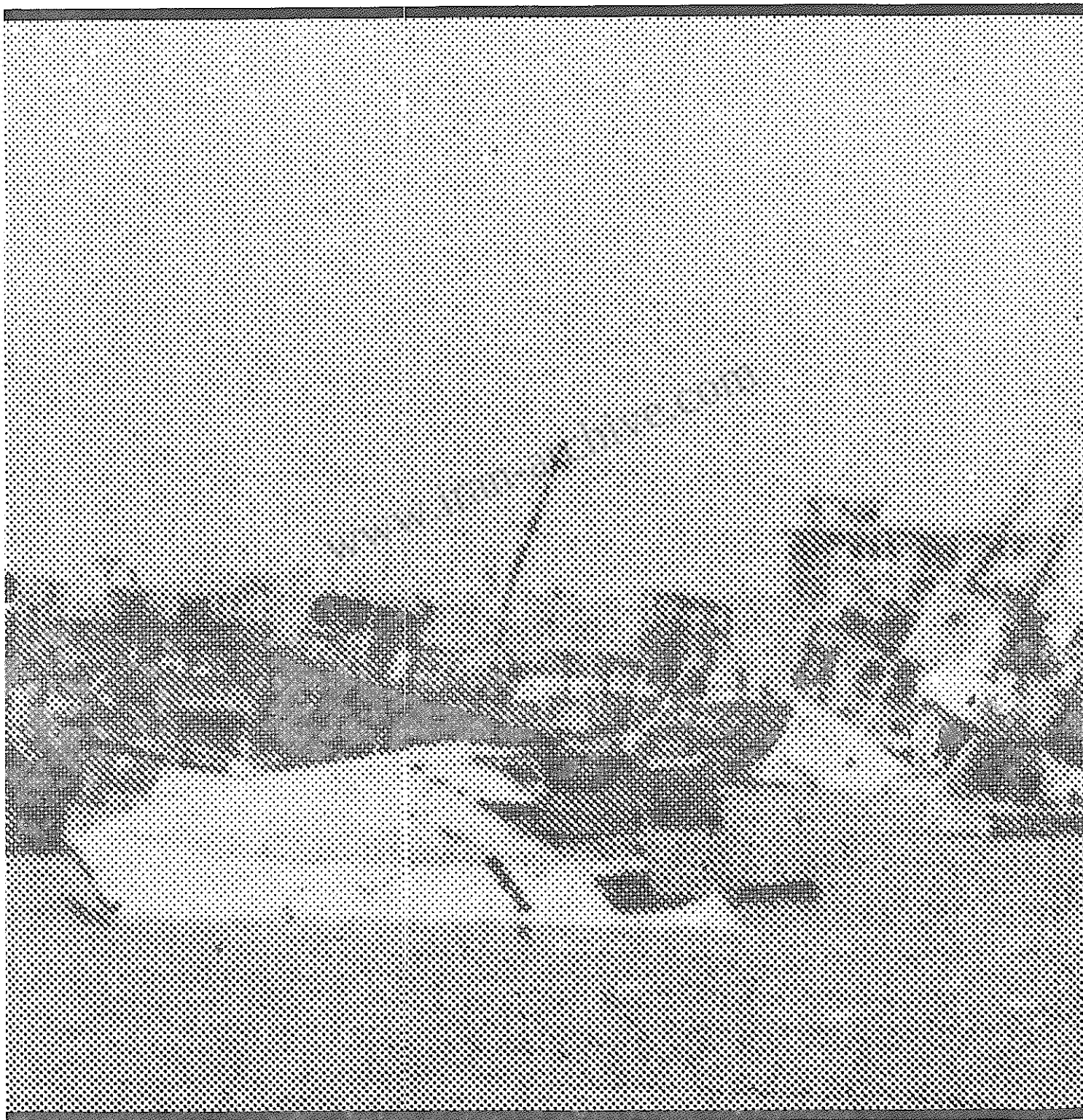
در کشورهای امپریالیستی که به آرایش قوای دریائی خود در خلیج پرداخته، یا به تأمین حمایت لجستیکی توسط قوای نظامی خویش دست زده اند، (یعنی در آمریکا، شوروی، فرانسه، انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا، و غیره)، انقلابیون و توده های تحت ستم و استثمار میباید وقت را دریابند و به مبارزه علیه اقدامات طبقات حاکمه امپریالیستی خویش بپردازند. این طبقات حاکمه، مدتهای مدید است که با مکیدن خون مردم منطقه و سایر ملل تحت ستم فربه گشته اند. اینها بمشابه اعضای دوبلوك متخاصم بر

سر سلطه جهانی در برابر یکدیگر صف آرایی کرده و منافع خونخوارانه خود را دنبال میکنند. به قول بیانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هرگز نباید این نکته را فراموش کنیم که در ضدیت با جنگ امپریالیستی «تنها و تنها انقلاب قرار دارد، یعنی جنگ انقلابی که تحت هدایت مائو ها بوده و با آنها برای بدست گرفتن رهبریش در تلاشند. این جنگی است که میتواند آن جنایت عظیم را مانع شود». بندهمکنی مبارزات انقلابی توده های خلیج و خاور میانه را به مبارزات در کشورهای امپریالیستی متصل میکند و مبارزه جهت سرنگونی سیستم امپریالیستی را در سطح جهانی بهم مرتبط میسازد. مبارزه علیه سیستمی که سرمنشاء جنگ و تمامی نکتههای موجود در جهانست. «از جنگ جهانی جلوگیری کنید، مبارزه برای انقلاب جهانی را به پیش برانید!» این شعار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، همانگونه که در بیانیه جنبش ما با آغازیدن از فرمولبندی مائو آمده: «با انقلاب جلوی جنگ را میگیرد، یا جنگ به انقلاب پا میدهد.... بنا براین، کمونیستهای انقلابی میباید خود تدارک ببینند و نیز با تسلیح کارگران یک آگاهی سیاسی طبقاتی، آنان و سایر بخشهای مردم را آماده گردانند. آنها می باید مبارزات انقلابی را شدت بخشند.»

۱۹۸۷ اوت ۲۱

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امیرالایم در جنگ امواج



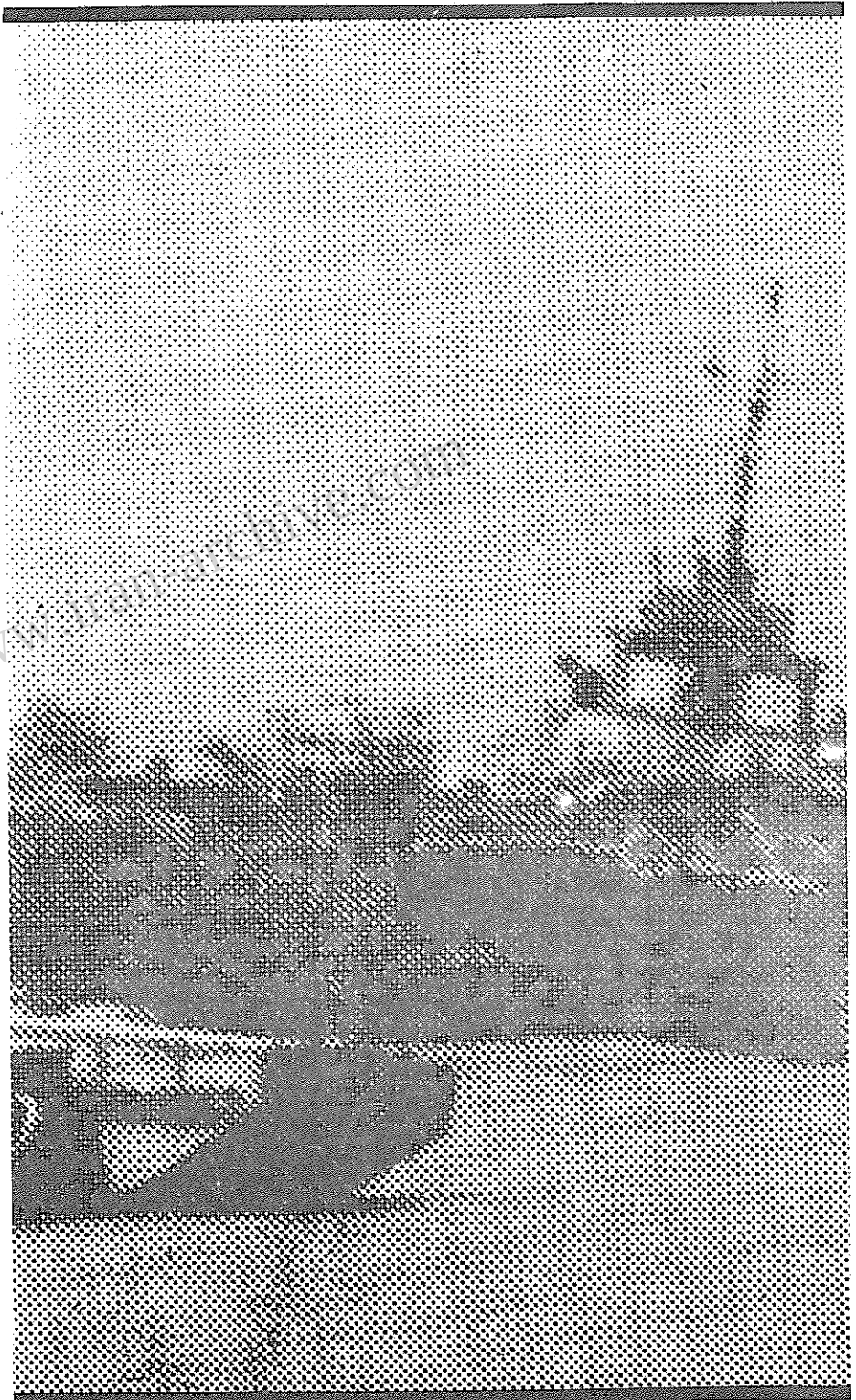
خروشان خلیج

بقلم بهناد گوگوشویلی

از جنگ ایران و عراق هفت سال می‌گذرد. این جنگ طولانی با يك میلیون کشته و زخمی و با ضایعات بی‌حسابی که بجای گذاشته بیشك سندننده ای از پلیدی و جنایتکاری سیستم امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی حافظ آن و نیز طرفین متخاصم است. دست خونالود کلیه حکومت‌های امپریالیستی (آمریکا، شوروی، انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا، سوئد و غیره) و دول مرتجع وابسته به آنها نظیر اسرائیل، سوریه، عربستان سعودی و چین در همه‌اجزاء جنایات و تخریب ناشی از این جنگ پیداست. طرح‌ریزی‌های مخفیانه و دسائس پشت پرده، مانورهای کوتاه مدت و درازمدت هر دو بلوک امپریالیستی سرکردگی آمریکا و شوروی مدتهاست که آشکار شده و حرکات اخیر آنها، در عرصه نظامی، در منطقه خلیج و دریای عمان نیز شاهد این واقعیت است. جنگ ارتجاعی خلیج تبلور روشنی است از حداثت یابی تضادهای اصلی و بحران سیستم جهانی امپریالیستی و شکندگی فزاینده آن. چرا که همه قدرتهای امپریالیستی بیش از پیش در جنبه رقابتی مرگبار برای حفظ و گسترش منافع همه جانبه استراتژیک خویش دست و پا می‌زنند.

زمینه پربانی جنگ خلیج

(تأثیر کلی وقایع و تصمیمات سالهای ۱۹۸۰-۱۹۷۹ يك تحول استراتژیک در موقعیت جهانی آمریکا بود. تا سالهای دهه ۷۰ سیاست خارجی ایالات متحده بر اصل وابستگی متقابل با اروپای غربی و سپس با خاور دور استوار بود. به خاورمیانه همچون منطقه ای نیمه بیطرف [!] که از قدرت شورویها توسط کمربند حفاظتی ترکیه، ایران و پاکستان دور نگاهداشته شده و از محافظی بنام افغانستان بیطرف برخوردار است، نگاه میشد. منافع آمریکا به‌مراه امنیت خلیج فارس بر دو ستون مطمئن در نظر گرفته میشد: ایران و عربستان سعودی. لیکن سقوط ایران و ورود شوروی به افغانستان که با حضور جبری نظامی و غیر قابل پیشگیری روسها در انجمنی و بمن جنوبی تعقیب شده، يك مسئله



اضطراری امنیتی را برای کل منطقه ایجاد کرد. مسئله ای که تشخیص وابستگی متقابل امنیتی ۳ منطقه استراتژیک با اهمیت مرکزی برای ایالات متحده را به پیش نهاد: اروپای غربی، خاور دور و خاورمیانه، «برژنسکی، مشاور امنیت ملی کارتر- (۱) انقلاب ۵۷ ایران و متعاقب آن انقلاب در نیکاراگوا بیانگر تکوین بحران عظیمی بود که جهان امپریالیستی از اوایل دهه ۱۹۷۰ بدان گرفتار گشته است، بحرانی که هر روز با قدرتمندی هرچه تمامتر راه حلی قطعی طلب میکند.

امواج مبارزات انقلابی مردم ایران موفق شد امپریالیسم آمریکا را از ژاندارم منطقه ایش محروم سازد و در شبکه نوکران وفادار و دول مرتجع آمریکا در منطقه خلائی ایجاد کند. بعد از نقطه اوج شکست ایالات متحده در هندوچین، انقلابی دیگر در یکی از کشورهای وابسته به آمریکا بشدت بر «آقای شماره یک جهان» ضربه زد و در سایر کشورهای تحت سلطه آمریکا و حتی در خود کشورهای امپریالیستی نیز شور و هیجان انقلابی و روحیه پشتیبانی از مبارزات مردم ایران برانگیخت. برای امپریالیستهای آمریکائی این بمعنای از دست دادن سلطه بر منبع عظیم غارت و بیش از آن، بر یک خطه استراتژیک بود. این بمعنای برجیده شدن یکی از مهمترین پایگاههای نظامی و جاسوسی آمریکا در منطقه، بمعنای از دست دادن مراکز حیاتی استراق سمع در مرزهای جنوبی شوروی، بمعنای خروج دهها هزار کارشناس و مستشار نظامی و غیرنظامی آمریکائی از ایران و ازهم گسیخته شدن رشته های فرماندهی ارتش نیم میلیونی و تابندگان مسلح شاه و بمعنای شکستن حلقه پیمان منطقه ای ترکیه- ایران- پاکستان که در واقع امتداد زنجیره پیمان ناتو تا اقیانوس هند محسوب میشد، نیز بود. و از نظر سوسیال امپریالیستهای شوروی، این امر گشایشی عظیم جهت پیشبرد منافعیشان در رقابت با بلوک تحت سرکردگی آمریکا بحساب میامد، خصوصاً در شرایطی که نیروهای پرولتری انقلابی، اصیل ضعیف بوده و قادر به استفاده از اوضاع و تبدیل ایران به گورستان مرتجعین نبودند. انقلاب و بطور مشخص سقوط شاه و استقرار جمهوری اسلامی وضعیتی را پدید آورد که امپریالیستها آنرا «خلاء قدرت» منطقه ای نامیدند. در پروسه این تحولات، شوروی سوسیال امپریالیستی گامهای معینی به پیش برداشت تا بتواند دامنه نفوذ خود در ایران را گسترش داده و از تبدیل دوباره همسایه جنوبی خود به پایگاه امپریالیسم آمریکا

ممانعت بعمل آورد. مسلماً شورویها از همین حد تغییر و خرسند بودند: جویی ثباتی امکان مانوردهی جدیدی را برای آنها جهت نفوذ در ایران فراهم میکرد. وضع بی ثبات آمریکا در منطقه این امکان را به شورویها داد تا در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب بهمین با ۱۲۰ هزار نیرو، افغانستان را به اشغال خود در آورند.

امپریالیسم آمریکا در مقابل این اوضاع بیکار ننشسته بود. استراتژیستهای آمریکائی از ماهها پیش از سقوط شاه، هنگامیکه معلوم شد شاه رفتنی است، به چاره جوئی پرداخته و بر همین پایه بود که نوع برخوردشان را به ایوزیسون اسلامی و مشخصاً جریان خمینی در رأس آن تنظیم نمودند؛ و تدابیر مهم دیگری نیز اتخاذ کردند. در سال ۱۹۸۰ کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا اعلام کرد: «هر اقدامی از سوی نیروهای خارجی برای اعمال کنترل بر منطقه خلیج فارس بمثابه تعرض به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی شده و با هر وسیله ضروری -منجمله نیروی نظامی- به آن پاسخ داده خواهد شد.» (۲) آمریکا بیدرنک گامهایی جهت تحکیم حکومتهای دست نشاندگان نظیر ترکیه، پاکستان و عربستان سعودی به پیش گذاشت و کوشید تا قدرت نظامی خود در منطقه را تقویت نماید. کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ در ترکیه و یورش وحشیانه به انقلابیون این کشور جزئی از این سیاست تحکیم و تقویت بود. در اکتبر ۱۹۸۰ برژنسکی طی نامه ای به کارتر اظهار کرد که وقوع یک حمله در منطقه خلیج در خود تهدید اوضاع منطقه را نهفته دارد، اما «چنین تهدیدی به ما فرصتی بیسابقه برای تحکیم موضع امنیتییمان اعطا میکند.» (۳) «ما نیز به ابتکارانی هشیارانه تر نیاز داریم.» تا بر ایران فشار گذاشته و اگر نه همه، اما بیشتر این خطه اشغال شده را پس بگیریم. و بدین طریق ایران را در مقابل نفوذ و دخالت شوروی با ازهم گسیختگی داخلی حفاظت نمائیم. ما میباید بروی کمک ترکیه، الجزایر، پاکستان و جمهوری خلق چین حساب کنیم. ابتکار عملهای خصوصی و محرمانه مورد نیاز است.» (۴)

آمریکا به تدوین یک استراتژی همه جانبه در قبال خلیج پرداخت. در این استراتژی، تأکید بر فرسایش و سرکوب انقلاب در ایران گذاشته شده بود. از طرف دیگر، یک سلسله سیاستهای چماق و شیرینی برای شکل دهی دوباره به حکومتی مطلوب در ایران در نظر گرفته بودند. استراتژی آمریکا هدف جلوگیری از پیشروی شوروی در منطقه -خصوصاً در ایران-، تحکیم حکومتهای نوکرانش ترکیه، پاکستان،

عربستان سعودی و حکومتهای حوزه خلیج، گسترش نفوذ ایالات متحده در حکومتهای نظیر عراق و یمن جنوبی، و استفاده از بهانه ها جهت گسترش حضور نظامی خود در منطقه و درگیر ساختن متحدان غربی در خلیج بطریقی کیفیتاً گسترده تر بود. در مواجهه با همه اینها، شورویها بشدت در پی منافع خود بودند و از هر اقدام آمریکا برای دخالت بیشتر خود استفاده میکردند. شورویها در ابتکار حتی رزم ناوهایشان را بکار گرفتند. اگرچه این اقدامات با معرفی خود بمثابه یک ابر قدرت صلح جو همراه بود.

امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی

پیش از قدرت رسیدن خمینی، آمریکا در پی ایجاد آلترناتیوی بهتر از وی بود تا بتواند بر دوره پر آشوب طغیان اجتماعی و جوش انقلابی نقطه پایان گذارده و ساختار حکومتی ساخته و پرداخته خود را از تلاشی بیشتر حفظ کند (این امر خصوصاً به ارتش و سازمان اطلاعاتی مربوط میشد). اما آمریکائیها هیچکس دیگر را نیافتند، بنابراین راه را برای استقرار جمهوری اسلامی (با همان ترکیب ناهمگون اولیه اش) هموار ساختند، با دقتتر گفته باشیم، موانع جدی در راه قدرت گیری خمینی ایجاد نکردند.

بعد از استقرار رژیم جدید، امپریالیستهای آمریکائی به محکم کردن بندهای برجای مانده میان ایران و غرب، و ایجاد رشته های نوین ارتباط پرداختند. آنها در سرکوب و به انحراف کشاندن روحیه قوی ضد امپریالیستی و انقلابی توده ها، در شکار و کشتار انقلابیون و سرکوب کارگران و دهقانان و ملیتهای تحت ستم، جمهوری اسلامی را یاری دادند. افسران ارتش و ساواک با صلاحدید و طبق فرامین آمریکا با رژیم جدید اعلام همبستگی کردند (رجوع کنید به بررسی خاطرات ژنرال هوپزر -جهانی برای فتح شماره ۹). شخص خمینی آنها را عفو کرد و برای خدمت به حکام نوین بسرکار برگرداند. این افسران به ترمیم ارتش از هم گسیخته و ساواک (که اینک ساواما خوانده میشود) مشغول شدند و در امر ایجاد و تحکیم سپاه پاسداران با جمهوری اسلامی همکاری کردند. همین نیروها بلافاصله در عملیات جنایتکارانه برای سرکوب و جلوگیری از گسترش مبارزه انقلابی در کردستان و حنک ضد فئودالی دهقانان در ترکمن صحرا، و کشتار خلق عرب در خوزستان و غیره شرکت جستند. لازم به تذکر است که رویزونیستهای نوکر شوروی در ایران نیز از همان روزهای نخستین حکومت جمهوری

اسلامی فعالانه در امر بازسازی نیروهای نظامی و امنیتی رژیم شرکت کردند. آنها بدنبال ممانعت از هر خیزش انقلابی و سرکوب آن در طول مرزهای جنوبی شوروی بودند و نیز برطبق خط فکریشان، این حیطه را برای بسط قدرت و نفوذ خود در ساختار دولتی و گسترش نفوذ شوروی در رژیم جدید و ایجاد زمینه برای احتمال انجام نوعی «انقلاب» شبیه افغانستان در ایران کلیدی میدیدند.

امپریالیستهای آمریکائی با هدف الك کردن رژیم جدید، ایجاد ائتلافات نویسی از نیروهای ارتجاعی و شرایط مطلوبتری برای نیروهای هوادار خود درون حکومت ایران و نیز در کل کشور، به اعمال فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی بر جمهوری اسلامی پرداختند. در دسامبر ۱۹۷۹ برژنسکی توصیه کرد که «گامهای معینی جهت افزایش حضور امنیتی ما در منطقه و اعمال فشار بیشتر بر ایران مبادی طراحی شود، بخشی از اینکار اقدامات کمکی احتمالی برای کنار زدن خمینی است، اینکار مشخصاً از طریق بعمل درآوردن نظریه تصرف جزیره خارک و تحمیل محاصره نظامی به ایران و شاید هم برخی ضربات هوایی میتواند صورت گیرد» (۴) از خاطرات برژنسکی و دیگر مکاشفات ابراز شده، روشن میشود که طبق ارزیابی امپریالیستهای آمریکائی ضربات گسترده نظامی ممکن بود برخی حاکمهای اسلامی در ایران و افغانستان را از آمریکا بماند و باعث «سودجویی شوروی از عملیات مهم نظامی این کشور شود» (۵) بعلاوه آنها نگران ظهور پیش بینی نشده یک «نیروی سوم» بودند؛ یعنی تکوین یک خیزش انقلابی در کل جامعه که خارج از تسلط تبهکارانه رژیم جدید سر بلند کند.

مسلمانان تجاوز قوای عراقی در شهریور ۱۳۵۹ به ایران با توجه به اهداف و محدودیتهای آمریکا، مطلوب حال امپریالیستهای آمریکائی و غرب - و همبطور سوسیال امپریالیستهای شوروی - بود. هر دو بلوک از جنگ خلیج برای افزایش نفوذ گسترده خود در منطقه سود جستند و اینکار را به بهای خون اهالی دو کشور به پیش بردند. آمریکا از تحاور قوای عراقی پشتیبانی کرد چرا که بیشبرد اهداف خود در مورد ایران، و افزایش نفوذ خود در عراق را مد نظر داشت، البته پیچیدگی اوضاع و تشدید رقابت درون امپریالیستی اجازه پشتیبانی تمام و کمال آمریکا از عراق را سلب میکرد زیرا خطر هل دادن قطعی ایران به آغوش شوروی در میان بود. شورویها هم نه میتوانستند بطور حدی در مقابل متحد دیرینه خود، عراق، قرار

بگیرند و نه میخواستند ایران را از خود برمانند. بدین خاطر بود که آمریکا و شوروی همراه با متحدها و از طریق دست نشاندگانشان در هر دو سوی سنگرهای جنگ خلیج فعال شدند تا منافع امپریالیستی خود را حفظ کرده و گسترش دهند.

آغاز جنگ خلیج

۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بعد از یکدوره بروز تخصیصات میان رژیمهای ایران و عراق بشکل چند برخورد محدود مرزی، پاره ای خرابکاریها در خطوط نفتی خوزستان، و نیز پخش اعلامیه های عربی در ضدیت با رژیم بغداد توسط هواپیماهای ایرانی درون خاک عراق، سرانجام قوای عراقی در یک حمله سریع و غافلگیرانه در چند محور از ناحیه جنوبی و غربی وارد ایران شده و بخشهای قابل توجهی - از خرمشهر گرفته تا مهران و سوسنگرد و قصر شیرین - را به اشغال خود درآوردند. همزمان با این تهاجم، هواپیماهای عراقی در آسمان چندین شهر ایران ظاهر شده و به بمب اندازی پرداختند. در مقابل این حمله سریع که بقصد کسب

پهروزی های سریع طرحریریزی شده بسود حکومت جمهوری اسلامی مقاومت کرد و اینکار را با تکیه به روحیه قوی ضد امپریالیستی مردم و البته با اتکا به توهمی که مردم نسبت به خود حکومت خمینی داشتند، انجام داد.

دوره نخستین جنگ از مهر ۵۹ آغاز شد و تا تابستان ۱۳۶۰ ادامه یافت. این دوره اساساً با تلاشهای قوای جمهوری اسلامی برای باز پس گرفتن مناطق اشغالی از قوای عراقی رقم خورد. طی همین دوره زمینه گشایشهای وسیعتر بسوی غرب چیده شد و بندهای یکی پس از دیگری برقرار و محکم گردید. نیروهای نظامی ایران نیازهای تسلیحاتی خود را در بازارهای بین المللی از کانالهای مختلف اروپائی، اسرائیلی و آرژانتینی حل نمودند و این کانالها تماماً سرنخشان به یک نقطه - وزارت دفاع آمریکا - ختم میشد.

دستان خونبار امپریالیستهای کهنه کار اروپائی نیز در وقایع جنگ خلیج فعال بود.

در سال ۱۳۶۶ فاش شد که خریدهای اصلی تسلیحاتی جمهوری اسلامی در لندن و کاملاً زیر چشم دولت انگلستان صورت گرفته است. سپس روشن گشت که دولت «سوسیالیست» میتران تا سال ۱۳۶۵ معاملات مهم تسلیحاتی با ایران انجام داده؛

آن در حالیکه ۴۰٪ کل فروش تسلیحات فرانسه به عراق بوده است. طی سال ۱۳۶۶ که میتوان بر آن نام سال افشاگری نهاد،

ماجرای مینهای ایتالیائی رو شد - همان مینهایی که در میدان نبرد و در آبهای خلیج کار گذاشته شده بود. سپس پای سوئد دوست داشتنی و عاشق صلح بمیان آمد که به ایران اسلحه فروخته بود. از طرف سازمان سیا و دائره شورای امنیت ملی آمریکا يك «بررسی اطلاعاتی سراسری مخصوص» در مورد ایران بعمل آمد و «روشن کرد که شورویها برای کسب موقعیت برتر از میان آشوب موجود در ایران جای پای خود را محکم کرده اند و اروپائیان و دیگر متحدها ما میتوانند با حضور ارزشمند خود از منافع غرب محافظت کنند. ۰۰۰ هراندازه که متحدها ما بتوانند از لحاظ نظامی نیازهای ایران را رفع کنند، اقدام مهمی در ارتقا قابلیت غرب برای جلوگیری از نفوذ شورویها بحساب میاید» (۶)

وجود تحریم اقتصادی که بعد از ماجرای «گروگانگیری» از سوی بلوک غرب علیه ایران اعمال میشد، اوضاع مطلوبی را برای بلوک شرق فراهم آورد تا با پیش گذاردن پیشنهادات مختلف در زمینه تجاری، روابط گسترده ای با ایران برقرار نماید. در ماههای آغاز جنگ حمل و نقل کالا در مسیر ایران - اروپا اساساً از طریق شوروی صورت میگرفت. با توجه به نیازهای تسلیحاتی ایران در جنگ، شوروی کوشید تا با پیش گذاردن طرح همکاریهای نظامی حلقه مهمی در مناسبات خود با ایران ایجاد کند و در بخشی حساس جای پائی مهم بدست آورد. شوروی این پیشنهاد را با کاهش محسوس صادرات اسلحه به عراق همراه ساخت. اما جمهوری اسلامی آنرا نپذیرفت: ارتش آمریکائی بازمانده از دوران شاه نیازهایی اساساً آمریکائی داشت! بعلاوه شورویها قادر به پشتیبانی تمام و کمال از حکومت ایران نبودند، زیرا طرف دیگر جنگ - عراق - فضای نفوذ شوروی در منطقه بحساب میامد و در اوائل دهه ۱۹۷۰ پیمان «دوستی و همکاری» میان دو کشور منعقد شده بود. اگرچه طی چند ساله آخر دهه ۱۹۷۰ گرایشات قابل توجهی درون هشت حاکمه این کشور بسوی غرب پدید آمده بود

- و اگرچه تهاجم عراق به ایران اساساً با تحریک آمریکا صورت گرفت - ولی شورویها از منافع مشخص و مهمی در آن کشور برخوردار بودند که بهیچوجه خیال از دست دادنش را نداشتند. این اتفاقی نبود که در روزهای آغاز جنگ، شوروی در سازمان ملل حاضر به همراهی با پیشنهاد جمهوری اسلامی مبنی بر محکوم کردن تجاوز عراق نشد. بعلت وجود همین پیچیدگی اوضاع و مواضع متناقض روسها، پشتیبانی علنی و فعال سیاسی از رژیم ایران در جنگ خلیج را

لوله های در دست ساختمان

لوله های در حال کار

لوله های مسدود



دو رقیب دیرینه رژیم بغداد و متحد نزدیک شوروی یعنی سوریه و لیبی بمهده گرفتند.

جنگ خلیج: «برکت الهی»

جمهوری اسلامی در آغاز از جنگ برای تحکیم حاکمیت ضدانقلابی و دستیابی به وحدت ملی سود جست. اما امروز همین جنگ به یکی از علل بی ثباتی عظیم اوضاع بدل گشته است.

حیثی در روزهای نخستین وقوع جنگ، آنرا «برکت الهی» خواند و بدون شک چنین بود؛ چرا که مانند همه «برکات الهی» - منجمله خود رژیم خمینی - چیزی جز میکیدن خون ستمدیدگان بار نیارود! بدون شک این جنگ بود که رژیم را بطور موفقی از آتش خشم توده ها رهانید. جنگ زمانی آغاز شد که جمهوری اسلامی بواسطه اختلافات از درون شکاف برداشته و توده های انقلابی در بخشهای مختلف کشور حاکمیت را بمصاف طلبیده بودند. جنبش کمونیستی علیرغم فقدان جهت گیری روشن و خط صحیح در حال رشد بود. جنگ انقلابی ملی در کردستان سریعاً گسترش مییافت و جنبش کارگری اوج گرفته بود. از سرکوب جنگ دهقانی ترکمن صحرا چیزی نیکگذشت. ماسک انقلابی و ضدامپریالیستی رژیم پاره گشته بود و عوامفریبیهای بسختی کاری از پیش میبرد! وقتی بمیهای عراق در آغاز جنگ، آبادان را ویرانه ساخت و مردم دسته دسته آنرا ترک گفتند، یکی از سخنگویان رژیم چنین گفت: «خوب شد. چرا که آبادان به استالینگراد بدل گشته بود». این حرف حقیقت داشت: باند های حزب الله جرأت ورود به محلات کارگری، کتاب سوزی، پاره کردن پوسترها یا چاقو زدن به انقلابیون را نداشتند. حال آنکه در سایر نقاط کشور (بغیر از کردستان که از همان آغاز به گورستان حزب الله تبدیل شده بود) انجام این قبیل کارها عادی بود.

هر چند جنگ به تحریک امپریالیستها آغاز شد اما جمهوری اسلامی از همان ابتدا از این واقعه در جهت اهداف ارتجاعی خود سود جست تا توده ها را سرکوب کند، حملات گسترده ای علیه انقلابیون براه اندازد و نیروهای نظامی و شبه نظامی را آبدیده سازد. این واقعیت که خمینی و دیگر سران منفور جمهوری اسلامی بطور لجام گسیخته ای در کوس جنگ دمیدند و فراخوان «جنگ جنگ تا پیروزی» سر دادند را نباید نتیجه خواب و خیالهای برخی ملاهای مرتجع مبنی

بر استقرار «حاکمیت جهانی اسلام» یا «فتح کربلا» و امثالهم دانست. حتی اگر زمانی بعضی از حزب الهی های کودن چنین توهماتی داشتند، شکستهای مفتضحانه

جمهوری اسلامی طی «حملات بزرگ» در جبهه ها و نفرت فزاینده توده های ستمدیده ایران و خاورمیانه از این مظاهر دروغ و قصابی انقلاب ایران باعث شد که مبنای چنان تخیلاتی از میان برداشته شود. جنگ در دست رژیم خمینی به پوششی مناسب جهت وارونه جلوه دادن علل واقعی تداوم و تشدید فلاکت اجتماعی و اقتصادی توده ها بدل گشت و بهانه ساده ای برای تعقیب و کشتار انقلابیون و پیشبرد سرکوب بس گسترده و علنی و تفتیش عقاید قرون وسطائی تحت لوای منافع ملی فراهم آورد. در اینجا به ذکر یک مثال از روزهای آغازین جنگ بسنده میکنیم: بسیاری از جوانان و انقلابیون عرب که از تحتانی ترین اقشار استان نفتخیز خوزستان محسوب میشدند، بجرم «ستون پنجم عراق بودن» دستگیر و اعدام شدند.

جمهوری اسلامی کارزار عظیم ایدئولوژیکی را بر مبنای ناسیونالیسم براه انداخت تا خشم توده ها نسبت بخود را تخفیف داده و منحرف ساخته و بسوی «دشمن خارجی» سوق دهد. رژیم فراخوان «اتحاد تحت لوای اسلام برای نجات میهن» را سر داد و کوشید برای منفرد ساختن مبارزه ملی کردستان، شورونسم ملی را در میان توده ها دامن زند.

اما کمی بعد، در فاصله ای کمتر از یکسال جمهوری اسلامی بشدت افشأ شد و خیلیها با مشاهده چهره زشت رژیم متوجه این واقعیت شدند که دشمن عمده در اینسوی مرزهای کشور فرار دارد. در همین موقع شکافهای درونی طبقات حاکمه بیش از پیش گشوده شد و رئیس جمهور خمینی (بنی صدر) و همراهانش کارزاری علنی علیه حزب حاکم (حزب جمهوری اسلامی) براه انداختند. این شکافها بر غلیان خشم توده ها راه گشود.

امواج جنبش توده ای علیه جناح غالب جمهوری اسلامی بیاحاست. بدلائل مختلف که توضیحشان در چارچوب این مقاله نمیگنجد (رجوع کنید به مقاله «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»، جهانی برای فتح ۴) نیروهای اصل کمونیست قادر به استفاده از فرصت و بسیج توده ها تحت یک خط انقلابی نشدند. بهمین خاطر دامنه و افق دید و خواسته های جنبش توده ای محدود ماند و اثنالافی از نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی رهبری توده های شهری را بدست گرفتند.

اما بهرحال ظهور و گسترش این حرکت معضلی جدی در راه رژیم بحساب میامد و نسوبه حساسی جدی را از سوی آنان طلب میکرد. در آخرین روزهای بهار ۱۳۶۰ تهاجم همه جانبه ای از سوی نیروهای

امنیتی، نظامی و شبه نظامی رژیم بطور همزمان علیه بنی صدر و همراهانش، و علیه تشکلات کمونیستی و انقلابی و عناصر و گروههای اپوزیسیون آغاز شد. بعد از چند ماه سرکوب خونین، روحیه تعرضی رشدیابنده توده ها بطور جدی ضربه خورد و سرانجام درهم شکست. رژیم بقصد بزانو در آوردن توده ها طی یکماه بیش از ۵۰۰ نفر را روزانه بقتل رساند که این شامل کمونیستها و دیگر انقلابیون، کارگران، میهن پرستان، جوانان، دانشجویان، معلمان، شعرا و نویسندگان و اعضا اپوزیسیون بورژوائی بود. نام اعدام شدگان هر روز در جرائد چاپ میشد. جمهوری اسلامی شیوه پلید «راه حل اندونزی» را در پیش گرفت (این نامی است که امپریالیستهای آمریکائی بر کشتار خونین انقلابیون اندونزی بدست سوهارتو در سال ۱۹۶۵ نهادند). آمریکائیه با واسطه هراسشان از تحریک خیزش انقلابی، به شاه اجازه امتحان چنین راه حلی ندادند. اتفاقی نبود که در ایندوره غرب و مشخصاً آمریکا و اپوزیسیون سلطنت طلب هوادار امپریالیسم سرخوردی تأیید آمیز به حکومت پیشه کردند و حتی در جبهه های جنگ ایران و عراق نیز نوعی «آتش بس» یا دقیقتر گفته باشیم تخفیف آتش طرفین در گیر برقرار گشت.

در بهار ۱۳۶۱ نواحی اصلی اشغالی با یورش قوای جمهوری اسلامی از دست ارتش عراق خارج شد و نیروهای دو طرف اساساً در پشت مرزها در مقابل یکدیگر صف آرائی کردند. اما این نه بمعنای پایان جنگ بلکه بمعنای آغاز دوره ای نوین در جنگ خلیج بود. دوره ای نوین از جنگ فرسایشی آغاز شد که از سوی مطبوعات غربی نام «جنگ فراموش شده» یا «بن بست جنگ خلیج» بخود گرفت. این دوره طولانی با تهاجمات پراکنده و وسیع ایران بدرون خاک عراق، گاه با استفاده از امواج انسانی برای گذر از مبداهای من، و نتیجتاً بحای گزاردن

قربانیان بشمار مشخص میشد. طی این دوره سیل اسلحه با شدتی بیشتر از گذشته بسوی هر دو کشور روان گردید. عظیمترین قراردادهای نظامی میان کشورهای بلوک غرب - و مهمتر از همه فرانسه - با رژیم عراق منعقد گشت و تسلیحات پیشرفته و پیچیده

در خدمت ارتش این کشور قرارگرفت. امپریالیستها بمیهای شیمیائی امتحان شده و نشده خود را به عراق تحویل دادند تا با برپائی جنبائی عظیم و کشتار هزاران تن از مردم، کار آئی آنها را به آزمون گذارد. کشورهای عربی (مربستان سعودی و کویت از لحاظ مالی، و مصر و اردن از حیث نظامی) کمکهای مستمری به عراق

نمودند.

در طرف دیگر، بازار فروش لوازم یدکی فانتوم، موشکهای ضد هوایی و زمین به زمین و ضدتانک به جمهوری اسلامی داد بود. طی این دوره انتری از موانع ناشی از سیاست تحریم اقتصادی غرب علیه ایران بی چشم نمیخورد. دروازه های تجاری جمهوری اسلامی بروی ژاپن، آلمان غربی، ترکیه، ایتالیا و... باز شد. جنگ ارتجاعی خلیج ثمرات گوناگون سیاسی- نظامی و اقتصادی خود را برای بلوک غرب در ایران ظاهر میساخت.

ایجاد شوروی که دست غرب و خصوصاً آمریکا را در عراق بازتر از پیش میدید تصمیم گرفت در سیاست گاهشی ارسال اسلحه به عراق تجدید نظر کرده و با اعطای یک اعتبار ۲ میلیارد دلاری به رژیم بغداد و از سرگرفتن صدور اسلحه به این کشور موقعیت خود را در مقابل پیشریوهای امپریالیستهای رقیب در این کشور مستحکمتر گرداند. اما در سال ۱۳۶۲ ضربه سختی بر شبکه نظامی-امنیتی روسها در ایران وارد آمد. بدستال همکاری امنیتی سرویسهای اطلاعاتی انگلستان و آمریکا با جمهوری اسلامی، شبکه وسیعی از عوامل نفوذی شوروی در ارتش، سپاه پاسداران، سازمان اطلاعاتی و سطوح بالای وزارتخانه ها لو رفت و بیش از ۲۰۰ تن دستگیر گشتند - فرمانده نیروی دریائی جمهوری اسلامی نیز یکی از دستگیرشدگان بود که بعداً اعدام شد. حزب نو و فدائیان اکثریت غیرقانونی اعلام شده و برخی از سرانشان دستگیر گشتند. ۱۸ دیپلمات روسی بجرم جاسوسی از ایران اخراج گشتند. روابط دیپلماتیک شوروی و جمهوری اسلامی به تیرگی گرائید، هرچند در روابط اقتصادی دو کشور تغییر محسوسی ایجاد نشد.

همزمان با این وقایع جمهوری اسلامی با استفاده از افت عمومی روحیه انقلابی در جامعه، تهاجمی همه جانبه را به مناطق خارج از کنترلش در کردستان که مبارزه ملی در آنجا جریان داشت آغاز کرد. این مناطق به اشغال جمهوری اسلامی درآمد. اما علیرغم این پیروزی نظامی، رژیم قادر به تثبیت حاکمیت خود در کردستان نشد. رژیم مجبور شد صدها پایگاه نظامی و دهها هزار پاسدار و ارتشی را در کردستان مستقر سازد.

جمهوری اسلامی مجبور به برقراری حکومت نظامی و متعین عبور و مرور شبانه در شهرها شد و دهقانان کرد را به کوچ اجباری واداشت، اما با این وجود در به تسلیم واداشتن بوده های قهرمان کرد شکست خورد.

خلیج و تدارکات جنگ جهانی

تأثیرات جنگ خلیج در کل منطقه به پیشریوهای بلوک غرب و مشخصاً آمریکا بر مسیر تدارکات جنگیشان راه گشود. به یقین اینهمه سلاح هسته ای موجود بقصد مقابله با خطر خمینی تولید نشده اند. بگذریم از اینکه هیچگونه خطری از جانب وی امپریالیستها را تهدید نمیکند. در فاصله ۱۳۵۹ تا امروز آمریکا موفق شده در قدم اول پیمان همکاریهای منطقه ای خلیج را با شرکت شیوخ و امرای مرتجع وابسته به غرب و تحت پوشش مبارزه با خطر بنیادگرایی اسلامی شکل دهد. آمریکا بهانه تصمیم «آزادی کشتیرانی» و گذر از تنگه هرمز و خلیج فارس، رزمناوهای خود را در این ناحیه استقرار دائمی بخشد. طی همین دوره، آمریکا هواپیماهای جاسوسی آواکس

را در اختیار عربستان قرار داده و فضای منطقه و نقل و انتقالات نظامی را در شعاعی وسیع تحت کنترل گرفته است. تاسیسات ویژه و پایگاههای مجهز برای استفاده احتمالی نیروهای نظامی آمریکا در خاک عربستان و عمان تأسیس شده اند. قوای ضربتی تحت عنوان «فرماندهی مرکزی» که سابقاً واکنش سریع خوانده میشد، با بودجه ای ۲۰ میلیارد دلاری و ظرفیت ۲۰۰ هزار نفر سازماندهی گشته است. تحت لوای مبارزه با «تروریسم» و «تروریسم حکومتی» تبلیغات وسیعی جهت آماده کردن افکار عمومی بقصد پیسبرد هرگونه عملیات نظامی متصور در هر گوشه منطقه، توسط آمریکا برافشاده است.

در مقابل، سوسیال امپریالیسم شوروی نیز به تسلیح بیش از پیش سوریه و لیبی، و

جنگ و جناح بندیهای

میداند» (۱) در گزارش هیئت نمایندگی رسوا شده آمریکا بریاست ملک فارلین آمده است که مقامات ایرانی میگویند «شما باید بدانید اگر در دنیا فقط یک کشور ضد شوروی دیگر وجود داشته باشد، ما هستیم. ما ضرب المثل مشهوری داریم که میگوید دشمن دشمن تو، دوست دوست» (۲) واضح است جناحی که مطبوعات غربی مرتباً بعنوان «معتدل» از آن اسم میبرند سهم بیشتری در قدرت دارد و به اصطلاح رادیکالها در تلاشند از طرق مؤثرتر به مواضع عالی قدرت دست یابند. این طرق شامل افشای رابطه گروه فوق الذکر با غرب، ایجاد پایه ای محکم از حزب الله و استفاده از آن بعنوان اهرم فشار علیه جناح «معتدل» یا ایجاد ارتباط با بلوک شرق بوده است. در رأس جناح «معتدل» سه تن از قدرتمندترین کارگزاران خمینی قرار دارند: رفسنجانی، موسوی و خامنه ای. همین گروه بود که با تأیید و آگاهی خمینی در سال ۱۹۸۶ با هیئت نمایندگی آمریکا در تهران ملاقات کرد.

و به اصطلاح رادیکالها که در جریان معامله شرکتهی نداشتند برای نخستین بار در ۱۵ اکتبر از طریق صدور اطلاعیه در تهران پرده از روی این ملاقات برداشتند. و سپس از طریق دوستان سوری خود جهانیان را از مآوقع مطلع ساختند. روز ۴ نوامبر رفسنجانی علناً اعلام کرد که چنین سفر و ملاقاتی صورت گرفته اما ملک فارلین و شرکا «میهمانانی ناخوانده» بوده اند! رفسنجانی بلافاصله تأیید خمینی را برای دستگیری

در این هفت ساله جنایتکاران اسلامی از جنگ در جریان جدال درونی خویش سود جسته و کوشیده اند تا پیگیرترین مدافع جنگ و موفق ترین تأمین کننده نیازهای جنگ باشند. بهانه نیازهای جنگی و خصوصاً تسلیحات برای هر جناح به پوششی تبدیل شده تا در پنهان ارتباط خود با امپریالیستها - خصوصاً ابرقدرتها - را تحکیم بخشند و در عین حال به شعارپردازیهایی بيشمرانه «ضد امپریالیستی» خویش ادامه دهند. در جریان جنگ خلیج سیاست خارجی به محور جدال درونی بر سر قدرت تبدیل گشته است.

حسن کروی در گفتگوهای محرمانه اش با مقامات اسرائیلی در پائیز ۱۹۸۵ (که بعداً در جریان ایران گیت برملا شد) مطرح کرد که ۳ جریان سیاستهای ایران را تعیین میکنند و محور اتحاد آنها تعهدشان به انقلاب اسلامی است. «اما این جریانات بر سر سیاست خارجی با هم تفاوت دارند... آنها حتی نمیدانند در آنسوی مرزها کسی از آنها حمایت میکند یا نه و اگر چنین باشد در قبالتش چکاری باید انجام دهند، از آنها چه انتظاری می رود، گروه من از شناخت و نفوذ و قدرت معینی برخوردار است که میتواند در خدمت منافع مشترک ما قرار گیرد.» کروی به غرب پیشنهاد کرد که بجای سیاست «تخریب»، برای «معتدل کردن رژیم مذهبی» تلاش کند. او به مقام اسرائیلی (از عالیرتبان وزارت امور خارجه) تضمین داد که گروه وی «ایالات متحده را کمتر از اتحاد شوروی تبهکار

که برای طرفین درگیر پدید می‌آورد و بندهای محکمتری از وابستگی را ایجاد میکرد و جای پاهای عمیق‌تر برای قدرتهای امپریالیستی رقیب در هر دو کشور فراهم می‌ساخت. برای امپریالیسم آمریکا ادامه بن بست معادل بود با تلاش فزاینده جمهوری اسلامی برای ایجاد گشایشهای هرچه بیشتر بسوی غرب، تمایل شدیدتر به گسترش مناسبات سیاسی- دیپلماتیک با اروپا و ژاپن و نیز با دست نشاندهگان آمریکا در منطقه؛ معادل بود با استحکام و گسترش بندهای تسلیحاتی ایران با اسرائیل و آرژانتین و خود ایالات متحده؛ معادل بود با قدرت یابی فرماندهان طرفدار غرب در ارتش و سیاستمداران متمایل به آمریکا در رأس هیئت حاکمه کمپرادوری ایران. بر این زمینه امپریالیسم آمریکا بطور متناوب تحریکاتی را در دمیدن به آتش جنگ اعمال نمود. سرازیر کردن ناگهانی سیل اسلحه به زرادخانه ایران میتوانست هربار موجب حمله ای بزرگ گردد و در مقابل، رساندن اطلاعات نظامی به ارتش عراق میتوانست چنین حمله ای را عقیم گذارد. یکی از نتایج این بازی تبهکارانه قربانی شدن هزاران تن در هر دور جنگ بود. مناسبات دیپلماتیک عراق

با ایالات متحده نیز که از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل قطع شده بود رو به بهبود گذاشت و در سال ۱۹۸۵ سفرهای دیپلماتیک دوجانبه ای میان بغداد- واشینگتن انجام گرفت.

شورویها نیز از درجه حفظ حای نا‌های موحود و گسترش نفوذ در هر دو طرف به جنگ فرسایشی نگاه میکردند. برای شورویها جنگ خلیج بمعنای آن بود که جمهوری اسلامی امکان دخالت در امور افغانستان را بمیزان زیادی از دست داده و خیال قوای اشغالگر روس و دولت دست نشانده کابل تا حد زیادی نیست به مرزهای غربی افغانستان و کمکهای جمهوری اسلامی به گروههای مرتجع اسلامی ایوژیسیون آسوده میگردد. طی این دوره پشتیبانی مالی و تسلیحاتی به این گروهها بطور محسوسی کاهش یافت.

اما در عرصه تبلیغات بین المللی هر دو بلوک همچنان بر «بطرفی» خود در قبال جنگ خلیج پای فشردند. قطعنامه های «ضد جنگ» به محامع ارائه شدند تا نصوب نشوند؛ هواپیماها و کشتیهای حامل سلاح از چارگوشه جهان بسوی خلیج در حرکت بود تا ادامه جنگ را تضمین نخشد؛ گازهای سمی ساخت آمریکا بمصرف رسید تا در دهه ۱۹۸۰ هزاران نفر را بقتل رسانند؛ هر دو بلوک از جنگ بعنوان امری «غیرمنطقی» و نتیجه کار «املاهای دیوانه» یاد کردند که

بقیه در صفحه ۷۴

عراقی ریخته میشود تا دست‌آویزهایی برای چنین اقدامات جنایتباری فراهم آید. و اینها خودتدارك جنایت عظیمتری است که در راه است: جنگ جهانی امپریالیستی.

دوره بن بست و تحریکات امپریالیستی بلوک غرب و بلوک شرق هر دو از دوره بن بست انتظارات بسیاری داشتند و در حالت جنگ فرسایشی محسوساتی مبدیدند. برای هر دو بلوک این شکل از ادامه جنگ «تضمینی» بر آن بود که اوضاع منطقه بر اثر تحولات سریع و جدی در جبهه و پشت جبهه ایران و عراق از کنترل خارج نخواهد شد و حوادث «غیر مترقبه ای» پیش نخواهد آمد که زمینه ساز اقدامات غافلگیرکننده و گامهای قطعی و پیش بینی نشده بلوک جنگی رقیب گردد. بعلاوه جنگ فرسایشی يك جنگ بود با تمام نیازها، الزامات، محدودیتها و تنگناهایی

آموزش و بازسازماندهی کادرهای نظامی و اداری افغانستان پرداخته است و يك ماشین نظامی عظیم و مجهز در این کشور ایجاد کرده است. شوروی در یمن جنوبی نیز پایگاههای بزرگ نظامی خود را توسعه داده و با انجام کودتا و تسویه حساب خونین درونی موقعیت حکومت وابسته بخود را مستحکمتر ساخته است.

اینکه واضح گشته که تشدید جنگ خلیج هربار بواسطه تغذیه تسلیحاتی بیشتر و کمکهای اطلاعاتی و مالی غرب و شرق به طرفین متخاصم صورت میگردد، و هر بار نهایتاً به حضور نظامی وسیعتر قدرتهای امپریالیستی در منطقه میانجامد؛

رزمناوهای بیشتر، نفرات بیشتر، شالوده ریزی بنای نظامی گسترده تر در کشورهای وابسته و امثالهم، خون جوانان ایرانی و

درون جمهوری اسلامی

«رادیکالها» گرفت و رهبرشان را بحرم «محرابه ما خدا» در مقابل حوضه اعدام قرار داد.

این وقایع استیصال رژیم خمینی را بیش از پیش آشکار ساخت. بنا به گزارش هیئت ملك فارلین که سپس در گزارش کمیسیون تاور بجاپ رسید، «۰۰۰» در جریان ملاقات ۴ ساعته روشن شد که ۳ رهبر حکومت ایران یعنی رفسنجانی، موسوی و خامنه ای هر يك از مجموعه تحولاتی که بعد از ملاقات بازرگان با برژنسکی در بهار ۱۹۸۰ بوقوع پیوست و باعث استعفاي بازرگان شد در هراسند (در آن زمان احساسات توده ای علیه معامله با شیطان بزرگ بسیار قوی بود). اینها هنوز نمیتوانند بر مسئله عاجل خود فائق آیند، یعنی اینکه چگونه میتوان با ما به صحبت نشست و در عین حال جان سالم بدر برد. آنها از این در هراسند که برملا شدن مذاکرات پیش از آنکه مردم را آماده پذیرش تصویر دیگری از آمریکا کرده باشند، موقعیتشان را در برابر حمله جناح رقیب متزلزل کند.» (۳)

اما رژیم بطور کلی - و علیرغم هراس نمایندگانش - حیات خود را در تحت حمایتی هرچه بیشتر به قدرتهای امپریالیستی میبندد. این رژیم در رأس سیستمی کمپرادوری نشسته که توسط امپریالیستها و برای خدمت به امپریالیستها برپا گشته است. بدون اتکا به اربابان امپریالیست مشکل بتوان به حافظ چنین سیستمی تبدیل شد. این را حکام ایران خوب فهمیده اند. همانطور که مشاور وزیر امور

خارجه ایران به هیئت آمریکائی گفت: «ما به موشکهای ناو و خصوصاً به تکنیسین برای برآه انداختنشان محتاجم» ۰۰۰ ما برای توضیحات شما در مورد اف-۱۴ و موشکهای فونیکس و هاریون ارزش قائلم. وقتی قطعات بدکی محد کافی بدست ما برسد، آنوقت مردم طبیعتاً از مبدأ محمولات باخبر خواهند شد و بعد از چند بار رهبران ما میتوانند بر این تغییر بطور رسمی صحه گذارند. ما مسایید مردم را گام بگام برای چنین تغییری آماده کنیم.» (۴)

اگر زمانی جنگ ایران و عراق نقطه اتحاد میان محافل ارتجاعی رنگارنگ جمهوری اسلامی بود، امروز با هر دور تشدید یا افت جنگ، جدال درونی اوج مییابد و رژیم را آسیب پذیرتر میکند. جمهوری اسلامی بیش از هر چیز از آن نگران است که این شکافها بر غلیان قهرآمیز خشم توده ها راه بگشاید؛ یعنی همان چیزی که میتواند ضرباتی مرگبار بر جمهوری اسلامی وارد آورد.

-ب.ج.

پانویس ها

- ۱) هم نقل قولها از مقاله «نگاهی عمیقتر به ارتباط ایران- آمریکا»، هرالد تریبیون ۱۳ اکتبر ۱۹۸۷
- ۲) گزارش کمیسیون تاور (نشر نیویورک تایمز ۱۹۸۷) ص ۳۱۳ انگلیسی
- ۳) همانجا ص ۲۹۹-۲۹۸
- ۴) همانجا ص ۳۱۷



ماجرای ایران - کنتر:

فاهنجار بر پیکر

حفره‌ای

نوشته: جان پیترز*

دست دیگر موشک‌های تاو و برای تلاش جهت جوش دادن معامله ای با رژیم خمینی رفته بودند. در ابتدا، دولت آمریکا رابطه با جمهوری اسلامی را شدیداً انکار کرد. اما این انکار با سرعت رنگ باخت. دیری نپایید که معلوم شد آمریکا بیشتر از یکسال است از طریق اسرائیل مخفیانه به ایران اسلحه می‌فرستد. چند هفته بعد نیز افشا شد که آمریکا وجوه حاصله از فروش این تسلیحات را برای يك شبکه مخفی ترور علیه رژیم ساندنستی نیکاراگوئه ارسال کرده است. طی سال گذشته، موارد توطئه های جنایتکارانه جهانی آمریکا یکی پس از دیگری رو شده اند.

مباحثات بی نتیجه هیئت حاکمه از طریق تحقیقات سه گانه دولتی، چهار ماه استماعات عمومی کنگره، ساعتها بحث و تفسیر در رسانه های گروهی، و تحقیقات جنائی که کماکان در حال اجرا است، نشان میدهد که بورژوازی آمریکا بروی مفاد (ریگان‌یسم - آمریکای دوباره جان گرفته) متعهد است، اما بر سر برخی جوانب نحوه اجرای آن شدیداً دچار تفرقه گشته است: در مورد نظریه های اساسی جهت حفظ امپراطوری آمریکا در شرایط تدارک شدید جنگ علیه بلوک شوروی، هیچگونه تردیدی بروز نکرده، اما برخی مسائل ظریف در امر پیشبرد این سیاست در آمریکای مرکزی و بویژه خلیج فارس مورد بحث شدید است و اینکه چگونه ابتکار عملهای آمریکا در این مناطق بر رقابت جهانی آمریکا با شوروی و بروی موضعگیری ماقبل جنگ او در مقابل شوروی تأثیر گذارده است. این رسوائی همچنین دربر گیرنده مباحثاتی بر سر برخی عملکردهای تشکیلاتی و پروسه تصمیم گیری در دستگاه دولتی بورژوائی بود.

واقعیت این است که مبارزه و مباحثه شدید در صفوف امپریالیستها انعکاسی از اوضاع حاد جهانی در کلیت خود میباشد. در چنین شرایطی، حتی توطئه های منطقه ای توسط هریک از دو بلوک تأثیر مهمی بر تناسب نیروها در سطح جهانی بجای میگذارد و بدین جهت از اهمیت استراتژیک زیادی برخوردار میشود. باتوجه به این نکته است

* جان پیترز عضو حزب کمونیست انقلابی آمریکا است.

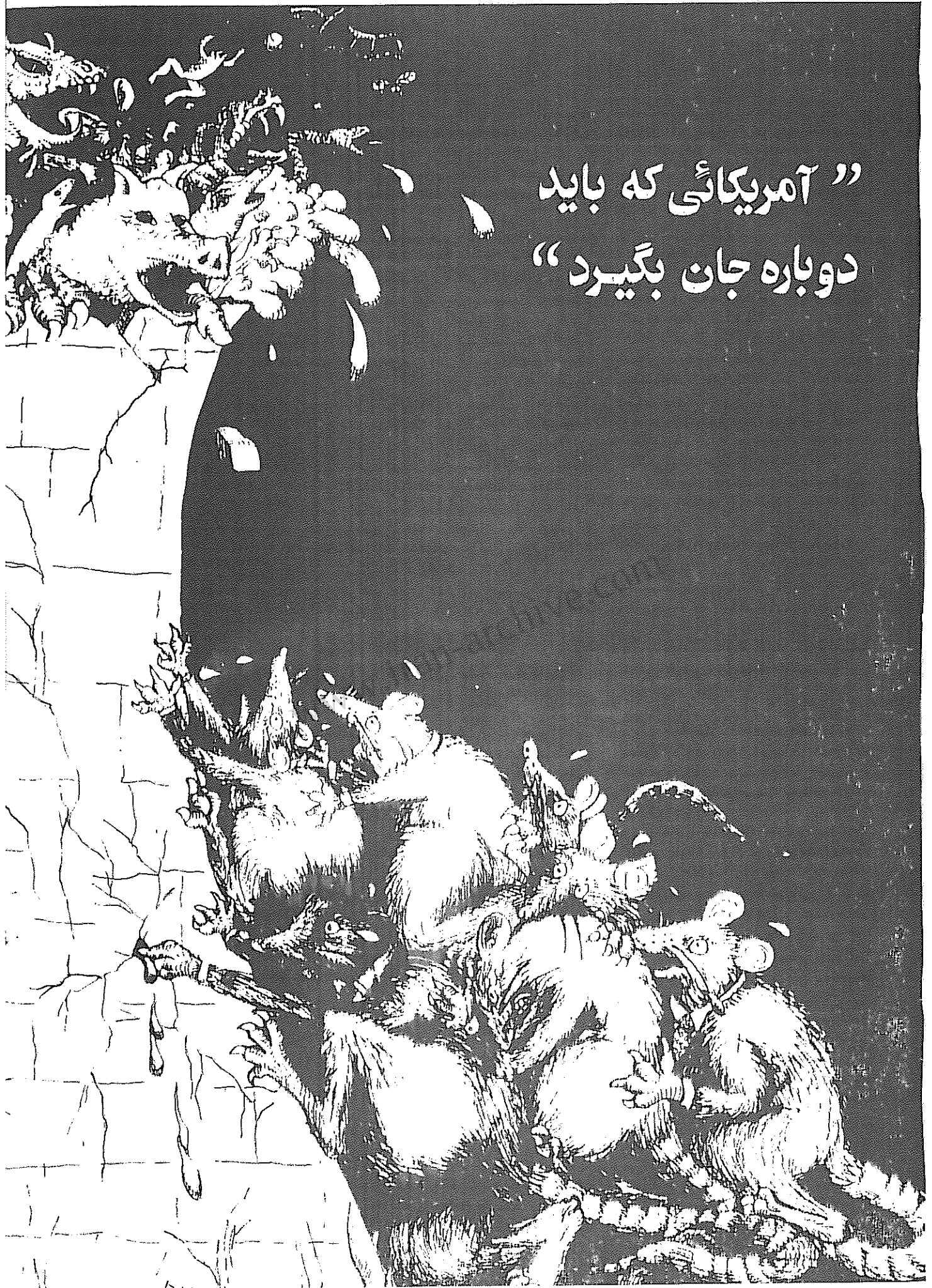
نوامبر امسال یکسال از آغاز ماجرای ایران - کنتر گذشت. این سختترین بحران سیاسی درون صفوف بورژوازی آمریکا از زمان روی کار آمدن ریگان در ۱۹۸۱ و واقعه ای مهم در تاریخ اخیر محسوب میشود. تا پیش از برملا شدن ماجرای ایران - کنتر، دستگاه اداری ریگان بموفقیتهای معینی در زمینه پیشبرد برنامه های کلی بورژوازی جهت تدارکات جنگ علیه بلوک شوروی دست یافته بود و چنین بنظر میرسید که بر خیر مراد سوار است. آمریکا عظیمترین ساختار نظامی در زمان صلح را برپا داشت و در مواردی موفق شد شوروی را در موضع تدافع سیاسی قرار دهد. آمریکا شاخ و شانه کشیدنهایش را در عرصه بین المللی، ظاهراً بدون دردسر، افزایش داد - از اشغال گرانادا گرفته تا بمباران لیبی، و کارزار تروریستی کنتر علیه نیکاراگوئه. به علاوه این کشور برخی طرحها را جهت تقویت وحدت بلوک غرب حول شمار (تدارک برای جنگ) ارائه داد. در ابعاد داخلی، دم و دستگاه ریگان توانست اقتصاد آمریکا را بشکند. ترین شکل وصله پینه کننده ارتجاع عهد بربریت و ناسیونال - شوونیستی بیهودی را بسیج کند، و بطور سیستماتیک ارگانهای سرکوب دولتی را تقویت بخشد.

بورژوازی نمره سر داد که آمریکا (دوباره جان گرفته) و (سر بلند) ایستاده است. مطبوعات ریگان را قدرتمندترین رئیس جمهوری که تاریخ بیاورد، خواندند و از نظر آنها، حداقل ریگان قاعدتاً از هرگونه انتقادی مبرا بود.

اما بحران ایران - کنتر شکافهای بزرگی بر پیکر باصطلاح (آمریکای دوباره جان گرفته) پدید آورد. ریگان مورد حمله واقع شد و کابینه اش شدیداً تضعیف گشت. جناحهای درون بورژوازی آمریکا به چوچه نتوانستند با هم کنار بیایند (هیئت تحقیق کنگره حتی نتوانست بر سر يك جمع بندی مشترك از ماجرا بتوافق برسد و بناچار دو گزارش جداگانه منتشر ساخت).

رسوائی با افشاگریهای يك روزنامه لبنانی در مورد سفر مخفیانه مقامات عالی رتبه آمریکا به ایران آغاز گشت. آنها در يك دست انجیل امضا شده و کیکی بشکل کلید داشتند و در

”آمریکائی که باید
دوباره جان بگیرد“



که شکست سیاستها و با اختلاف برسر استراتژی امپریالیستی بسرعت می تواند آتش بر خوردهای شدید میان طبقه حاکمه هریک از دول معظم را بیفزود.

ابتکار عملهای منطقه ای و موضعگیری پیش از جنگ

سیاست آمریکا در مورد ایران و نیکاراگوئه نقطه عطف این بحران بود. هردو کشور در مناطقی واقع شده اند که از نظر استراتژیک برای امپراطوری آمریکا و برنامه های جنگیش حیاتی اند. هردو کشور در سال ۵۸ - ۱۳۵۷ بواسطه انقلاب از جایگاه دست نشاندگی سابقشان در بلوک آمریکا کنده شدند: نیکاراگوئه اکنون در بلوک شوروی جای گرفته و ایران گرچه در چنگال حاکمیت ارتجاع گرفتار است و به هرب گرایش دارد اما اکنون مهره ای نامطمئن است. هردو منطقه طی دهه گذشته دستخوش بحران، خیزشهای توده ای و تخاصمات روزافزون امپریالیستی بوده است. این امر باعث مشغله بسیار برای محافل حاکمه آمریکا گشته و تلاش های گوناگون علمی و مخفی را طی ماجرای ایران - کنترا جهت احیای سلطه آمریکا موجب شده است.

ارسال اسلحه به ایران بخشی از تلاشهای امپریالیستهای آمریکائی جهت افزایش نفوذ خود درون دولت ایران میباشد. اگرچه جزئیات کامل این عملیات هنوز رونشده اما این میتواند کوششی برای دست بالا پیدا کردن از طریق ایجاد تغییر در صف بندیهای درونی رژیم بنفع آمریکا و خنثی کردن تلاشهای مشابه شورویها باشد. (تا آنجائیکه به مسئله رهاسازی گروگانهای آمریکائی در لبنان مربوط میشود این تلاشها بیشتر در جهت رهایی یک مأمور عالیرتبه سیا در لبنان بود.)

بسیاری سرمقاله ها و تفاسیر ارائه شده از سوی مقامات کنونی و سابق آمریکائی وابسته به احزاب دمکرات و جمهوریخواه، بوضوح نشان میدهد که هیچکس در طبقه حاکمه آمریکا مخالف باز کردن راه ارتباطی با رژیم خمینی و تقویت نفوذ آمریکا نبوده است. (درواقع، روابط آمریکا با رژیم تهران یکسال پیش از روشن شدن رسوائی در مطبوعات آمریکا درز کرده بود.) نگرانی آنها به قابل اعتماد بودن یا نبودن نیروهای طرف مذاکره آمریکا مربوط میشد؛ افشای روابط مخفیانه و روشن طرحها به این نگرانی دامن زد. بعلاوه، سخنگویان مهمی از درون طبقه حاکمه آمریکائی نگرانی ابراز داشتند که قرار و مدارهای آمریکا با تهران، بویژه ارسال اسلحه به همراه تداوم جنگ ایران و عراق، میتواند باعث برهم خوردن ثبات موقعیت برخی از نزدیکترین و مهمترین وابستگان

آمریکادر منطقه خلیج گشته و نیز پای شورویها را به منطقه باز کند. اساسا این نگرانیها بود که باعث شد آمریکا تصمیم به افراشتن پرچم برکشتیهای کوبیتی و اهزام نیروهای عظیم نظامی به خلیج فارس بگیرد. مباحثه بر سر سیاست آمریکا در مورد نیکاراگوئه نیز همین گونه بود. طبقه حاکمه آمریکا متفق القول بود که وجود یک روسی در آمریکای مرکزی غیر قابل تحمل است و ضروریست که رژیم سانددیستها به تسلیم کشانده شود در اینکار از ابزار نظامی هوادار آمریکا نظیر کنترا نیز استفاده گردد. در اینجا سؤالی روشن مطرح گشت و آن دقیقاً چگونگی کشاندن نیکاراگوئه بدرون مدار اقرار آمریکا بود. هیئت حاکمه آمریکا بسیار نگران آن بود که آیاتا کنیکهای انتفاذ شده از سوی دارودسته ریگان باعث بی ثباتی بیشتر در منطقه و در نتیجه باعث گشایشی برانقلاب توده ها شده است یا خیر.

علیرغم اینکه جزئیات دقیق مباحثات کاملاً روشن نیستند، اما چنین بنظر میرسد که اختلافات شدیدی برسر زمان اجرای تصمیمات آمریکاعلیه نیکاراگوئه و در مورد ترکیب دقیق فشارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی وجود داشته و دارد. ممکن است که دارو دسته ریگان در تدارک اجرای تصمیمات شدیدتر کوتاه مدت یا اتکا بسیار بر نیروی نظامی باشند؛ در حالیکه دیگران، حتی درون خود کابینه ریگان دیدگاه درازمدت و استفاده از ترکیب گسترده تری از ابزارهای اعمال فشار را مدنظر دارند. این امکان را نیز نمی توان از نظر دور داشت که دیدگاهی مبنی بر اشغال نیکاراگوئه در آینده نزدیک، میتواند در دارو دسته ریگان وجود داشته باشد.

در این صورت احتمالاً این هراس در طبقه حاکمه وجود داشت که باشکست آمریکا در اجرای موفقیت آمیز طرح اشغال نیکاراگوئه، و تبدیل آن به یک جنگ دراز مدت، این طرح بضد خود بدل شود؛ بدین صورت که رژیمهای هوادار آمریکا در منطقه را بیثبات ساخته و با درگیر کردن نیروهای آمریکا در یک منطقه به زیان موقعیت جهانی و کلی ایالات متحده و رقابتش علیه شوروی عمل کند.

همچنین بنظر میرسد که طبقه حاکمه از توجه یکجانبه دستگاه اداری ریگان به اوضاع نیکاراگوئه و عدم توجه کافی به سایر مسائل منطقه - مثلاً، امکان سقوط اقتصادی و/یا بروز بحران اجتماعی در مکزیک نیز نگران بود.

اگرچه بنظر نمیرسد که سیاست مربوط به روابط آمریکا و شوروی طی بحران ایران - کنترا به زیر سؤال رفته باشد، اما رقابت کلی این دول امپریالیستی و حرکت

سریششان بسوی جنگ جهانی سوم بوضوح محتوای این بحران را رقم زد. این درست است که سلطه بر جهان سوم مسلماً رکن حیاتی امپراطوریهای آمریکا و شوروی است، اما مانورهای منطقه ای نظیر اقدامات آمریکا در مورد ایران و نیکاراگوئه بشدت با تخاصمات و سنگر گیریهای پیش جنگی امپراطوریهای رقیب گره خورده است.

مباحثه بر سر عملکردهای تشکیلاتی و کاراکتر دمکراسی آمریکا

اختلافات برسر سیاستهای در پیوند با سایر مسائلی بود که باعث بحث در مورد عملکردهای تشکیلاتی و روندهای تصمیمگیری بخش اجرایی [دولت - م]، درون محافل حاکمه آمریکا شد. برخلاف نظر جراید بورژوازی و قانونگذاران کنگره، بحث برسر «محافظت از دمکراسی»، «احیای حاکمیت قانون اساسی»، «اجرای وفادارانه قانون»، و یا ایجاد «توازن میان بخشهای مجریه و مقننه دولت» نبوده، بلکه امپریالیستها نگران مسائل دیگری نظیر رابطه بین جمع آوری اطلاعات سری و تصمیمگیری، رابطه بین اتخاذ سیاست و اجرای سیاست بودند. بنظر میرسد که چنین انتقاداتی علیه ریگان بخاطر استفاده از دستگاه دولتی و نادیده گرفتن و مخالفت با تفاهم عمومی درون هیئت حاکمه بویژه در مورد نقش و سطح حمایت از کنترا ارائه شد. بمبارت دیگر بحث این حضرات متشخص برسر چگونگی اصلاح پروسه هایی تصمیمگیری دولت بورژوائی در جهت رشد قابلیت دولت در پیشبرد منافع امپریالیسم آمریکا طی مقاطع بسیار پیچیده، آشفته و خطرناک بود.

در عین حال، تحقیقات منته و استماعات کنگره بمقدار زیادی کاراکتر واقعی دمکراسی را نشان داد. این واقعیت که دستگاه اداری ریگان برخی از حساس ترین عملیات استراتژیک خود را بدون اطلاع کنگره و در تقابل با قوانین متعدد انجام داد مؤید این نظر است که در دمکراسیهای بورژوائی «امور اصلی و دولتی» در پس پرده انجام میگردد و وزارتخانه ها، ادارات و ستادها آنرا اجرا نمینمایند، و این در حالی است که در «پارلمانها فقط به منظور فریب >عوام الناس< پرگوئی میکنند» (دولت و انقلاب) راذل و اوباشی نظیر قاتلین حرفه ای، ضد کمونیستها، دلالان اسلحه و مزدوران یعنی اجرا کنندگان اصلی سیاستهای آمریکا، دلیل زنده این واقعیتند که بورژوازی آمریکا نه بر مبنای اصول تو خالی با اصطلاح دمکراسی و صداقت بلکه بکمک شبکه جهانی ترور و کشتار عمل میکند.

مقامات دولتی در ستایش دمکراسی

اعمال کنترل بر سیاست خارجی از سوی «دارودسته ای کله خر» این بحران از فرورفتن امپریالیستهای آمریکائی در بحرانهایی عمیق و همه جانبه در سراسر امپراطوری جهانیشان نشئت میگرفت.

این بحران نشان داد امپریالیستهای آمریکائی به هر طرف که بچرخند با تضادهای انفجار آمیز روبرو میگردند. هر حرکت آنها در خلیج فارس، آمریکای مرکزی و سایر نقاط جهان با خود خطر بروز مشکلات جدید و حتی ضایعات بزرگ را به همراه دارد و در عین حال منفعل نیز نمی توانند بمانند.

دروغهای آتی، بحرانهایی اقتصادی، سیاسی بانظامی بخواهد خاست و خطرات وریسک برای امپراطوری آمریکا افزایش خواهد یافت. وحدت طبقه حاکمه تحت فشارهای بیشمار قرار خواهد گرفت و جدال درونی آنان را بیش از پیش دامن خواهد زد.

ماجرای ایران - کنتررا نشان میدهد که تکامل اوضاع بسوی جنگ جهانی و انقلاب در پیوند نزدیک بایکدیگر قرار دارد. بحران ایران - کنتررا - جو خفقان آور «آمریکای دوباره جان گرفته» را ترکانده و هیولنهای آمریکائی را از نظر سیاسی تکان داد. این امر گشایشهای مهمی برای پیشبرد فعالیت و افشاکری انقلابی بوجود آورد، و شکندگی بنیادین امپریالیسم آمریکارا عیان ساخت. در عرصه ای وسیعتر، شکندگی امپریالیسم و نیروهای رنگارنگ ارتجاعی و مؤتلف امپریالیسم در سراسر جهان عیان تر گشت.

اما در عین حال، این بحران بهیچوجه ماشین جنگی آمریکا را متوقف نساخته، بالعکس ضعف و استیصال که دول امپریالیستی را بسوی جنگ میراند را فزونی بخشیده است. - بخصوص ضعف و استیصال آمریکا در حفظ ائتلافهای گوناگون امپریالیستها و مستحکم نگاه داشتن امپراطوریش را افزایش داده است. چنین بحرانی میتواند ماشه برخورد همه جانبه نظامی را در آینده بچکاند. بدین جهت، استفاده از این گشایشها برای تسریع امر تدارك انقلاب، که تنها راه جلوگیری از جنگ جهانی است، ضروری میباشد. ★

دموکراسی همواره قابل اعمال نیست. او مرتباً با فروراز جنایاتی که به نیابت از سوی امپریالیسم آمریکا، از ویتنام گرفته تا نیکاراگوئه مرتکب شده سخن گفت و اعلام کرد که از ارتکاب مجددشان خرسند خواهد شد.

سرهنگ نورث در تدارك طرحی بود که بر مبنای «در صورت بروز يك بحران ملی، مثل جنگ هسته ای، ناآرامی خشونتبار و گسترده داخلی یا مخالفت در سطح ملی نسبت به تهاجم نظامی آمریکا در خارج»، قانون اساسی به حالت تعلیق درآمده و حکومت نظامی اجرا میگشت. این خود جدی بودن تداركات جنگی آمریکا و خطر واقعی يك دولت پلیسی را آشکار میسازد.

نمایش نورث در استماعات و ارتقا فوری او به سطح يك قهرمان ملی حائز اهمیت ویژه بود. این نشان داد که اگرچه طبقه حاکمه آمریکا ریاست جمهوری ریگان را تضعیف کرد، اما هنوز هم به «آمریکای دوباره جان گرفته» برنامه تداركات جنگی ریگان، کاملاً وفادار است.

سرمه بندی - در دستور کار اختتام و نتیجه گیری از استماعات کنگره در ماه اوت - حداقل در این مقطع چیزی جز سرمه بندی رسوائی ایران - کنتررا نبود. اینکار نتایجی متناقض و دمبیده داشت. تلاش زیادی صورت گرفت که ریگان به دردمر نیافتد و مجبور به استعفا نشود. باتوجه به وخیم بودن اوضاع جهانی و شدت رقابت با شوروی، رهبران آمریکا آشکارا عدم تمایل خود به ایجاد يك واترگیت دیگر را ابراز داشتند. قوه مجریه به هیچوجه فلج نشد. دیدیم که رزمناوها به خلیج فارس ارسال شدند و مانورهای سیاسی پیش از ملاقات ریگان - گورباچف در دسامبر ۱۹۸۷ افزایش یافت.

اما در عین حال، دستگاه اداری بطور جدی تضعیف گشت: ریگان دوفرنرا کاندید ریاست دیوان عالی کشور کرد که هیچکس نتواند نشدند؛ دارودسته ریگان بعد از ضربه بازار سهام در ۱۹ اکتبر، همچنان باید در فکر برنامه جدی اقتصادی باشند؛ صحبت از «نامناسب» بودن ریگان در واشنگتن بالا گرفت. و همانطور که در مباحثات متعاقب ایران - کنتررا بر سر سیاست ایالت متحده در آمریکای مرکزی مشخص شد، هیچ يك از مسائل آزارنده ای که جرقه این رسوائی را زد، حل نشد.

بحران ایران - کنتررا و تشنج ناشی از آن درون هیئت حاکمه آمریکا، برخلاف نظر گزارش [کمیسون] تاور انمکاسی از شیوه «لا قیدانه» مدیریت ریگان نبود و برخلاف نظر گزارش کنگره، نه ناشی از کپولت وی بود و نه نشانه

بایکدیگر رقابت میکردند، اما حتی کلمه انتقاد آمیز در مورد حمایت آمریکا از دیکتاتورهای سبع از آفریقای جنوبی گرفته تا شیلی، بزبان نیاوردند. حتی کلام مخالفی با حمایت آمریکا از مستبدین آمریکای مرکزی که حدود ۲۰۰ هزار نفر را طی دهه گذشته قتل عام کرده اند، ابراز نشد.

مباحثات کنگره بخشأ بدین جهت طرحریزی شد که شادابی نظام سیاسی آمریکا را بنمایش بگذارد - یعنی اینکه مشکلات و اشتباهات از طریق باصلاح مباحثات علنی قابل تصحیحند. (گزارش نهائی کنگره چنین مطرح نمود که در دسرهای حادث از ماجرای ایران - کنتررا، «از نارسایی در ۱۰۰۰ نظام دولتی ما» ناشی نشد) این امور همچنین قرار بود به مردم بقبولاند که اگر جمهوریخواهان و ریگان قابل اعتماد نیستند، حزب دمکرات و سایر شخصیتهای بورژوا کماکان موجودند. اما در عوض، استماعات کنگره ورشکستگی امید بستن به هر جناحی از بورژوازی را بنمایش گذارد.

مباحثات مطرح شده طی استماعات کنگره همیشه در چارچوب اینکه منافع آمریکا چیست، انجام میشد و سلطه گری و جنایاتی که ایالات متحده بخاطر تحقق منافع جهانی انجام میدهد هرگز مورد مناقشه واقع نگشت. تداركات جنگی طبقه حاکمه برای جنگ جهانی سوم هرگز مورد بحث قرار نگرفت. در عوض کلیه سناتورهای دمکرات و جمهوریخواه کنگره خود را به يك اندازه ملزم به اعلام مین پرستی و میل به موجودیت يك آمریکای قدرتمندتر دیدند. هیچکس به اظهارات کذب مقامات مختلف، مثل اظهارات دریادار پوپندکستر که گفت او هرگز ریگان را از جریان ارسال وجوه حاصله از فروش اسلحه به کنتررا مطلع نساخته بود، برخورد ننمود. بحث در مورد جزئیات کثافتکاریهای ناشی از این اقتضاح، مثل قاچاق بین المللی مواد مخدر برای تامین مالی کنتررا، بسادگی کنار نهاده شد.

جلسه استماعات کنگره به تربیون سرهنگ الیور نورث تبدیل شد تا بتواند ارتجاعی ترین کثافات بیسیاسی طی این دهه در آمریکا را نشخوار کند (این امر باتوجه به جو موجود «آمریکای دوباره جان گرفته» مهم جلوه گر میشد). او یکی از افراد مهم دستگاه اداری ریگان و شخصیت اصلی عملیات مربوط به ایران و نیکاراگوئه بود. نورث نه تنها جلسه استماعات را به محل اعلام پشتیبانی از کنتررا تبدیل کرد بلکه به مباحثات نیز لحنی فاشیستی و جنگ طلبانه بخشید. بطور مثال او گفت: «این کشور در جهان خطرناکی درمخاطره قرار دارد، و عملکردهای متعارف

«کبوتر صلح»، شوروی چنگالش

این آمریکا و بطور کلی تر بلوک غرب بود که نقش تحریک کننده جنگ خلیج را بازی کردند، تا بدین ترتیب منافع امپریالیستی خود را در منطقه ای که چندین دهه است بر آن سلطه دارند حفاظت کنند. شوروی این مسئله را مکرراً افشا و محکوم کرده است. اگرچه نقش خود شورویها محدودتر بوده است، اما هر ذره آن امپریالیستی بوده است، در واقع سوسیال امپریالیستها در حالیکه پرهیزکارانه بعنوان امید واقعی صلح در خلیج عرض اندام میکنند، لیکن از همان ابتدا جنگ را دامن زده و اکنون بطور فزاینده ای سعی در سنگین کردن وزنه خود در منطقه دارند و میخواهند در منطقه ای وارد زور آزمایی شوند که سابقاً در آنجا یک نیروی امپراطوری گستر حاشیه ای تر بودند و این در حالیکه بلوک غرب به رهبری آمریکا سعی مینماید موقعیت خود را تحکیم بخشد. سخنگویان شوروی بطور عادی متذکر میشوند که جنگ خلیج «تنها به امپریالیسم خدمت میکند» - مثل اینکه ایترای خوب میدانند، زیرا آنها یکی از امپریالیستهای عمده اند که جنگ خلیج به آنها خدمت می کند.

در حالیکه گریچف در باره صلح در خلیج نغمه سرایی میکند، شوروی یکی از بزرگترین تامین کنندگان اسلحه این قتل عام ارتجاعیست. شوروی تامین کننده عمده اسلحه عراق میباشد و در این رابطه با فرانسه که مقام دوم را داراست فاصله زیادی دارد. بمبهای که شهرهای ایران را در هم میکوبد، گلوله توپهایی که خط مقدم ایران را از هم میپاشد، موشکهایی که نفتکشها را در خلیج فرق میکند - از زمانیکه عراق این مرحله را آغاز کرده ۵۰٪ بیش از ایران نفتکشها را مورد حمله قرار داده است - تمامی این تسلیحات و نیز مایاتی آنها از زرادخانه جنگی سوسیال امپریالیسم تهیه میشوند.

الته در این مورد شورویها هیچ انحصاری بر دورویی و فریب ندارند. در ماه مه ۱۹۸۵ وزارت امور خارجه آمریکا اعلام

کرد: «آمریکا اجازه ارسال سلاح و مهمات به هیچکدام از دو طرف درگیر جنگ نمی دهد» و این در حالی بود که «ایران گیت» در جریان بود و بطور مرتب سلاحهایی به ارزش میلیاردها دلار از طریق اسرائیل، عربستان، چین و دیگر موکلین آمریکا (به کشورهای درگیر - م) سرازیر بود. آمریکا سالهاست که اینطور عمل میکند یعنی از طریق اسرائیل به رژیمهای منفور جهان اسلحه می فرستد و این کار را سالها پیش از آفریقای جنوبی و گواتمالا آغاز کرد.

اما شورویها هم به همین اندازه در هنر تجارت بین المللی اسلحه، استادی کسب کرده اند. برای مثال کره شمالی یکی از تامین کنندگان اصلی اسلحه ایران است که در ۱۹۸۲ بیش از ۴۰٪ سلاحهای ایران را تامین کرد - حالا فکر میکنید چه کسی سلاحهای آنان را تهیه میکند؟ (۱) سوریه هم سلاحهایی برای جمهوری اسلامی فراهم میکند که مارک «ساخت شوروی» بر رویشان است. بنا بر این در حالیکه گریچف و شرکا «امپریالیستها» را به خاطر سود بردن از حمام خون تقبیح میکنند، این «کبوتران صلح» در تغذیه هر دو طرف جنگ با همتاهای خود برابری میکنند. این واقعیت ساده آنچنان خصلت ریاکارانه امپریالیستی آنان را محکوم میکند که هرگز کسی آن را در مطبوعات پر مدعای «گلاسوست» نخواهد نمود (دقیقاً به مانند حقایق فروش سلاح از سوی غرب، که در نهایت در آخر صفحات «مطبوعات آزاد» غربی درج می شود).

با توجه به این مطلب، خواندن مباحث گروههایی مانند «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» بویژه خشم برانگیز است. این گروه در نشریه ماهانه اش به خوانندگان خود اطلاع میدهد که «... کشورهای امپریالیستی کاملاً نقش سرمایه داران جنگی را بازی میکنند - فروش سلاح به این با آن طرف یا به هر دو کشورهای

امپریالیستی، بعکس شوروی، غرق در لذت پول در آوردن از قبل نابودی ایران و عراق بدست یکدیگرند (۲)». زمانیکه واقعیتها متعادل کننده نیستند وای به حال واقعیتها - این طریقه ایست که «جبهه خلق (۳)» میخواهد شوروی امپریالیستی را نظهر کند. ارسال گسترده سلاح از سوی شوروی به کشورهای متخاصم اساساً به خاطر کسب سود از قبل فروش اسلحه نیست. فرد هالیدی مدافع شوروی استدلال میکند که ارسال اسلحه از سوی شوروی متفاوت از غرب است، زیرا مجتمع نظامی - صنعتی شوروی در پی کسب سود نیست. هالیدی بعنوان دلیل استدلال مینماید که شوروی احتمالاً در معامله اسلحه در خاور - میانه ضرر کرده است. (۴) گذار او هر چه میخواهد فکر کند، گریچف اکنون آشکارتر از همیشه سود را در مقام فرماندهی اقتصاد شوروی قرار داده است، چنین «دلیلی» تنها استدلال اقتصادی عامیانه او را اثبات میکند. آیا ریگان، این امپریالیست بزرگ، در ارسال اسلحه در ماجرای «ایران - گیت» تاربال آخر سود آنرا محاسبه کرد؟ با دلایل استراتژیک مطرح بود؟ در مورد وینتام چطور؟ در آنجا آمریکا میلیاردها دلار صرف جنگ بخاطر کشوری کرد که به هیچوجه منبع برجسته مافوق سود در امپراطوریش نبود. خود شورویها محاسبات استراتژیک را مد نظر میگیرند، نه منافع تنگ نظرانه اقتصادی را. برای مثال کوبا از نظر اقتصادی سالهاست که یک مورد عاقبت اندیشانه بوده؛ اما چه اینطور بوده باشد و چه غیر، در هر صورت کوبا سود خالص به خزانه های شوروی سرازیر کرده است، نه تنها مستقیماً به تامین و حفظ جای پاها در آنگولا و انیوی (جائیکه سربازان دست نشانده اش نو مستعمرات شوروی را سر پا نگه میدارند) خدمت کرده، بلکه کلی تر اینکه چهره سوسیالیسم آبرویخته شوروی، بویژه در آمریکای لاتین، آبرو دست و پا کرده است.

را در خلیج فرو برده است

ایران - جمهوری اسلامی بیشتر مجبور به روی آوردن به چنین پیوندهای جدید با شوروی میشود.

دیپلماسی شوروی در جستجوی برقراری پیوندهای جدید در منطقه، از جمله با امارات متحده عربی و سایر رژیمهای مرتجع بوده است. شورویها خود را بعنوان يك ابرقدرت سوسیالیستی غیر متخاصم و صلح جو که میتواند صلح و ثبات را برای منطقه به ارمغان آورد، معرفی میکنند. آنها اخیراً پیشنهاد کردند که تمام کشتیهای جنگی خلیج را ترک کنند - پیشنهادی آنقدر بی خطر که برژنف در ۱۹۸۰ مطرح کرد و چرا که نه؟ قصد اساسی این پیشنهاد این است که سرسیال امپریالیسم شوروی حداقل از نقشی برابر در تعیین سرنوشت منطقه ای برخوردار است که آمریکا و بلوک غرب چندین دهه بر آن سلطه داشته اند. طبیعتاً این «کیوتران صلح»، این سوسیال امپریالیستها، خارج شدن کلیه ناوگانهای بیگانه از دریای سرخ را مطرح نکرده اند، یعنی جالبه که آنان اخیراً پایگاههای دریایی و نقاط سوق الجیشی در کنار سواحل نومستمره شان (اتیوپی) و همچنین در عدن (یمن جنوبی) برپا داشته اند.

حضور نظامی مستقیم شوروی پشتیبان تلاشهایش برای هر چه عمیقتر چنگ انداختن بر بخشهای گوناگون منطقه است. در آبهای خلیج، این حضور نظامی در همان مقیاس امپریالیستهای غربی نیست، با این وجود حضور ۴ کشتی جنگی از اکتبر ۱۹۸۷ در آنجا - از جمله يك زیر دریایی حامل تسلیحات، سه مین جمع کن، يك کشتی و يك ناوشکن - بهیچوجه ناچیز نیست. آنها سنبل حضور تازه و فزون یافته شورویند، یعنی در تایید آشکار بنایه های دیپلماتیک شورویها مبنی بر اینکه از این به بعد شوروی در سرنوشت خلیج نقش دارد. به علاوه آنها بخشی از نیروی بسیار بزرگتر شوروی مشتمل بر ۱۵ تا ۲۰ کشتی هستند که بطور معمول در دریای سرخ و اقیانوس هند

بزرگترین واردکنندگان اسلحه از شوروی، دریافت کردند بیش از مقدار بیست که تمامی کشورهای پیمان ورشو در مجموع دریافت کردند. (۶) این انبار عظیم تسلیحات دو بلوک در منطقه، آنرا به جعبه باروت تبدیل کرده است و منعکس کننده چگونگی اهمیت حیاتی آن برای دو بلوک امپریالیستی میباشد و در جای خود، استقرار این زرادخانه گسترده، کنترل آنرا برای هر دو هر چه بیشتر ناگزیر میسازد. امروز، تار منافعی که بویژه بوسیله این سلاحها به هم بافته شده چنان محکم است که هر گام یکی از امپریالیستها بود تمامی منطقه را تهدید به از هم گسستن میکند و امپریالیستها را مستقیماً رودر روی یکدیگر قرار میدهد. سلاح رسانی در این ستیز کلیدیست، اما این امر بمعنای سلطه مستقیم امپریالیستی نیست. شورویها بشدت بر کمک نظامی مستقیم متکی هستند، و قابلیت کمتری نسبت به امپریالیستهای غربی در کاربرد سایر ابزار نفوذ در این کشورها دارند.

اما کوششهای آنان شامل تدابیر دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی نیز میشود. برای مثال، آنان اخیراً از محاورت خود با ایران برای مذاکره در باره معامله ای استفاده کردند که طبق آن، يك خط لوله و راه آهن از ایران به شوروی کشیده خواهد شد که به ایران اجازه صدور روزانه ۷۰۰ هزار بشکه از ۱٫۷ میلیون بشکه تولیدی روزانه اش را خواهد داد. (۷) چنین تدبیری از اهمیتی فراتر از اهمیت اقتصادی برخوردار است، زیرا این امر به ایران اجازه میدهد صادراتش را به جای استفاده از نفتکشها در خلیج به طریق دیگری انجام دهد و بدین ترتیب توانائی عراق برای ادامه، «جنگ نفتکشها» را تقلیل دهد و امپریالیستهای غربی را به صحنه بکشاند. این مسئله امپریالیستهای غربی را مقید میکند زیرا هر چه آنها بیشتر به عراق اجازه حمله به کشتیهای نفتکش ایران میدهند - یکی از ابزارهای اصلی عراق برای خنثی کردن برتری نیروی زمینی

یا حتی هزینه جنگ در افغانستان چه میشود؟ مسلماً کسب سود توسط تولیدکنندگان اسلحه، که به رژیمهای ارتجاعی صاحب دلارهای نفتی اسلحه می فروشند، در واقع يك عامل پیش برنده مداوم نظامیگری در منطقه بوده است. اما اجبار اساسی هرگز سود بلاواسطه نبوده است؛ و در حال حاضر بیش از هر زمان دیگر چنین است.

امروزه، کنترل خاورمیانه و بویژه خود خلیج، برای سلطه بر جهان کلیدی می باشد. نفت بخشی از اهمیت پایه ای استراتژیک خلیج بوده است. گرچه غرب با اتخاذ تدابیر جدی تا حدودی موفق گشته وابستگی را به نفت کاهش دهد، لیکن صدور نفت هنوز هم برای اقتصاد غرب حیاتی است؛ بویژه برای ژاپن که دوسوم نفت خود را از منطقه خلیج تهیه می کند. خلیج فارس صاحب ۵۷ درصد کل ذخایر شناخته شده جهان می باشد، و عمر آنها طولانی تر از نفت دریای شمال، آلاسکا و غیره است. (۴) خط لوله های طویل که نفت خلیج را به غرب می رساند شریانهای حیاتی بلوک غربند.

اما دو بلوک بر سر تهیه بلاواسطه نفت ستیز نمی کنند. مجادله بر سر نفت تنها بخشی از يك ستیز پویای بزرگتر، بویژه ستیز نظامی است که اکنون بر همه بخشهای دیگر سایه می افکند. خاور میانه دریافت کننده بیش از نیمی از کل سلاحهای صادراتی شوروی و آمریکا در جهان میباشد. از میان ده کشور نخست دریافت کننده کمکهای خارجی شوروی (به غیر از کشورهای بلوک شوروی) بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۷۹، هفت کشور، از جمله ترکیه، افغانستان، مصر، الجزایر، ایران، عراق و سوریه، در خاورمیانه قرار دارند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ سه کشور (مصر، سوریه و عراق) بیش از نیمی از کمکهای نظامی شوروی به کشورهای خارج از بلوک شوروی را بخود اختصاص دادند. (۵) در سال ۱۹۸۲ - ۱۹۷۸ میزان اسلحه ای که هر کدام از کشورهای سوریه و عراق، یعنی

مستقرند. حتی مهمتر آنکه، خلیج فارس مزیت آشکاری برای شورویها دارد. زیرا خلیج در محدوده آتش شورویها از سرزمین اصلی شوروی و افغانستان قرار دارد. بیش از ۳۰۰ هزار سرباز شوروی در نواحی جنوب شوروی مستقرند و حداقل در يك مورد بخاطر جنب و جوش در منطقه خلیج به حال آماده باش درآمدند. شورویها همچنین دارای موشکهای هسته ای و تعداد بیشماري هواپیما هستند که در کمتر از ۳۰ دقیقه می توانند به منطقه خلیج برسند. حضور ۱۰۰,۰۰۰ سرباز شوروی در افغانستان این توانایی را افزایش داده است. این نیروها پس از اشغال افغانستان، فرودگاهها و دیگر تسهیلات نظامی در جنوب افغانستان ساخته اند که هرگونه حضور نظامی شوروی در خلیج را آسان می کند. (۸)

در ژانویه ۱۹۸۹، عبدالفتاح، کسی که «آدم مسکو» خوانده میشد در یمن جنوبی کودتا کرد و رفقای خود را که نیز هوادار شوروی بوده اما همچنان با غرب رابطه داشتند، سرنگون ساخت. این کودتایی قصری به کارگردانی مسکو بود که هدفش تحکیم کنترل شوروی بر یمن (که چیزی بیش از يك پایگاه نظامی بزرگ شوروی نیست) بود.

یمن یکی از فقیرترین کشورهای جهان و دارای جمعیت بسیار اندک است. از نقطه نظر غارتگری امپریالیستی جذابیتی ندارد. اما در منطقه ایی واقع شده که بویژه امروزه نادیده گرفتن آن غیر ممکن است. یمن در مسیر اصلی دریایی که آسیا و اروپا را از طریق دریای سرخ و کانال سوئز بهم متصل میکند، قرار دارد. دریای عربی بیش از هزار کیلومتر از مرزهای آنرا بخود اختصاص میدهد. این کشور گلوگاه خود دریای سرخ را تحت کنترل دارد و دارای سه جزیره (پیریم، کاماران، سوکوترا) در میان این آبراههاست. شوروی پایگاهی نظامی برای زیر دریاییهای هسته ایی در این جزایر ایجاد کرده است. فرودگاه عدن بگونه ای توسط شورویها توسعه یافته که برای دوران جنگ و مواقع اضطراری مناسب باشد. شماع عملیاتی نیروهای شوروی مستقر در این پایگاهها چنان گسترده است که میتوانند مهمترین پایگاه نظامی آمریکا در جزیره دیگو گارسیا در اقیانوس هند را مورد تهدید قرار دهند.

وامهای شوروی به یمن يك هشتم کل منابع مالی یمن جنوبی را تشکیل میدهند که عمدتاً برای تأمین این پایگاهها مورد استفاده قرار میگیرند. يك هزار مستشار نظامی شوروی بر نیروهای نظامی یمن جنوبی نظارت دارد و يك هزار مستشار اقتصادی در کشوری که تنها دو میلیون جمعیت دارد - اقتصاد آبراهدایت می کند - آلمان شرقیها و کوبیلیها نیز در

این دم و دستگاه امپریالیستی شرکت دارند تا جاییکه نیروهای مسلح یمن جنوبی (که اخیراً تعدادش دو برابر شده) اکنون وارد پیمان ورشو شده و تحت فرماندهی مرکزی پیمان ورشو قرار گرفته و از بوداپست فرمان میگیرد! تمامی اینها به صف آرایی چشمگیر قدرت نظامی ختم می شود، اما هرگونه حرکت نظامی شوروی در ایران با مشکلاتی جدی، بویژه با مقاومت توده های ایرانی، روبرو خواهد بود. غرب اخیراً ترکیه را بمشابه زائده ناتو جهت مقابله باحرکات شورویها شدیداً آماده ساخته است. آمریکا نیروی ۲۰,۰۰۰ نفری را تحت (فرماندهی مرکزی) برای ورود سریع به منطقه، پرورش داده است. از نظر نظامی سربازانی که در جنوب شوروی مستقرند مجبور خواهند شد گذرگاههای باریک کوههای زاگرس را طی کنند. (۹) آمریکا علناً اعلام نموده در همینجاست که جلوی پیشروی شوروی راحتی با استفاده از سلاحهای هسته ای خواهد گرفت. مسلماً چنین حرکتی تهدیدی است برای گسترش جنگ هسته ای در عرصه جهانی - جنگی باتمامی دهشت و خرابی بالقوه اش.

فی الواقع تعیین کنندگان استراتژی هر دو بلوک قبلاً بطرز خطرناکی تا آستانه برخورد در این منطقه پیش رفته اند. برژنسکی (مشاور امنیت ملی آمریکا) در خاطرات خود از دوره (بحران گروگانگیری) در سال ۱۹۸۰ مینویسد: «در اواخر ماه اوت، اطلاعات هر دم فزاینده ای بدست میاورديم دال بر اینکه شورویها نیروهای خود را با آرایش مناسب دخالت در ایران، سرمرزهای اینکشور مستقر ساخته بودند.» (بحث جدی مشخصی برسر ارزیابی از این اطلاعات درمورد احتمال دخالت نظامی شوروی در ایران) در بین سران حکومتی درگیر شد. «من مطرح کردم که باید صریحاً به شورویها گفت که هرگونه اقدام نظامی آنها به يك درگیری مستقیم نظامی با آمریکا منجر خواهد شد. ماسکی (وزیر امور خارجه وقت آمریکا) اینطور مطرح کرد که کنگره فکر نمیکند تأمین ۷٪ نفت مورد نیازمان ارزش يك جنگ هسته ای را داشته باشد. و براون (وزیر دفاع وقت آمریکا) در مقابل، با قاطعیت سؤال نمود که اگر شورویها به ایران تجاوز کنند و ما کاری نکنیم چه پیش خواهد آمد. آیا ماسکی واقعاً معتقد بود که زیان ما صرفاً به چند درصد از نفت مورد نیازمان محدود میماند؟ ماسکی گزارش داد که مردم آمریکا حتی شاید به از دست رفتن اروپا در قبال رفع خطر يك جنگ هسته ای راضی باشند. در اینجا من وارد صحبت شدم و از ماسکی پرسیدم که آیا او این نظر را قبول دارد که از دست دادن خلیج فارس ممکن است

به از دست دادن اروپا منجر گردد؟ و در این صورت آیا جلوگیری از دخالت شورویها در ایران برای ما امری حیاتی نیست؟» (۱۰) برژنسکی سعی دارد این تحولات را بر استقرار نیروهای شوروی و تهدید دخالت نظامی در ایران، تصویر کند. آمریکا هم در واقع طرحهای خود را داشت. یکی از آگاهان پنتاگون گزارش داد که شورویها در جریان طرح آمریکا برای دخالت نظامی در ایران قرار گرفتند، «ارزیابی ك گ. ب. این بود که آمریکا خود را برای اقدام نظامی آماده میساخت، و شورویها میبایست در يك جدال رویارو وارد میشدند.» (۱۱) يك ناظر دیگر تأیید میکند که شورویها از مداخله پس مهم نظامی آمریکا طی «بحران گروگانگیری» هراس داشتند. هنگامیکه تهدیدات آمریکا در آوریل ۱۹۸۰ - درست پیش از عملیات ناموفق (طیس - م) برای نجات گروگانها - به اوج خود رسید، شورویها ۵۰ هزار نفر از نیروهایشان را بعنوان اخطار علیه مداخله مستقیم آمریکا، به مرزهای ایران گسیل داشتند. (۱۲) همین ناظر گزارش میدهد که پنتاگون طرحهایی برای استفاده از سلاحهای هسته ای در صورت اشغال ایران توسط شوروی تدوین کرده بود. (۱۳)

آنچه که در اینجا روشن میشود عبارتست از دل مشغولی هر دو بلوک امپریالیستی در طرحریزی برای مداخله مهم و مستقیم نظامی در ایران در صورت مواجهه با هر گام مهم و مستقیم از سوی طرف مقابل. مسلماً شورویها از طرحهای آمریکا برای مداخله و یا طرحهایش جهت مقابله با مداخله شوروی مطلع بوده و با برایشان قابل پیش بینی بود. اما هیچگاه از آماده شدن درسطی که میتوانست باعث برخورد دو کشور شود، تردیدی بخود راه نمیدادند. در حقیقت، دکترین نظامی شورویها هیچ فاصله ای میان جنگ محدود و هسته ای قائل نیست. همانگونه که دکترین نظامی شوروی ها مطرح میکند: «هیچ مانع محکم و یاغیر قابل عبوری میان يك جنگ محدود و يك جنگ جهانی وجود ندارد. هر ماجراجویی منطقه - ای از سوی امپریالیستها ۰۰۰ خطر گسترش یافتن به يك جنگ جهانی را باخود به همراه دارد.» (۱۴) (طبیعتاً این نکته، «ماجراجویی منطقه ای» خود شوروی در افغانستان را در برنمیگیرد!)

شورویها خود را بمشابه ابرقدرت تضمین کننده صلح و ثبات، وانمود میکنند. آنها نهایت استفاده از نقاط ضعف آمریکا و عدم توانایی آمریکا در جلوگیری از سقوط شاه را کرده اند. سقوط شاه کابوس مرگ شهبخهای رنگارنگ و سایر مرتجعین منطقه بوده است.

(۱۱) به نقل از کارگر انقلابی، شماره دهم اوت ۱۹۸۷
 (۱۲) دیلیپ هیرو، ایران تحت حاکمیت آیت الله ها (انتشارات روتلج و کیگان پل لندن، ۱۹۸۵) ص ۲۸۵
 (۱۳) دیلیپ هیرو، همانجا، ص ۳۲۶
 (۱۴) میلوویدوف و کوزلوف، میراث فلسفی (مسکو)
 (۱۵) برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد حضور شورویها در افغانستان رجوع کنید به جهانی برای فتح شماره ۹، کمونیستهای افغانی اعمال شوروی را افشامیکنند.
 (۱۶) گزارش کمیته روابط خارجی سنا، به نقل از کارگر انقلابی، ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷



توضیح و پوزش

غلطنامه شماره گذشته جهانی برای فتح

صفحه ۴۷ سطر آخر و سطر آغازین صفحه ۴۸:

رقربهای اقتصادی گورباچف تنها تا حد گسترش و تشدید مکانیزمهای جا افتاده و دیرینه سرمایه داری شوروی میتواند پیش رود. این یعنی تقویت نقش مرکزی سودبنا به هدف تولید. (یکی از مقالات اخیر روزنامه پراودا، سود را بعنوان «عاملی قدرتمند که برفع سوسیالیسم کار میکند» ستوده است)؛ این یعنی ...

صفحه ۴۹، ستون سوم - کلمه «فرانخواند» باید به «فرخواند» تغییر یابد.

صفحه ۴۹، سطر سوم از پاراگراف دوم:

مسئله کلاسوست اینست که پایه اجتماع سوسیال امپریالیستها، شور و علاقه تهاجمی تری نسبت به سیاستهای ارتجاعی از خود - امروز دهند تا بتوان آنان را به مثابه «صدای خلق شوروی» بنمایش گذارد.

صفحه ۵۵، ابتدای ستون اول:

اما مشکل واقعی در «محدود بودن» یا «حد کافیی» گسترش نیافتن «کلاسوست نیست. محدودیتهای کلاسوست و مشربن آن، اجزای یک بدنه واحدند. این سیاست منفع و توسط بورژوازی شوروی ساخت و پرداخته شده است. طلب «گسترش» کلاسوست از بورژوازی شوروی بدین معناست که انگار حکام شوروی دچار حاسیه غلط شده و بجای کمک به تبلیغ دیدگاههای که امپریالیسم شوروی را بر سر امور مهم افشا میکنند، «فقط» به اشاعه دیدگاههای امپریالیستی اجازه داده اند. حال آنکه نکته اصلی این سیاست، تبلیغ ارزشها و ارتجاعیست. اینطور نیست که «درواقع کشود» شده «با کشایش بیشترش فعالیت ترقیخواهانه» بیشتری میتواند برآه افتد.

«خطر سقوط احتمالی عراق بیش از آنچیز نیست که بنظر میرسد» در حالیکه سوسیال امپریالیستها بر این اصرار دارند که «جنک صرفاً در خدمت امپریالیسم است»، امپریالیستهای آمریکایی هشدار میدهند که «مخاطرات آمریکا در خلیج مطننا روبه افزایشند» (۱۶) در حالیکه هر کدام به خطر پیشرویهای دیگری اشاره دارد، شبح دیگری، شبح خیزشهای توده ای، نیز وجود دارد که تحلیلگران هر دو بلوک امپریالیستی را هراسان ساخته و برای خاتمه دادن به جنک خلیج بر هر دو فشار وارد میاورد - البته بشرطی که منافعشان محفوظ بماند.

پس شورویها نیز، در حالیکه انتظار دارند شورش نظم در خلیج تحت نفوذ غرب در اینزمان را برهم زند، در پی حفظ منافع امپریالیستی خویش در منطقه اند. تنها آن برهم خوردن نظم را میپذیرند که تحت کنترل آنها در آید. شورویها اخیراً سعی کردند تا طرح صلح خود را، همچون قرارداد صلح میان هندو پاکستان در سال ۱۹۷۰، حایندازند. مخاطرات در اینزمان در سطح عالیتري قرار دارند - بدین جهت آنها تا کنون در این امر ناموفق بوده اند. نکته اصلی طرح که شورویها در پی آن بودند، عبارت بود از تحمیل خود بعنوان ضامن نظم در منطقه خلیج و در نتیجه یافتن دست برتر نسبت به بلوک غرب. امپریالیستهای غربی بلافاصله آنرا به این بهانه که «روند صلح سازمان ملل» - که البته خود امپریالیستهای غربی در تلاش زیر نفوذ در آوردنش هستند - را ناپدید میگیرند، تقبیح کردند. یکبار دیگر مشخص میشود که برای هر دو بلوک، تنها صلحی قابل حصول است که منافع امپریالیستیشان را تامین نماید.

پاورقیها

(۱) جنک ایران و عراق، رالف کینک

(۲) فلسطین دمکراتیک، ژوئیه ۱۹۸۷، ص ۲۸

(۳) تهدید از جانب شرق؟ سیاست شوروی از افغانستان و ایران گرفته تا شاخ آفریقا، فرد هالیدی (انتشارات پلکان، لندن، ۱۹۸۱) ص ۴۹

(۴) اکونومیست، ۱۸ اوت ۱۹۸۷

(۵) فرد هالیدی، همانجا، ص ۴۵

(۶) نقل و انتقالات تسلیحاتی شوروی، انستیتی مطالعات استراتژیک، ص ۱۸۷

(۷) میدل ایست انترنشنال، ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۷

(۸) انترنشنال هرالد تریبون، ۲۷ اوت ۱۹۸۷

(۹) شوروی و ایران انقلابی، الف، یودفات، ص ۱۴۶

(۱۰) کارگر انقلابی (انتشارات حزب کمونیست انقلابی آمریکا، شیکاگو)، به نقل از «قدرت و اصول»، برژسکی

اما سابقه خود سوسیال امپریالیستها نیز بی دغدغه نبوده است. آنها تا چه حد نبات افغانستان را تامین کرده اند؟ کسانی که جنک وحشیانه و سرکوبگرانه ای را جهت تضمین سلطه امپریالیستی خویش بر این کشور به پیش میبرند، نمیتوانند از صلح سخن بگویند. (۱۵)

شوروی، اساساً با هدف ارتقا موقعیت تاکتیکیش برای زمان حال و نشستن در انتظار رسیدن شرایط پر دردسر برای آمریکا و یا همپالگهای اصلیش در منطقه، جنگالهای خود را جهت به چنک آوردن حداکثر پیشرویها برای تحکیم موقعیت کلیش در خلیج، بکار انداخته است. پایه ای مادی برای این امید وجود دارد: موقعیت بسیاری از دولتهای سرسپرده آمریکا [در منطقه - م] در حال تحلیل رفتن است. شیمیان و سنی های کویت بجان هم افتاده اند؛ رژیم عربستان سعودی که از بیشترین اهمیت برای غرب برخوردار است بر انبار باروت نشسته است؛ نفوذ آمریکا در عراق، که نسبتاً تازه است، تحکیم نیافته و رژیم این کشور در هر صورت در موقعیت شکننده ای قرار دارد.

در ایران نیز، گذشت زمان فرصت در اختیار شورویها قرار میدهد. هیچ تضمینی برای این امر وجود ندارد که مانورهای آمریکا در ایران، که بسیار بر ارتباطات کانگسترمآبانه متکی است، بسادگی قابل کنترل باشند. توده های ایران نیرویی هستند که مطمئناً یکبار دیگر - پوزه آمریکا را بخاک خواهند مالید. هنگامیکه رژیم اسلامی مورد تهدید واقع شود و آشفتن دهان باز کند - آنهم در این زمان که آمریکا فضای مانور چندانی در ایران، در مقایسه با زمان سرنگونی شاه، ندارد - شورویها ممکن است بعنوان ناجیان «نبات»، و شاید در واکنش نسبت به «درخواست» نیروهای ایرانی هوادار شوروی، وارد ایران شوند.

اگر چه سوسیال امپریالیستها احتمالاً مشتاقانه خواب بهره برداری از شرایط برهم خوردن اوضاع منطقه را می بینند، اما هیچ تضمینی موجود نیست که آنها بتوانند اوضاع را در دست بگیرند و یا حتی اصلاً فایده ای ببرند. امپریالیستها با مدیدن بر

کوره آتش آدم سوزی که اکنون هفت سال است منطقه را دربر گرفته، اوضاعی را باعث شده اند که دولتهای منطقه هردم بیش از پیش مورد تنفر و انزجار مردم جنک زده شان قرار میگیرند، جناح بندیهای درونیشان آنها را بیشتر شکننده میسازد و منابع داخلی شان در حال تحلیل رفتن است. رئیس کمیته روابط خارجی سنای آمریکا اعلام کرده که

سقوط سروان سانکارا، یا

چگونه بدون توده‌ها نمی‌توان انقلاب کرد

کوچک اما آزمند تحار، میشود، شهر، ساخته دست امپریالیستها و تحلیل برنده رمق کشور است.

در واقع، فرانسه در سال ۱۹۳۲ ولتای علیا را به مستعمره ساحلی بسیار ثروتمندتر در مرز جنوبی آن (ساحل عاج) بطور رسمی ملحق ساخت و به این کشور بعنوان نیروی ذخیره عظیم کار جهت اشتغال در مزارع و کشتزارهای ساحل عاج رسمیت بخشید. امروزه نیز، ۲ میلیون بورکینائی در ساحل عاج بکار اشتغال دارند و با تبدیل مداوم بخش بیشتری از کشور به صحرای لم یزرع، مهاجرت بسوی جنوب ادامه دارد.

از سال ۱۹۵۳ فرانسه «خودگردانی» ولتای علیا را مجدداً اعلام داشت و متعاقب آن در سال ۱۹۶۰ به مشتی بورژوا - کمپرادور استقلال رسمی داد و به حضور خود تحت پوشش حاکمیت نظامیان فاسد و وفاداری که

نوع انقلابی را رهبری میکرد، آبا راه او میتوانست آفریقا را رها سازد؟

بورکینافاسو (که سابقاً ولتای علیا نامیده میشد) کشوریست که بدرباراه ندارد و مرز شمالیش بمسافت سه هزار کیلومتر از ساحل (ناحیه ای نیمه خشک در حاشیه جنوبی بیابان صحرا) را دربر میگیرد. این کشور در محل تلاقی راههایی قرار گرفته که بدرون آفریقای مستعمراتی کشیده میشدند. فتح مستعمراتی ولتای علیا بدوره حاکمیت ترور در سال ۱۸۹۵ باز میگردد که طی آن یک فرمانده دریائی فرانسوی در فتح فلات مرکزی، انسانها و حیوانات را قتل عام کرد و از کشته روستائیان پشته ساخت. مرز این کشور، در جهت گسترش امپراتوری فرانسه در آفریقای غربی، تا سال ۱۹۴۷ مرتباً دستخوش تغییر میگردد. اکثریت سکنه این کشور روستائی، گله دار و دهقانان کشتکار هستند. اقتصادی که هرگز توسعه نیافت، ابتدا توسط غارت مستعمراتی موج شده و دچار رکود گردید و سپس دستخوش خشکسالی و قحطی شد و باعث سرازیر شدن «کمکهای» خارجی امپریالیستهای غربی و نمایندگان انگلیشان نظیر IMF، بانک بین المللی پول، EEC، FAO، سیاه صلب آمریکا و غیره گشت.

سکنه عمدتاً مسلمان بوده و مشتمل بر اقلیتهای قومی زیادی هستند که به بیش از ۶۰ زبان و لهجه صحبت میکنند. ۹۰٪ از جمعیت ۸ میلیونی در مناطق روستائی زندگی میکنند که کاملاً تحت سلطه «اواگادوگو» (پایتخت) هستند. سکنه شهری شامل طبقه کارگر جدید و کوچک، تعداد نسبتاً زیادی کارکنان دولتی از بوروکراتهای عالیترتبه گرفته تا نگهبانان دون پایه، پرسنل ارتش، پیشه وران، کارکنان کنسرنهای فرانسوی و یک قشر

توماس سانکارا، رهبر «انقلاب» بورکینا فاسو، با سینه ای سوراخ شده از گلوله و کلاه شینکفش که چند گام دورتر از خودش در میان گردو غبار «اواگادوگو» بر زمین افتاده بود، طی کودتایی درون قصری در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۷ به خاک و خون کشیده شد. جسد چندین تن از همقطاران و مشاوران نظامیش نیز در کنار او به چشم میخوردند. سربازان گوش به فرمان وزرای رقیب سانکارا در «شورای ملی انقلاب» (شورای حاکم تحت ریاست سانکارا) با عجله اجساد را درون حیپ انداخته و شب در گوری دسته جمعی که با عجله کنده شده بود افکندند و به رویشان خاک ریختند.

با مرگ توماس سانکارا، «تجربه» ای دیگر در انجام اصلاحات رادیکال که امیدواری بسیاری را در آفریقا و سایر نقاط باعث شده بود، به خاک سپرده شد. بورکینا فاسو جدیدترین تلاش در دستیابی به یک «راه مستقل» برای رهائی ملی بدون دست زدن به جنگ انقلابی توده ای، بدون داشتن رهبری یک حزب سیاسی پروولتری راستین و بدون علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بود. کودتا، نقد خونین نمایشنامه ای بود که پایانش همچون تراژدیهای یونان ناشی از شکل نمایی آن بود.

سانکارا به هیچوجه یک کمونیست انقلابی نبود و غالباً هم تظاهر به چنین چیزی نمیکرد. اما ظاهر مبارزه جو و ضد امپریالیستیش، اتکابنش، و «هیئت» نظامی و چه گوارائیش و مهمتر از همه، تلاش فوق العاده اش جهت «انقلابی کردن» یکی از فقیرترین کشورهای جهان، الهامبخش بسیاری از جوانان و روشنفکران آفریقایی گشت که بدقت نوآوریهای او را مورد تقلید قرار میدادند و مرگ او موضوع مورد مناظره و بروز سئوالاتی گردید. او چه





یکدیگر را مرتباً طی کودتاهائی، گاهی نیز با حمایت اتحادیه های صنفی کارکنان خدمات عمومی سرنگون میساختند، ادامه داد، پایان حاکمیت از نظر سیاسی رادیکال سانکارا بهمین شیوه، جای شگفتی نداشت، مهمتر از همه اینکه، همان ابزاری که سانکارا را به قدرت رساند، و ماهیت آن دستگاه دولتی که وی در اختیار گرفت، دلیل اساسی این امر است که سانکارا نمیتوانست انقلابی کامل را رهبری کند.

کسب قدرت سیاسی از بالا: گروه افسران چپ گرا

سانکارا انقلاب خود را «انقلاب دموکراتیک خلق» نامید که هدفش «تفویض قدرت» به خلق بود. فی الواقع این نکته بخش اعظم مسئله رادر خود قشرده دارد: قدرت سیاسی هرگز از پایین یعنی از طریق جنگ خلق حاصل نشد، بلکه هنگامی که یک افسر (دکتر ارتش) به نام ژان - بابتست کوئدوروگو در نوامبر ۱۹۸۲ ریاست جمهوری را با همکاری افسران چپ گرا و اتحادیه های صنفی بدست آورد، سروان سانکارای جوان و رادیکال که رهبر الهامبخش جناح ناسیونالیست و ضداستعمار ارتش شناخته شده بود، خود را در مقام نخست وزیر یافت. سانکارا در آوریل ۱۹۸۳ قذافی رئیس جمهور لیبی را به پایتخت دعوت نمود. سانکارا اندک زمانی پس از ورود یک مقام عالیرتبه فرانسوی (کارشناس امور آفریقا) که نگران ائتلاف دیپلماتیک دو کشور بود، دستگیر گردید. (۱) جوانان در پایتخت تظاهرات کردند و نظامیان چپ گرا و دولت سانکارا در کمپ کماندویی شهر پو در جنوب بورکینا جمع شده و برنامه شورش برای ابقای او را طرح ریزی کردند.

در اوت ۱۹۸۳ ستون وزرای آینده وارد پایتخت شده، دولت را در دست گرفته و اعلام «انقلاب» کردند. این کودتای «دست

چپی» بر خط نظامی کاملاً بورژوازی، یعنی تاکتیک برهم زدن ائتلاف موقتاً متزلزل جناح راست و نیروهای «میان رو» درون ارتش نوستعمراتی استوار بود، در بهترین حالت اینکار، تلاشی بیش نبود، آنها برای حفظ

قدرت، محتاج تلاشهای عجولانه جهت تحکیم پایه اجتماعی خود در شهر از میان سازمانهای چپ رادیکال بودند! این سازمانها در بین بخشهای خرده بورژوازی شهری بویژه در آموزش و پرورش و در میان کارکنان خدمات عمومی - کارمندان، معلمین و غیره - نفوذ داشتند. سانکارا این مسئله را بطور ضمنی ابرازداشت: «بدون آنها ما نمیتوانستیم پیروز شویم، آنها توده ها را برای ما آماده ساختند» و در کمال تعجب: «حمایت عمده از ما، از سوی کارگران سازمانیافته بود» (منظور وی بدون شک اتحادیه های صنفی کارکنان خدمات عمومی در پایتخت بود). (۲)

علیرغم سمپاتیش نسبت به وضعیت دهقانان و علیرغم تمایلات واقعیش در جهت بهبود بخشیدن به شرایط زیست آنها، سانکارا بر آنها تکیه ننمود و آنها هرگز به پایه اجتماعی او بدل نشدند، در عوض، جهانیستی و خط مشی وی بر جهانیستی و خط مشی

خرده بورژوازی شهری انطباق یافت و از همان ابتدا جهانیستی و خط مشی ای بود که نمیتوانست اکثریت عظیم توده های زحمتکش بورکینا فاسو را رها سازد.

این صحت دارد که سانکارا از محبوسیتی چند برخوردار بود و توده ها - اگر چه عمدتاً بصورت تماشاچی - عموماً با او مخالفت نکردند، او مطمئن بود که با گذشت زمان میتواند آنها را بسوی انقلاب خود جلب نماید.

و در رابطه با مسئله غامض مقابله با میراث نوستعمراتی ارتش، سانکارا چنین فکر میکرد که میتواند آنرا از طریق «آموزش سیاسی» به ارتش خلق تبدیل نماید. «ما میخواهیم که ارتش در خلق مزوج شود».

اگر چه سانکارا رهبری خود را «نماینده دموکراتیک خلق» میدید، در عالم واقعیت، مبارزه بر سر قدرت سیاسی درون «شورای ملی انقلاب» جریان داشت. در «شورای ملی انقلاب» هر کدام از عمده جریانات چپ نمایندگی داشته و رهبران نظامی - یعنی سانکارا، بلیزه کومپانوره، ژان بابتیست لینگانی، و هنری زونگو - از آن به عنوان وسیله ای جهت حل و فصل مشاجرات سیاسی و سرهم بندی یک «اتحاد» استفاده میکردند که به کمک آن بتوانند عمل کنند و برنامه



سال استقلال، نسبت باسوادان از ۵٪ به فقط ۱۹٪ افزایش یافته و در مناطق روستایی زیر ۶٪ باقی مانده و تعداد پسرانی که اجازه مدرسه رفتن دارند دو برابر دختران است. مثل بسیاری کشورهای نومستمره، «تحصیل کرده ها» برای یافتن کار یا به شهرها میروند و یا به کشورهای همجوار. چرا که دولت نمیتواند مرتباً استخدام کند. تعداد خیلی حاضر میشوند به فقر خریدکننده و کار طاقت فرسا و زندگی روستایی باز گردند.

زندگی سخت است؛ فقدان مواد خوراکی و آب آشامیدنی مشکل عمده مناطق روستایی است. زنان به علت تقسیم کار قبیله ای سنتی در بسیاری اقلیتهای قومی، مسئولیت تامین کلیه ضروریات مادی فرزندان خودشان (بعلاوه مسئولیت تاسن هفت سالگی فرزندی که ریش سفید فامیل بدو سپرده) را بعده دارند؛ اینها در بسیاری موارد شکل گروه در بسته ای را به خود میگیرند. طی هر روز، این او (و نیز دخترانش از همان سنین پالین) میباشند که برای آوردن آب باید ۱۰ الی ۱۵ کیلومتر را پیاده طی کرده، هیزم برای روشن کردن آتش جمع کند، و قبل از اینکه برای آسیا کردن جو، جارو کردن خانه و تهیه یک شام مفصل باز گردد باید بیل بدست و بچه در بغل برای رسیدگی به محصول به سرزمین (بسیار بدی که خیلی از خانه دور است) برود. عصر مجدداً برای آوردن آب میروند و بخش اعظم شب را صرف تهیه آبجو از جو و ذرت خوشه ای میکند که میتواند در بازار محلی به فروش برسد. میانگین عمر ۴۴ سال است، اما برای زنان ۳۵ سال است. امپریالیستها، بورکینا فاسو را هفتمین کشور فقیر دنیا ارزیابی کرده اند. (۵)

این است وضعیتی که به سانکارا به ارث رسید و می خواست در آن فرم انجام و به وضعیت کالبدیهای بیرمق سایر نومستمرات در آفریقا شبیه است که امپریالیستهای غربی ایجاد کرده اند. و علیرغم کلیه اشک تمساح ریختنهای بشردوستانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در مورد بدبختی جهان سوم، بزرگترین بدبختی بورکینا فاسو خود امپریالیسم است. مناسبات میان کشورهای سلطه گر و ملل تحت سلطه در کنار مناسبات طبقاتی کهن نیمه فئودالی وجود دارد. دهقانان که به سختی میتوانند آذوقه خود را تامین کنند، زمین خوب اندکی را که دارند برای کشت لوبیا سبز جهت فروش در پاریس طی ماههای زمستان بیل میزنند. در حالیکه گوشت بخش کوچکی از مواد خوراکی بورکینائی ها را تشکیل میدهد، گله داران برای صدور به سایر

نسبتاً غیر حاصلخیز و مشکل برای کشت است. ابرازها و متدهای ابتدائی کشت، منجمله کشت متناهی، مسئله چادر نشینی، و مشکل عدم وجود کود مکفی، همه دست به دست هم داده باعث برداشت محصول اندک شده اند. غله برداشت شده از هر هکتار صرفاً ۵۴ کیلو گرم است - با ۴۸۸۳ کیلو گرم از هر هکتار در فرانسه مقایسه کنید! (۴) شرایط سخت و فرساینده آب و هوایی، مثل ۳۰٪ کاهش در میزان بارندگی طی بیست سال گذشته، نیز بر همه اینها افزوده گشته است. تحت شرایط نیمه لم یزرع «ساحل» که در طول مناطق شمالی کشیده میشود، و به همراه مسئله عمومیت یافته از بین رفتن جنگلها، بیرمق شدن خاک، اضمحلال و دوره ای کشت نشدن کشتزارها، علاوه بر کمبود شدید آب و فقدان آبیاری گسترده است که بیابانها گسترش مییابند. بررسی های بشماري نشان داده اند که «گسترش بیابانها» نه امر خدایی است و نه صرفاً نتیجه بد اقبالی آب و هواست، بلکه کار انسانهاست و بمیزان بسیاری به مناسبات امپریالیستی مرتبط میگردد.

اگرچه برخی نواحی، مثل کمربند تولید گندم در حوالی دوگو در غرب، ظرفیت تولید بیشتر خود را نشان داده اند، اما فقدان وجود راه و سردخانه باضافه اقتصادی که برای صدور تولید میکند برخی از کشاورزان را بیشتر به سوی کشت پنبه و محصولات خراب نشدنی رانده است. سرمایه گذارینها صرفاً در کشت پنبه، که توسط استعمارگران در نواحی جنوبی انکشاف یافته بود، انجام میگیرند. کشت پنبه سهم بسیاری از داده ها و متخصصین را به خود اختصاص داده است.

محصولات کشاورزی، عمدتاً پنبه و گوشت باضافه کره بادام، بادام زمینی، میوه جات و سبزیجات خارج از فصل، ۹۰٪ از صادرات را در بر میگیرند که بیشتر به کشورهای همسایه و فرانسه صادر میشود. درآمد سرانه چیزی بیش از ۲۰۰ دلار است. کشت مابقی غلات عمدتاً برای مصرف مستقیم و مبادله و فروش در سطح بازار محلی است که غالباً به «لطف» طبقه تجار استثمارگری انجام میشود که غلات را میخرد و آنها را خارج از فصل به قیمت گزاف میفروشد. جو، ذرت خوشه ای، و ذرت غلات مورد استفاده عموم

هستند. زنان با تولید و فروش برخی محصولات خانگی مثل کره karite برای روغن و صابون، و آبجوی محلی بنام دولو، این امکان را مییابند که بعضی مواد مورد لزوم خود را تهیه کرده و یا وسایل کارشان را تعمیر کنند و یا اگر بچه مدرسه ای دارند گچ تخته سیاه او را تهیه نمایند. طی بیست

مبارزه با تقلبکاری، اعلام داشت، حقوق اندک گرفت و دستور داد تمام مرسدس بنزهای دولت با اتوموبیلهای رنو معمولی تعویض گردند.

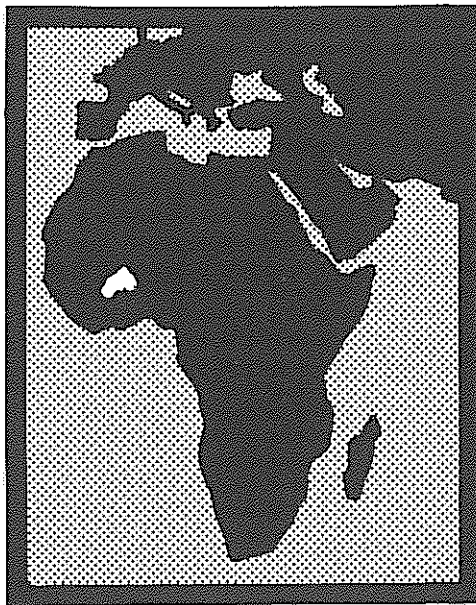
سایر رفورها عبارت بودند از خانه سازی، برنامه واکسیناسیون توده ای (به نام «شیوه کماندونی») که طی آن سه میلیون کودک طی مدت ۱۵ روز در برابر امراض کشنده معمول واکسینه شدند و کارزارهای سواد آموزی توده ای به تقلید از مدلهای نیکاراگوئه و کوبا برافشانند. او زنان را به درون دولت وارد کرد و پیشنهادات فراوانی جهت مبارزه با ستم اجتماعی بر آنها ارائه داد: منجمله برانداختن ازدواج اجباری، پشت قبالة فروش دختران جوان، چند همسری، بریدن بخش بیرونی آلت تناسلی زنان، مردان برای درهم شکسته شدن سنن کهن و ستمگرانه، مجبور بودند هفته ای یکبار برای خرید به بازار بروند. سانکارا جهت مقابله با لم یزرع شدن زمینهای مناطق روستایی، کارزار کشت نهال را براف انداخت، بدین ترتیب که هرگونه مراسمی در رابطه با تولد، ازدواج یا مرگ میبایست به همراه نهالکاری انجام گیرد. همچنین، کارزارهایی را جهت مقابله با آتش سوزیهای گسترده، تشویق پرورش دام، و کانالیزه کردن آب رودخانه ولتا جهت آبرسانی و نیروی برق، تشویق نمود.

ارتش بازسازی شد، عناصر راستگرایی سابق تسویه و اخراج گشتند، و از تعداد افسران در رده رهبری کاسته شد. تعداد هشت هزار سرباز موجود به «فمیلیتهای عمرانی» در کشاورزی و غیره واداشته شدند. سانکارا، در نخستین سالگرد «انقلاب» ۱۹۸۴، نام کشور را به بورکینا (کلمه ای موره ای بمعنای انسان آزاد) فاسو (واژه ای دیورائی بمعنای سرزمین) تغییر داد: «سرزمین انسانهای درستکار».

اما این تدابیر، صرفاً کمی و بطور نسبی اقداماتی اندک بودند که مناسبات بنیادین انگلی موجود میان دستگاه دولت و مردم و میان پایتخت و مناطق روستایی را دست نخورده باقی گذاشت. تنها نتیجه ای که این اقدامات ببار آوردند ناراضی کردن همان اقشاری بود که رژیم بر آنها متکی بود.

کشاورزی نیمه فئودالی و احوجاج یافته توسط امپریالیسم

بیش از ۹۰٪ جمعیت فعال بورکینایی دهقانان بخش کشاورزی بودند - دامداران و کشتکاران. کشاورزی بورکینا بسیار ابتدایی و عقب افتاده است. بخش اعظم زمینهای زراعی، بجز نواحی جنوبی کشور، صرفاً برای رفع حوائج مکفی بوده و



کشورهای آفریقایی دام پرورش میدهند. اقتصاد بوركینا، راكد و دارای گوناگونی اندك است و بودجه مركزی آنها طی دهه های گذشته توسط فرانسه و تراستهای فرانسوی تعیین شده است.

امپریالیستهای فرانسوی يك تقسیم كار مشخصی را برای مستعمرات آفریقای غربیشان تعیین کرده اند: كنگو و چاد پنبه تولید میکنند؛ سنگال، بادام زمینی؛ و گابن، چوب. و صدها هزار مردم ولتای علیا، علاوه بر اینکه گوشت دم توپ اروپائیان در جنگهای مستعمراتی بوده اند، برای كار اجباری به مزارع كشت قهوه و كاكاو به «ساحل عاج» فرستاده شده اند. عقب ماندگی بوركینا مناسب حال امپریالیسم بوده است و این عامل مهمی در توسعه یافتن امپریالیسم بوده است.

همانگونه كه قبلا متذكر شدیم، یکی از مهمترین و چشمگیرترین ویژگیهای بوركینا فاسو، مناسبات آن با ساحل عاج در جنوبش میباشد. دو میلیون بوركینیایی كه در آنجا كار میکنند ۶۰٪ جوانان بین ۱۸ تا ۳۵ سالش را تشكيل میدهند كه این نسبت عظیمی از پربها ترین ثروتش یعنی توده های كارگرمش را در بر میگيرد. درآمد آنها مهمترین منبع درآمد خانواده های روستایی است. كشت و كار بخور و نمیر در بوركینا فاسو روی دیگر سكه كشت وسیع و گسترده در ساحل عاج و احتیاجش به نیروی كار ارزان است. فرانسه جهت حفظ این ارتش ذخیره در ولتای علیا مضاف بر سرمایه گذاریهای نسبتاً قلیلش در كشت پنبه برای صادرات، بورژوازی بوروکرات را در این کشور حمایت کرده و ارتش مستعمراتی را نگاه داشته و كمكهایی صرفاً برای بقا (و نه توسعه) بدان داده است.

گسترش انقلاب به مناطق روستایی بوركینا سانكارا طی «بیانیه سمبگیری سیاسی» چنین اعلام داشت كه «مبارزه ای شدید علیه

طبیعت ۰۰۰۰ و علیه سلطه امپریالیسم بر كشاورزی بوركینا» را بر پا میدارد. او بر دادن اولویت به بهبود مناطق روستایی مصر بود: «خودكفایی از نظر مواد غذایی را در عمل پیاده خواهیم كرد. از زیاده گویی های بدون عمل خسته شده ایم.» (او در سال ۱۹۸۴ زمینها را ملی كرد و امتیازات مالی و اداری كدخداهای را ملغی ساخت. او «استعمارگران مردم در لباس رؤسای دهكده ها» را تقبیح نمود. «شورای ملی انقلاب» برای دستیابی به اهداف خود در عرصه كشاورزی، يك برنامه ۱۵ ماهه برای «توسعه خلقی» تهیه نمود تا بلکه شالوده نخستین برنامه پنج ساله (۱۹۹۰-۱۹۸۵) را بریزد. هدف «برنامه توسعه خلقی» ابتدا حركت در جهت خودگردانی اقتصادی و سپس استقلال از طریق برخی پروژه های تحت تكفل مالی دولت كه بتواند ساختار شالوده ای را بنیان نهد، و سپس پاسخگویی به عاجلترین نیازهای توده های شهری و روستایی بود، كه عبارت بود از: حفرچاه های آب، ساختن سدهای كوچك خاكي، پروژههای ذخیره سازی آب و آبرسانی، و توسعه سبزیكاری برای مصرف داخلی در ۳۰ استان. پروژه های بزرگتر «منافع ملی» عبارت بودند از ساختمان سد مولد نیروی برق در كومپینگا، سد برای آبرسانی در باگره، و راه آهن اوواگادوگو- تا مباتو، كه نیازمند سرمایه گذاریهای عظیم وسیع گسترده و سراسری بودند.

بوجود آوردن «كمیته های دفاع از انقلاب» ابزار سیاسی اصلی شورای ملی انقلاب بود كه جهت پیشبرد سیاستهایش در تمام سطوح و در كلیه بخشهای جامعه ایجاد کرده بود: کمیته های دفاع از انقلاب، «تشكلات توده ای» بودند كه از قرار «مردم از طریق آنها میتوانند حاكمیت دمكراتیك خود را اعمال كنند» و بطور فعال در ساختمان کشور شركت نمایند. وظایف این تشكلات عبارت بود از آموزش سیاسی توده ها و اشتراك دادن

آنها در تحولات انقلابی، سازماندهی پروژه های همگانی كار در جهت منافع ملی و «دفاع نظامی از انقلاب در برابر دشمنان داخلی و خارجی انقلاب از طریق تعلیمات نظامی»، توسط فعالین «كمیته های دفاع از انقلاب».

بر پا شدن كمیته های دفاع از انقلاب در بیش از هفت هزار دهكده بوركینا باضافه هر مدرسه مهم، كارخانه، و دفاتر جنبی و اداری در نواحی شهری، به اتوریته های نوینی بدل شدند كه بدین ترتیب مبارزه سیاسی درون رژیم كه هیچگاه با تصرف كاخ ریاست جمهوری بكناری نهاده نشده بود، درون كمیته های دفاع از انقلاب باز تولید شد. عناصر و احزاب دست راستی سابق و خارج از قدرت باضافه كدخداهای خلع ید شده، بدرون این كمیته ها هجوم بردند و گرایشات چپ مختلف بر سر كسب رهبری در كنترل مناطق مختلف به رقابت بايكديگر برخاستند. تضاد میان مقامات اتحادیه ها و كمیته ها در شهرها به این نیز اضافه میشد، چرا كه كمیته ها پایگاه اجتماعی آنها را از چنگشان در آورده بود. این امر در مقطع معینی به برخورد سیاسی علنی منجر گردید، و اتحادیه های معلمین و كاركنان غیرنظامی دولت به مخالفت با قدرت كمیته ها برخاسته و از فرمانبرداری از آنها امتناع ورزیدند.

كمیته های دفاع از انقلاب، عمدتاً توسط

و امپریالیسم تغییر نیافته، استثمار امپریالیستی دهقانان پایان یابد؟ افزایش بارآوری تولید در خدمت چه کسی؟ برای منفعت دولت؟ یعنی برای منفعت يك بورژوازی بوروکرات در حال رشد شهری کاملاً وابسته به امپریالیسم، بهمره طبقه انگلی تجار؟

دولت طی کنفرانسی در ماه مارس ۱۹۸۴، ملی کردن کلیه زمینها، بازتوزیع آن بر مبنای نیازهای هرخانواده و پیشبرد يك رفهرم ارضی که بتواند «مناسبات کهن تولیدفئودالی را ۰۰۰۰ توسط خود دهقانان فقیر و میانه حال در هم شکند ۰۰۰۰ مالکیت کهن بر زمین رامضمحل سازد ۰۰۰۰ تولید گسترده کشاورزی را سازمان دهد»، را اعلام داشت. اینها بیشتر به تخیل شبیه بودند تا واقعیت، چرا که بخشی از يك انقلاب دمکراتیک نوین نبودند - و نه اینکه مناسبات طبقاتی کهن میان کشورهای استثمارگر امپریالیستی و ملت تحت ستم بورکینا فاسو، و نه مناسبات میان استثمارکننده و استثمارشونده در روستا نابود شده بود.

نظام مالکیت زمین و مناسبات طبقاتی در ولنای علیا و کشورهای آفریقایی مشابه از جنبه های مهمی از فئودالیسم ونیمه فئودالیسم کلاسیک در آسیایاروپامتفاوت بوده و شایسته بررسی بیشتر میباشد. نظام مالکیت زمین در ولنای علیا مرتبط است با سازمان سلسله مراتب قبیلوی که توسط محققین بسیاری بنام «فئودالیسم یا نیمه فئودالیسم» خوانده شده است، چرا که در گذشته سیستم استثماری بیگاری (corvée) مرسوم بود؛ این عبارت بوداز کار مجانی بعلوه امتیازات دیگری که توسط رؤسای قبیله از دهقان که روی زمین کار می-

کرد طلب می شد؛ زمین در اختیار قبیله قرار داشت و به خویشاوندان خونی «متعلق» بوده اما توسط رؤسای قبایل «اداره» میگشت.

این شیوه تولید همراه بود با روینای قبیله ای مرتبط بدان که پدرسالاری، چند همسری، و سلسه مراتب قبیله ای را تقویت میکرد و تحکیم می بخشید «زن دادن» توسط رؤسای اربستوکرات یکی از ستمگرانه ترین آتوریته های قبیله ای بود. نوکران هر چقدر وفادارتر میبودند، زنان بیشتری دریافت می کردند؛ اگر چه در صورت باقی ماندن تنمه حساسی، رئیس قبیله میتوانست آنها را پس بگیرد. دهقانان، دخترانشان را برای توزیع میان خویشاوندان به رئیس میدادند. ولی دختران آن دختران باید باز گردانده میشدند تا بدین ترتیب انبار رئیس قبیله تهی نشود. این تاریخ باستان نیست، در حرمسرای امپراطور منطقه موسی در هنگام انقلاب ۱۹۸۴ تعداد

میکرد، بر خوردها تشدید میبافت. بعدها این مالیات برچیده شد که یکی از بزرگترین ضرباتی بود که بر نظم کهن وارد آمد. اگر چه این کمیته ها بر پا گشتند تا حلقه رابط واقعی با توده ها باشند، اما حداقل یکی از تحقیق کنندگان در این موضوع گفته است که خود دهقانان بویژه در منطقه موسی غالباً تحت انقیاد کدخدا باقی می ماندند، و در رقابتهای «کمیته های دفاع از انقلاب» و کدخدایان هیچکس از منافع دهقانان دفاع نمیکرد. (۶)

رفهرم ارضی در مقابل انقلاب ارضی

گذشته از همه اینها تجربه تلخ بورکینا فاسو نشان میدهد که اگر هدف رهایی باشد با صرفاً نیم گام فاصله گرفتن از امپریالیسم، نمیتوان بدان رسید. سانکارا، امپریالیسم را بعنوان دشمن شماره يك مورد حمله قرار میداد، او با شوق از نیل به خودکفایی در زمینه تولید مواد غذایی، يك اقتصاد مستقل و با برنامه ملی سخن میگفت. اما برنامه اقتصادی «شورای ملی انقلاب» بورکینائی ها را حتی يك گام بسوی خود کفائی و به هدف محفانه تامین مواد خوراکی خود نزدیک نکرد. همانگونه که سانکارا و دوستانش بر مبارزه توده ها برای برپایی جنگ خلق و سرنگون کردن امپریالیسم وارتجاع جهت کسب قدرت متکی نبودند، بهمان شکل نیز آنها برای متحول ساختن زیر بنای اقتصادی جامعه در جهت منافع انقلابی توده ها و انجام مبارزه در عرصه روینا جهت درهم شکستن سنن و زنجیر عقب افتادگی که خود زنجیری است بر گرده مناسبات اجتماعی، اساساً بر توده های دهقانان اتکا نداشتند. این مسئله ای پیچیده است، اما رفهرم ارضی نتوانست توده ها را بسیج کند چرا که بر پایه گسست کامل از شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری که بر نواحی روستایی بورکینا مسلط است و همچون لنگر بر مناسبات اجتماعی سنگینی میکرد، قرار نداشت.

«بیانیه سمنگیری سیاسی» که بدرستی دهقانان را بمثابة طبقه ای که «بمیزان عظیمی تحت ستم و استثمار امپریالیسم بوده» و بعنوان يك «نیروی عمده» ارزیابی مینمود، به غلط نتیجه گیری میکند که ورود شیوه تولید سرمایه داری موجب متحول شدن ونابودی شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری شده است. در واقع، اشکال جدید و قدیم استثمار درهم ادغام گشته اند. مضاف اینکه، اگر چه تولید تا اندازه ای شتاب گرفت (بویژه در بخش پنبه که تولید سرمایه دارانه غالب شده بود) اما سؤال اینجاست که چگونه ممکن است هنگامیکه رابطه میان ماشین نومستمراتی «که باید داغان شود»



حامیان جوان و پرشور و اشتیاق رژیم جدید گردانده میشدند که در عمل درآوردن تحولاتی که ضروری تشخیص میدادند از آزادی بسیار برخوردارند. در ابتدا آنها برای دفاع از انقلاب مسلح بودند تا اینکه «وقوع حوادث بسیار» منجر به کناره دادن این سیاست گردید. در بعد سیاسی قضیه، آنها سلسله مراتب حزب سیاسی حاکمه را برهم زدند و در این زمینه واقعاً يك طبقه جدید از مقامات خرد را تشکیل دادند.

بیشک این جوانان ابتکار عمل براه اندازی بسیاری پروژه های مختلف و باارزشی را در دست داشته؛ منجمده از ساختن مدارس و درمانگاه ها، حفرقنوات و تعمیر بازارهای داد و ستد گرفته تا پیشبرد اهداف «برنامه توسعه خلقی». کمیته های دفاع از انقلاب مسئولیت خدمات اجتماعی در نواحی روستایی را بعهده گرفتند و نقش مهمی در نظارت بر فروش غلات و جلوگیری از فروش دولانهای جو توسط بازرگانان ایفا نمودند، که بقول یکی از رهبران این کمیته ها اگر بازرگانان نمیتوانستند خواست خود را به عمل درآورند، به قیمت از گرسنگی مردن برخی روستائیان تمام میشد. این جوانان با برهم زدن ساختار کهن آتوریته کدخدایان در تقابل شدید با آنان قرار گرفتند که بویژه در هنگام اخذ مالیات که سابقاً وظیفه کدخدا بود و سهمی از آن رامال خود

۳۵۰ زن، بدون احتساب بردگان زن، وجود داشت.

خلع ید کردن آتورپته های قبیله ای از قدرتهای سیاسی و اقتصادی رسمیشان از قدرت آنها نکاست، و سنن کهن همچنان پابرجا باقی ماندند. (برخی از آنها مصلحت بر این دیدند که بدرون رهبری کمیته های دفاع از انقلاب بخزند، اما بسیاری در پی انتقام گیری بودند.) مثلاً، حتی پس از اینکه انجمنهای توده ای در همه دهکده ها برپا شدند، غالب دهقانان کماکان اربابان سابق خود را به بالاترین سطوح انتخاب میکردند. علیرغم غیر قانونی بودن پیشکش دادن به رهبران «روحانی» که هم سطح کدخداها و رؤسای قبایل بوده و حاصلخیزی و برداشت خوب را تضمین میکردند، غالب دهقانان راهی برای پیشکش کردن گوسفند یا گاوی در سیاهی شب و یا بدور از چشم کمیته ها می یافتند. ژان زیگلر در کتاب اخیراً منتشر شده اش بنام «پیروزی شکست خورندگان» نمونه جالبتری را نقل میکند که طی آن بردگان قبیله تاماچک صفی طولانی جهت پس گرفتن غله برای اربابانشان درست کرده بودند. کمیته های دفاع از انقلاب ابتدا از ابتکار امتناع نموده و یادآور شدند که این سنت برداشته شده است. بردگان پاسخ دادند: «اربابان در دسر درست نکنید. شما فقط دو هفته اینجا می مانید، ولی تاماچکها همیشه اینجا خواهند بود!» (۷)

اگر چه هیچکدام از این اتفاقات غیرمترقبه نیستند و خود سانکارا متوجه پایداری سنت در میان دهقانان بود، او به این گرایش داشت که حاکمیت و قدرت قبایل را صرفاً سنتهای «فرهنگی» بحساب آورد که دهقانان بتدریج از دست خواهند داد، در حالیکه این عرصه های قدرتمند روبنائی انعکاسی از مناسبات اجتماعی واقعی و مادی می باشند که حتی در همزیستی با مناسبات سرمایه داری و امپریالیستی وجود دارند.

هدف انقلاب ارضی تحت رهبری پرولتاریا در مناطق روستایی دقیقاً عبارت است از در هم شکستن نظام مالکیت کهن، ریشه کن ساختن روبنائی عقب افتاده فئودالی (یا نیمه فئودالی) و اجرای شعار (زمین به کشتگر)، و توزیع سرانه زمین. (سیاست توزیع سرانه زمین و نه توزیع خانواری آن، دقیقاً ضربه ای مهم بر مناسبات کهن مالکیت پدرسالارانه است، که به ناگهان زن را نیز صاحب زمین میسازد و در صورت جدایی و سایر تحولات او امکان آن را میباید که بر پایه ای مساوی تر در جامعه شرکت کند.) تبدیل تولیدکنندگان به صاحبان مستقل زمینها خودبخش مهمی از رهاسازی آنها از شیوه تولید ماقبل سرمایه داریست. زیر

بنای مستحکم برای اقتصاد ملی تنها میتواند بر مبنای نابودسازی این مناسبات کهن و نه سازگار ساختن آنها و اصلاح آنها بنا شود. این مرحله انقلاب بورژوازی است، چرا که رفم ارضی از چارچوب سرمایه داری فراتر نمیرود. اما در عین حال، پیش شرطهای ضروری جهت هرگونه پیشروی واقعی و راستین بسوی انقلاب سوسیالیستی را تامین میکند. همانگونه که مائوتسه دون آنرا بیان میکند: «انقلاب دمکراتیک نوین از یکسو راه را برای سرمایه داری هموار میسازد و از سوی دیگر پیش شرطهای سوسیالیسم را ایجاد مینماید.» تنها پس از نابودسازی شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داریست که سؤال کدامین راه - سرمایه داری یا سوسیالیسم - در مسئله ارضی دهقانان را رها خواهد ساخت، امکان مطرح شدن را مییابد. بر مبنای قوه ابتکار، دانش و شور انقلابی خود دهقانان است که اشکال کلوپراتیوی، مثل کمکهای متقابل، گروه های کار و بالاخره کلوپراتیوها - گام به گام پایی روشن شدن برتری آنها برای دهقانان فقیر، تکوین مییابند.

پرولتاریا علیه هرگونه «کلوپراتیواییون [تعاونی کردن-م] قلابی که بر نابود کردن ساختارها و مناسبات کهن فئودالی استوار نیست، میباید. این چنین تدابیری تنها مناسبات کهن را اپوشانی کرده و نهایتاً بخود جذب میکند. فی الواقع، در بورکینا فاسو ثابت شد که بر پایه کشاورزی نیمه فئودالی و بدون گسست از امپریالیسم نمی توان حتی به یک شکل سرمایه داری دولتی (مزارع دولتی اعلام شده، اما غیر موجود) گذر کرد.

دیگر عرصه اصلی انقلاب دمکراتیک نوین، عرصه ای که با انجام انقلاب ارضی بطور لاینفکی مرتبط میباشد، عبارتست از ضرورت گسست از امپریالیسم و در نتیجه ایجاد یک اقتصاد ملی مستقل و متکی بخود. در کشوریکه تامین آذوقه مردم و حل مشکل کمبود آب بلاواسطه ترین اولویتهای می باشند، صنعت-صنعت سبک- باید اساساً برای خدمت به کشاورزی ساخته شود و آنهم با تولید ابزار سبکی نظیر پمپ، و ابزار حفر چاه و غیره و نه تولید برای صادرات یا توسعه منابعی که برای این اهداف اولیه ضروری نمی باشند. این یعنی کاستن از اهمیت شهرها و برپا نداشتن یک دستگاه پرهیبت دولتی و مسلماً یعنی متکی نکردن بقای خود به کمکهای امپریالیستی.

اشکال متنوعی از کلوپراتیویزه کردن جهت وادار ساختن روستائیان به تولید بیشتر مورد استفاده قرار گرفتند. یا فی الواقع آنچه که مائو شدیداً علیه آنها هشدار داد انجام شد،

و تولید بیشتر بر روستائیان تحمیل گردید. از آنجا که انجمنهای روستایی ابتکار خود توده ها نبود، روستائیان دلیل چندانی برای شرکت در آنها نداشتند، به استثنای برخی موارد که روستائیان متوجه میشدند که این انجمنها ابزاری هستند که از آن طریق میتوانند وام و اعتبار بانکی دریافت کنند، بر پایه ای بورژوازی به پای تشکیل آنها میرفتند! کلوپراتیوهای نارس، بقول گزارش کنفرانس کشاورزی سال ۱۹۸۴، ساختگی بودند و به اشغال بوروکراتها، ملاکین، تجار یا سربازان مزدبگیر در میامدند، «که از انبار کردن ذخایر کلوپراتیو هراسی نداشتند چرا که تنها خطری که تهدیدشان میکرد این بود که به دهکده دیگری فرستاده شوند و همه چیز را از نو شروع کنند» (۸)

اندکی اتکا بخود، و اندکی استقلال

فرانسه در سال ۱۹۸۳، ۴۰٪ از بودجه ولتای علیا (حدود ۷۰ میلیون دلار) را تامین نمود. همچنین حدود ۳۵۰۰ پرسنل فرانسوی نیز در شغلای مختلف در آنجا کار میکردند. غالب کمکهای دریافت شده از طریق تشکیلاتهای فرانسوی عبارت بود از همکاریهای تکنیکی و توسعه شهرها و نیز در زمینه توسعه معادن طلا. علیرغم «ولتائیزه» کردن اقتصاد پس از استقلال، بنگاههای تجاری و غذایی فرانسوی (مشروبات، روغنهای خوراکی، آسباب ها، و تصفیه شکر)، نساجی و غیره (تنباکو، کفش سازی و ...) توانستند موقعیت مستحکم خود را حفظ کرده و کماکان از برخورد بینهایت مساعدی طی نخستین سالهای «انقلاب» برخوردار بودند. هنگامیکه دولت بورکینا تصمیم گرفت امتیازات مالی گراف شرکت ایولسی IVOLOGY (یک شرکت دوچرخه سازی «ولتایی») و شاخه ای از کارتل فرانسوی CFAO را به ضرر تولید کنندگان بورکینایی دوچرخه ادامه دهد، البته این بورژواهای ملی خشمگین شدند.

این مسئله مصادف شد با سیاست کلی وارد کردن انواع کالاهای مصرفی، محصولات صنعتی و خوراکی (علیرغم اینکه ورود کالاهای لوکس کاملاً سرکوب شده بود و این امر برخلاف منافع کرکسهای قشر تجار بود). کرکسهای قشر تجار آنهایی هستند که با انحصارات بسیار بزرگ اروپایی پیوند داشتند و همچنین تجار قدیمی که از خاور میانه آمده بودند (اینها در غرب آفریقا بسیار فراوانند)؛ و هر دوی آنها از شبکه تجار کوچک سنتی در کوچه و خیابانها و روستاها، استفاده میکنند. اگر چه ممنوعیت ورود کالاهای لوکس به نفع آنان نبود، اما بقیه در صفحه ۷۱

بیانیه افتتاحیه دومین کنفرانس منطقه‌ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

به اعتقاد ما، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نقشی حیاتی در این پروسه بعدی دارد. این بیانیه، شالوده‌ای مهم برای تشخیص مارکسیسم از رویزیونیسم بوده و راهنمایی صحیح و روشنی در مورد بسیاری مسائل به مارکسیست - لنینیست‌ها ارائه می‌دهد. لذا وحدت اصولی بانیهایی که به جنبش ما حمله کرده و بیانیه‌اش را اپورتونیستی می‌خوانند، امکانپذیر نیست. در عین حال، بیانیه کمکان منعکس کننده این واقعیت است که وحدت جنبش ما در سطح بین المللی کامل نشده است و این امر باید گام به گام از طریق مباحثه و مبارزه، ارتقاء یابد. مضاف بر این، بیانیه نمیتواند ویژگیهای کشورهای مختلف - منجمله ساخت اجتماعی - اقتصادی، تاریخچه مشخص جنبشهای مارکسیست - لنینیستی، شکل ویژه پیشرفت جنگ خلق، و غیره را تحلیل کند. تمامی اینها مسائلی حیاتی در پروسه وحدت نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست حول یک خط مشی صحیح انقلابی محسوب می‌شوند.

مباحثه و مناظره میان احزاب و سازمانهای وابسته به ج ۱۰۱۰ منطقه جنوب آسیا چند سال است که ادامه دارد و بیشک در آینده نیز ادامه خواهد یافت. این کنفرانس نه میتواند و نه می باید بدنبال حل و فصل قطعی مسائل مهمی که در دستور قرار گرفته اند، باشد اما میتواند از طریق کنکاش کامل در نقطه نظرات گوناگون، بوسیله انجام مبارزه اصولی سیاسی - ایدئولوژیک، به ارتقاء سطح مباحثات نه تنها در منطقه بلکه در مجموعه ج ۱۰۱۰، کمک کند.

بیانیه - کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

همچون جنبش ما در سطح بین المللی کمکان باید جهت جبران عقب ماندگی خود از شرایط مناسب برای انقلاب، تلاش نمایند. اگر چه هر یک از کشورهایی که در جنبش آسیای جنوبی می‌کنند ویژگیهای خاص خود را دارند و تدوین یک خط مشی مشترک برای انجام انقلاب در کلیه این کشورها نه کاری صحیح است و نه امکان پذیر؛ اما این نیز وجه دیگری از واقعیت است که پیوندهای تاریخی، خصومیات اجتماعی - اقتصادی مشترک، نفوذ متقابل جنبش انقلابی در کشورهای همسایه و واقعیات ژئوپلیتیکی، نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست منطقه، بویژه آنانکه درج ۱۰۱۰ شرکت دارند، را ملزم می‌سازد که تجارب خود را با جدیت به یکدیگر منتقل ساخته، بر سر خط مشی سیاسی مبارزه کرده، و همکاری عملی بایکدیگر را گسترش دهند. با چنین مقودی بود که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مشاوره با احزاب و سازمانهای منطقه، فراخوان این کنفرانس را صادر نمود.

ضرورت تشکیل، و یا بازسازی یک حزب پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست در بسیاری از کشورها بوضوح هویدا شده. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی خاطر نشان می‌سازد، همیاری در انجام این امر، وظیفه کل جنبش بین المللی است. فی الواقع از آن کشورهای جنوب آسیا که جنبش صادر آنجا حضور دارد (باستثنای سریلانکا) بیش از یک تشکیلات [در جنبش - م] شرکت جسته است. بعلاوه در همه این کشورها نیروهایی وجود دارند که موضع سیاسی‌شان در تطابق با بیانیه میباشد. بنابر این مسئله متحد ساختن نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست بر مبنای یک خط مشی صحیح ایدئولوژیک - سیاسی، همچنان مطرح است.

کنفرانس منطقه‌ای احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جنوب آسیا که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت می‌کنند، با موفقیت برگزار گردید. این کنفرانس گامی مهم در جهت تحکیم نیروهای راستین مارکسیست - لنینیست در منطقه و نمایانگر گسترش قدرت ج ۱۰۱۰ بود. این کنفرانس مباحثات پر باری را بر سر مسائل مهم انقلاب در جنوب آسیا و در مورد ج ۱۰۱۰ به پیش برد. کنفرانس کار خود را با قرائت بیانیه زیر که از سوی کمیته ج ۱۰۱۰ صادر شده آغاز نمود. - جهانی برای فتح

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرمترین درودهای خود را به کلیه احزاب و سازمانهای جنبشمان در منطقه جنوب آسیا ابراز می‌سازد.

این کنفرانس منطقه‌ای در برهه بسیار مهمی منعقد میگردد. موقعیت انقلابی در بسیاری از کشورهای جنوب آسیا بسرعت در حال تکوین است. فقر فلاکت‌بار اکثریت توده‌ها، مقاومت مسلحانه ملل تحت ستم در هند و سریلانکا، تشدید تخاصم درون صفوف دشمن، تلاش‌های مذبوحانه دول گوناگون امپریالیستی جهت گسترش و تحکیم مناطق نفوذ خود، همگی فرصتهای مساعدتری را برای تدارک و انجام مبارزه مسلحانه جهت کسب قدرت سیاسی ایجاد می‌کند.

میتوان گفت طی ۳ ساله که از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می‌گذرد، تلاشهای مهمی جهت فائق آمدن بر برخی از مشکلات عمده روبروی مارکسیست - لنینیستهای منطقه بعمل آمده است. در عین حال واضح است که نیروهای مارکسیست - لنینیست در این منطقه

اطلاعیه مطبوعاتی

کمیته مرکزی بازسازی

حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست)

"دومین کنفرانس سراسری کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست)" در نیمه دوم سال ۱۹۸۷ برگزار گردید. یکی از دستاوردهای مهم این کنفرانس، ادغام کمیته رهبری حزب کمونیست انقلابی هند در کمیته مرکزی بازسازی ج.ک.ه. (م.ل) بود که هر دو آنها از شرکت کنندگان درج ۱۰، ۱۰ بودند.

نوشته زیر، بیانیه مطبوعاتی "دومین کنفرانس سراسری"، به همراه گزیده‌هایی از اسناد کنفرانس است که توسط ج.ک.ه. (م.ل) در اختیار ما قرار گرفته‌اند.

— جهانی برای فتح

دومین کنفرانس سراسری حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) در آخرین هفته سپتامبر با موفقیت در کرا لا برگزار گردید. نمایندگان و ناظران از ناحیه دهلی، گوجرات، مهاراشترا، اوریسا، آندراپراش، تامیل نادر، کرا لا و پنجاب در کنفرانس شرکت جستند. این کنفرانس نشانگر اوج گیری مبارزه بر سر خط مشی ج.ک.ه. (م.ل) طی چند سال گذشته و تحکیم سیاسی - تشکیلاتی خط نوین انقلابی بود. با ادغام حزب کمونیست انقلابی هند (یک

گروه مارکسیست - لنینیست که در پنجاب فعالیت دارد و کمیته مرکزی بازسازی ج.ک.ه. (م.ل) که بر اساس جهتگیریهای مشترک سیاسی صورت گرفت این گام مهم بیش از پیش توسعه و تحکیم یافت.

"خط مشی استراتژیک بصرای انقلاب دمکراتیک نوین در هند" مصوبه کنفرانس از انقلابیون ملیتهای گوناگون هند می‌خواهد که برنامه، خود را برای انقلابات دمکراتیک نوین ملیتهای مربوطه در جهت برپایی مبارزه برای رهایی ملی و بصرانجام رساندن انقلاب دمکراتیک نوین در هند به مثابه مجموعه، انقلابات دمکراتیک نوین ملیتهای گوناگون تدوین نمایند. این سند متذکر میشود که "..... برنامه مشخص بصرای انقلاب دمکراتیک نوین در هند باید دربرگیرنده چنان خط مشی استراتژیکی باشد که چارچوب کلی و برنامه های انقلابات دمکراتیک نوین ملیتهای گوناگون را ارائه دهد." در پرتو این دیدگاه، برنامه‌های انقلابات دمکراتیک نوین در مهاراشترا، گوجرات، تامیل نادر، و کرا لا به تصویب کنفرانسهای ایالتی مربوطه رسید. برنامه انقلاب دمکراتیک نوین پنجاب قبلاً توسط خود حزب کمونیست انقلابی هند تهیه گشته بود. سند "خط مشی استراتژیک"..... همچنین

دورنمای نوینی در مورد مسئله کاست ارائه نمود و بر ضرورت انجام مبارزه علیه سیستم کاستی به مثابه یک وظیفه استراتژیک و لاینفک از "انقلاب دمکراتیک نوین تاکید ورزید. این سند خاطر نشان ساخت که "..... اشکال ویژه تشکیلاتی و مبارزاتی متکی بر تحتانی‌ترین قشر کاست‌ها، و در برگیرنده، سایر نیروهای مترقی باید جهت انجام این وظیفه به همراه مبارزه علیه سیستم کاستی از طریق تشکلات مختلف توده ای و خود حزب پیشاهنگ، ایجاد شوند.

"گزارش سیاسی - تشکیلاتی" - تجارب مبارزه بین دو خط مشی پس از کنفرانس اول در ۱۹۸۲ را جمع‌بندی نمود و برپایه بر تحولات بعد از پلنوم ۱۹۸۵ تمرکز داد. این گزارش در مورد عدم درک تبدیل دگماتیسم به اپورتونیسم راست و عدم درک صحیح از مبنای واقعی ائتلاف اپورتو - نیستی میان مدافعان خط مشی سال ۱۹۷۰ و روبریونیستهای درون حزب، انتقاد از خودی صورت گرفت. گزارش در بررسی از روند تحول در گروه‌های مدافع برنامه ۱۹۷۰ و تبدیلیشان به هوادارن رنگارنگ "یکپارچگی هند" و ناسوانی آنها در گسست از اگونیسم مسلح در مناطقی که مبارزات سرسختانه ضد فئودالی جریان دارد،

اوضاع جهانی

و

وظایف ما

آفریقا و آسیا مرتباً بپاخاسته و در برخی موارد دیکتاتوریهایی چنددهساله را سرنگون ساخته است. تلاش دول امپریالیستی در کانالیزه کردن این شورشها بدرون مجراهای قانونی و فرمیستی و تحمیل مردم بکمک رنگ و لعاب تغییرات سطحی باشکست مواجه می شود. بر بستر این خیزش انقلابی است که جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو همچون مشعلی درخشان فرا راه کلیه خلقهای تحت ستم و توده های انقلابی سراسر جهان، جریسان دارد و بدرستی پتانسیل انقلابی موجود در جهان کنونی بویژه در کشورهای تحت سلطه را نشان میدهد.

این نبرد، با قطعیت هر چه تمامتر نشانگر اهمیت حیاتی ایجاد رهبری مشخص م - لانی در بالفعل کردن کامل این پتانسیل انقلابی است. جای تعجب نیست که هر دیولوک امپریالیستی فعالانه در سرکوب این انقلاب قدرتمند، به مرتجعین بومی کمک میکنند.

در بلوکهای امپریالیستی و - سوسیال امپریالیستی نیز بخشهای بیشتری از توده ها

گزیده هایی از "اوضاع جهانی وظایف ما" ، سند مصوبه دومین کنفرانس سراسری کم م ب - ح ک (م - ل) - سپتامبر ۱۹۸۷

اوضاع کنونی جهان با خیزش موج مبارزات انقلابی مردم کشورهای تحت سلطه ، ناآرامی و انفجارات خودجوش توده های درکشورهای امپریالیستی ، رقابت فشرده و تدارکات جنگی بلوکهای امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و سوسیال امپریالیستهای شوروی و تشدید همه - جانبه بحران جهانی امپریالیستی مشخص می شود.

علیرغم عقبگرد سخت ناشی از خیانت رویزیونیستها در چین و آلبانی وضعف نیروهای آگاه - ذهنی انقلاب ، مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم کماکان به پیشروی ادامه میدهد. تشدید غارت امپریالیستی و سوسیال - امپریالیستی به مقاومت سخت و قاطعانه تر خلقهای تحت ستم در کشورهای مختلف پسا داده است. شورشهایی توده ای در آمریکای لاتین ،

متذکر شده که تحولات سیاسی و نیز اجتماعی - اقتصادی باعث استحاله روند دکماتیستی در جنبش م - ل - به اپورتونیزم راست گردیده است. عدم تشخیص این مسئله باعث شد که مبارزه ای برای تدوین خط مشی علیه دکماتیسم برپا نشود - مبارزه ای که در واقع می بایست برای درهم کوبیدن رویزیونیسم انجام میگرفت. در نتیجه راه برای بروز روندهای رویزیونیستی مختلف در تشکیلات گشوده شد.

بر مبنای این تشخیص ، کنفرانس تجارب صحیحی از مبارزه متعاقب پلنوم ۱۹۸۵ بر سر خط مشی رابیرون کشید ، اشتباهات مرتکبه در پلنوم که باعث اعمال دو خط مشی متفاوت شده بود را تصحیح نمود ، جهت گیری انقلابی حزب را تحکیم بخشید. اقدام انضباطی مبنی بر اخراج رهبران فعالیتهای ضد حزبی (ویچی کومار ، کومار ، کادریوان ، راثول) بوسیله کنفرانس تایید گردید و خاطر نشان شد که حزب با برداشتن این گامها خود را مستحکم ساخته است. "اوضاع جهانی وظایف ما" ، "در باره وحدت درون جنبش مارکسیست - لنینیستی هند" ، و اساسنامه جدید اسنادی بود که علاوه بر اسناد فوق الذکر بتصویب کنفرانس رسید. کنفرانس سه قطعنامه نیز بتصویب رساند: ۱ - شادباش بمناسبت ادغام ح - ک - ۱۰ ، د - ک - م - ب - ج - ک - ه - (م - ل) ، ۲ - در حمایت از خواسته ایجاد دولت جارکاندمتابه نخستین گام در تایید حق مردم جارکاند در تعیین سرنوشت خویش ، ۳ - در محکومیت اشغال سریلا نکا توسط ارتش هند.

این کنفرانس ، یک کمیته رهبری جدید انتخاب نمود ، و رفیق ک - ونو بعنوان دبیر سر تشکیلات انتخاب گردید.

اختتام موفقیت آمیز کنفرانس بابریایی یک راهپیمایی در ارناکولام در اول اکتبر ۱۹۸۷ بطور علنی اعلام شد. رفیق ک - ونو ، رفیق م - م - راوونی دبیر واحد حزبی ایالت کرالا ، رفیق ویلاس سونه وانه (دبیر واحد حزبی ایالت مهاراشترا) و رفیق مالویندرسینگ مالی (دبیر جبهه انقلابی پنجاب) برای راهپیمایان سخنرانی نموده و در نمای خط مشی نوین و وظایفی که این خط مشی در رابطه با اوضاع سیاسی پیچیده در پنجاب و سایر نقاط کشور مطرح میکنند ، توضیح دادند.

پنجم اکتبر ۱۹۸۷

دبیر کم م ب - ج - ک - ه - (م - ل)



به مبارزه میپیوندند. گاه به گاه خیزشهای توده‌ای مهمی در این کشورها رخ می‌دهد. ضدیت و مقاومت در برابر تدارکات جنگ‌امپریالیستی به جنبش توده‌ای وسیعی تبدیل شده است. خیزش انقلابی در کشورهای تحت سلطه نیز بر این تحولات تاثیر نهاده و به توسعه بیش از پیش آنها کمک می‌کند.

موج توفنده مبارزه و شورش در کشورهای تحت سلطه بطور خاص وخیزشهای توده‌ای در کشورهای امپریالیستی و سوسیال - امپریالیستی، بوضوح روند در حال تکامل انقلاب را نمایان می‌سازد، و به روشنی نشان می‌دهد که عوامل عینی محرک این روند نه تنها تضعیف نشده بلکه تشدید گشته است. علیرغم ضعف نیروهای ذهنی و فقدان رهبری پرولتاریای آگاه در بسیاری موارد، روند انقلاب کماکان مانعی در راه طرح‌های جنگی امپریالیستی و سوسیال - امپریالیستی است. دول امپریالیستی علیرغم آنکه بطور موقتی موفق به خاموش ساختن پایه انحراف کساندن انقلاب می‌شوند اما قادر نیستند این مصافجوشی قدرتمند را که مرتباً در برابرشان پدیدار می‌گردد راندا دیده انگارند. بنابر این، تنبانی آنها علیه مردم جهان بموازات رقابت سرسختانه اشان با یکدیگر، همچنان جنبه‌ای مهم را تشکیل می‌دهد.

خلاصه اینکه، اوضاع کنونی جهان توسط تشدید تضاد اصلی امپریالیسم و سوسیال - امپریالیسم با خلقها و ملل تحت ستم، مشخص میشود. این تضاد اصلی، روند تکامل اوضاع سیاسی بین المللی را تعیین میکند. روند انقلاب بر مبنای این عامل اساسی، روند عمده است. اما در عین حال، تضاد میان بلوکهای امپریالیستی نیز در رابطه با تضاد فوق الذکر و بنوبه خود تشدید می‌یابد. اگر چه این رقابت در مواقع متفاوت با تنبانی همراه است، اما این رقابت است که وجه عمده بوده و زمینه رابرای جنگ جهانی آماده می‌سازد.

روند غالب انقلاب در سطح بین المللی عمدتاً توسط مبارزات ضد امپریالیستی خلقها و ملل تحت ستم نمایندگی میشود. در حال حاضر روند انقلاب هنوز مانع روند جنگ است، اما از آنجا که این مبارزات خصلتی دراز مدت داشته، و اکثر تحت رهبری پیشاهنگ آگاه پرولتری قرار ندارد، غیر واقع بینانه خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم کلاً از جنگ جلوگیری کنند. بنابر این موضوع خوشحیالانه اتخاذ کردن "ری خطرناک است، تا زمانیکه تدارکات امپریالیستها برای جنگ

جهانی ادامه داشته و ضعف ذهنی نیروهای انقلابی موجود است، مانمیتوانیم امکان جنگ جهانی سوم را نادیده بگیریم. نیروهای انقلابی باید تمام تلاش خود را جهت ارتقاء سطح مبارزات انقلابی برای جلوگیری از بواقعیست پیوستن این امکان، بکارگیرند. اوضاع کنونی جهان، بوضوح نیروی بالقوه بیکران عینسی جهت انجام موفقیت آمیز این وظایف را نشان میدهد. عامل عمده مانع از این امر بحران ایدئولوژیک - سیاسی درون جنبش بین المللی کمونیستی، ناشی از شکست در چین، است. بدین ترتیب، بازسازی وحدت پرولتاریای بین - المللی بر پایه ایدئولوژیک صحیح، شرط اساسی و مهم پیشبرد این وظیفه است.

هرگونه پیشرفتی در این راستا، در اوضاع کنونی جهان از اهمیت شایان برخوردار بوده و وظیفه مهم مارکسیست - لنینیست است.

پیشرفت کیفی حاصل از دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در ۱۹۸۴، پیش و بیش از هر چیز، بر مبنای سطح عالیتري از دید روش ایدئولوژیک قرار داشت. این امر تائید مجدد اندیشه مائو تسه دون بمثابة مرحله جدیدی در تکامل مارکسیسم - لنینیسم در بیانیه بوضوح نمایان است:

"بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائو تسه دون و ارتقاء آن، نمیتوان روئیزیونسم، امپریالیسم و ارتجاع را در مجموع شکست داد." پشتیبانی از اهمیت پلمیکهای ج.

ل. ج. علیه روئیزیونسم و روشنفکری، و از اهمیت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، تا بیید بیشتری بر این مسئله بود. بر مبنای این دید روشن ایدئولوژیک است که بیانیه کلیه نیروهای روئیزیونست و انحلال طلب راقویا رد میکند. و در عین حال، انحرافات روئیزیونیستی و دکماتیستی و گرایشات خرده - بورژوایی را تشخیص داده، منبع این انحرافات و نحوه بروزش را افشا می‌کند. این دید روشن ایدئولوژیک، خط تمایز دقیقی میان نیروهای راستین و دروغین مارکسیست - لنینیست بوده و شالوده‌ای مستحکم برای وحدت درون ج. ۱۰۱۰ میباشد. و در عین حال، تضمینی مطمئن برای پیشروی بر خط مشی صحیح در پروسه تجمع مجدد نیروهای راستین م. ل. - منجمله نیروهای که در حال حاضر خارج از ج. ۱۰۱۰ هستند محسوب شده، و وظیفه ایجاد تشکیلات بین المللی نوین پرولتاریا را به پیش می‌برد.

اساس ایدئولوژیک مشترک، طرح مشخص جهتگیری انقلابی برای مبارزه و شیوه تشکیلاتی منعکس در "بیانیه" نمایانگر گامی صحیح در جهت حل بحران پیش پای جنبش بین المللی کمونیستی است. بحرانی که ناشی از هجوم روئیزیونسم است. در عین حال، بخاطر ماهیت ابتدائی این گام، وحدت منعکس در بیانیه آشکارا از ماهیتی نسبی برخوردار میباشد. کماکان برخی اختلافات بسیار مهم درون ج. ۱۰۱۰ موجودند. بنظر ما، در جوار جوانب مثبت فوق الذکر، بیانیه دارای برخی نظرات غلط و نواقص است. برای اینکه در آیینده مسائل مهم مورد بررسی و حل و فصل قرار گیرند، باید وجود این اشتباهات و نواقص را قبول کرد و آنها را مشخص نمود. یعنی اینکه باید بادیی انتقادی، اشتباهات و محدودیتها را تشخیص دهیم تا جهت ارتقاء سطح مباحثات درون ج. ۱۰۱۰ سهم مؤثرتری ادا کنیم و در روند پیشبرد سطح کنونی وحدت منعکس در بیانیه شرکت فعالانه تری داشته باشیم. ثانیاً، این اقدام امری اساسی برای رد تفکر غلطی است که بنحوی اغراق آمیز وحدت حاصله را بعنوان "سنتز انقلابی" تعریف می‌کند، یا بیانیه را یک خط مشی سیاسی روشن و مشخص می‌خواند. این تفکر اغراق آمیز چشمان ج. ۱۰۱۰ را به روی مسأله جدی که همچنان حل نگشته باقی مانده، می - بندد، به احساس خوش خیالی یا میدهد، به نقش حیاتی گسترش بیش از پیش مبارزه ایدئولوژیک کم بها داده و نهایتاً به همین وحدت کنونی هم ضربه می‌زند.



برگزاری دومین کنفرانس سراسری حزب پرولتری پوربا بنگالا

ما این اطلاعیه را در مورد اختتام دومین کنفرانس حزب پرولتری پوربا بنگالا (بنگلادش) دریافت داشتیم. جهانی برای فتح

در سومین هفته سپتامبر ۱۹۸۷ دومین کنفرانس سراسری ح. پ. پ. ب. تقریباً ۱۶ سال پس از نخستین کنفرانس آن، در ناحیه‌ای از منطقه روستایی پوربا بنگالا و زیر فشار مداوم دشمن، برگزار گردید. این کنفرانس در میان شور و شوق و انتهای بی‌پایان و تحت تدابیر امنیتی شدید چریک‌های "ارتش آزادیبخش خلق"، با موفقیت برپا شد.

قبلاً تصمیم بر این بود که دومین کنفرانس در نیمه اول سال ۱۹۷۵ منعقد شود. اما به علت چرخش غیر مترقبه حوادث، این امر میسر نشد. این دلائل، موجودیت خود حزب را نیز بطور جدی مورد تهدید قرار داد. به همین جهت، بدون جمع‌بندی از تجربیات پراکنده انقلابی گذشته و بدون تصحیح اشتباهاتی که طی آن رخ داده بود، پیشروی امری غیر ممکن بود. کنفرانس دوم، نقطه اوج پروسه دراز مدت جمع‌بندی و مبارزه دوخطی درون حزب بود، پروسه‌ای که طی آن حزب توانست به پیشرفت‌های کیفی در مورد مسائل مختلف مربوط به خط‌مشی نائل گردد.

کنفرانس، گزارش رفیق انور کبیر، دبیر کل هیئت مرکزی سابق حزب ("شورای عالی انقلابی") را مورد مباحثه و تأیید قرار داد. در این گزارش، و جمعیت ملی و بین‌المللی که کنفرانس بر بستر آن برگزار می‌شد تشریح گشته، تاریخ حزب از یک دیدگاه عالی دیالکتیکی مورد

تحلیل قرار گرفته، موضع خطی حزب بررسی شده و نقش تاریخی سیراج سیکدار، صدر و بنیانگذار حزب، در تکامل حزب و انقلاب مورد تأیید واقع شده بود. گزارش، موقعیت کنونی جنبش بین‌المللی کمونیستی را تشریح کرد و وظایف رویاروی حزب را خاطر نشان ساخت؛ امر عاجل تحلیل شرایط اجتماعی-اقتصادی پوربا بنگالا و بررسی خط‌مشی سیاسی بر مبنای این تحلیل و جمع‌بندی از خطوط مختلف، پسویسره خط ایدئولوژیک، وظیفه مرکزی کنونی قرار گرفت. در عین حال گزارش برخی مواضع پایه‌ای خط سیاسی را مشخص و تأیید نمود. علاوه بر این وظیفه مرکزی، گزارش سه وظیفه پایه‌ای در عرصه تشکیلاتی و مبارزاتی مشخص نمود: ایجاد واحدهای منظم چریکی، ایجاد پایگاه مستحکم طبقاتی کارگری، و ایجاد ساختار رهبری قدرتمند پرولتری بر حزب. کنفرانس با الحاق ضامتی ضروری، اساسنامه سابق را تصویب نمود. ضامتی که بعداً تأکید بیشتر بر انترناسیونالیسم و بررسی خط‌مشی سیاسی، و نیز بذل اهمیت بیشتری مسئله انقلابیون حرفه‌ای و گسترش د مکراسی درون حزبی ارائه شد. کنفرانس، دومین کمیته مرکزی حزب را انتخاب نمود و کمیته مرکزی نیز رفیق انور کبیر را در نخستین پلنوم خود به دبیر کلی انتخاب کرد.

کنفرانس قطعنامه‌هایی در مورد هشت مسئله مختلف تصویب رساند. قطعنامه نخست یاد جنگجویان دلیر سراسر جهان، منجمله سیراج سیکدار و چاروماز و مدار و مبارزین پرویی و ایرانی که شجاعانه در راه انقلاب بشهادت رسیدند، را بزرگداشت. این قطعنامه خاطره یلماز کونه‌ی را نیز گرامی داشت. قطعنامه‌های دیگر،

بیانگر همبستگی با جنگ خلق در پرو بود. کنفرانس حمایت قاطعانه خود از مبارزه حق طلبانه مردم ملیت‌های اقلیت در چیتاگونگ بنگلادش برای احقاق حق تعیین سرنوشت خود، یعنی حق جدایی از دولت ارتجاعی و شونیست ملت بزرگ بنگال، را اعلام داشت. کنفرانس طی قطعنامه‌ای دیگر، بر حمایت خود از انقلابات و مبارزات بر حق خلقها و ملل تحت ستم و طبقه کارگر سراسر جهان تأکید ورزید.

برگزاری این کنفرانس، جهشی کیفی در تکامل کلی ح. پ. پ. ب. بود. حزب مبارزه‌کننده در سال ۱۹۷۵ و متعاقب آن دستخوش انشعاب و شکست گردید و تقریباً به‌همرز تلاشی رسید، در سال ۱۹۸۷ در آستانه توسعه سراسری و سطح نوینی از تکامل خط‌مشی و مبارزه قرار گرفته است. اپورتونیست‌های انشعابی و روی‌بینی‌های درون حزب بالاخره مشخص شدند، و شمار بسیاری از کادر و فعالین صادق حزب مجدداً تحت یک مرکزیت واحد گردآمدند. حزب در زمینه تشکیلاتی و خط‌مشی به وحدت‌ی تاریخی نائل آمده است. و بدین ترتیب، این کنفرانس، کنفرانس د مکراسی درون حزبی، کنفرانس وحدت عالی ایدئولوژیک و تشکیلاتی و پیروزی عظیم در مبارزه سخت و پیچیده بازسازی حزب بود. این کنفرانس در زمانی برگزار شد که آینده‌ای تابناک فرا روی حزب قرار گرفته است. ح. پ. پ. ب. می‌رود که مسئولیت‌های بزرگی را در روزهای آتی بدوش بگیرد. و دومین کنفرانس سراسری نشان تعهد، همپیمانی و اراده محکم حزب مادر بدوش کشیدن وظایف و تعهدات ملی و بین‌المللی می‌باشد.

کنفرانس راه آینده را هموار نمود.



توفان اکتبر



۵۰ قشاد سال پیس

کارگران پتروگراد به رهبری
لنین و حزب بلشویک به کاخ زمستانی
یورش بردند، حکومت موقت را واژگسون
ساختند و بدین ترتیب اولین انقلاب پرولتاری
پیروزمند را آغاز نمودند. انقلاب اکتبر در بحبوحه اولین
جنگ جهانی رخ داد، یعنی در زمانی که زندگی میلیون‌ها انسان توسط
باند‌های رقیب غارتگر امپریالیستی قربانی شد. در بسیاری از کشورهای
اروپا، به اصطلاح رهبران سوسیالیست کارگران در این جنسایت
بغایت بزرگ شریک شدند، و از ستم‌دگان خواستند که در جهت
منافع استثمارگران خودشان جنگ کرده و کشته شوند. تنها در
روسیه بود که کمونیست‌های انقلابی قابلیت آنرا داشتند که یک
حزب واقعا انقلابی را حدادی کنند، حزبی که خواهان رهبری
پرولتاریا و توده‌ها از میان پیچیدگی‌های اوضاع انقلابی و پیشروی
در جهت یورش به نظم کهن بود و توان آنرا داشت.

انقلاب اکتبر شاید نام بی‌مسمی‌ای باشد، زیرا اعمال قهرمانانه
اکتبر هیچ نبودند مگر پیش درآمدی بر سالهای تلخ و خونین جنگ
علیه نیروهای ارتجاعی که از مساعدت و پشتیبانی تمامی نیروهای
امپریالیستی بهره‌مند بودند. اکتبر ۱۹۱۷ به یک مفهوم وسیع‌تر
اعلان جنگ تمامی پرولتاریای بین‌المللی به نظم اجتماعی
ارتجاعی در سراسر جهان بود:

انقلابیون روسیه امیدوار بودند کارگران اروپا، که خود در نتیجه
جنگ به طرز مہیبی در رنج بودند، از آنان پیروی نمایند. در واقع،
در آستانه اکتبر یک موج مبارزه انقلابی در سراسر اروپا گسترده
شد. اما نابت گردید که سلطه، اپورتونیزم بر جنبش کارگران و
همچنین بقایای توان خود سرمایه‌داران بیش از حد قوی بوده است
و تلاشیایی که برای انقلاب در اروپا شد سرکوب شدند.

با اینحال انقلاب روسیه شیور فراخوان به کارگران تمامی کشورها
و همچنین خلق‌های تحت ستم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که تحت
انقیاد مثنی قدرتهای امپریالیستی قرار داشتند بود. کارگران
سراسر جهان به حمایت از دولت سوسیالیستی جوان برخاستند.
انترناسیونال کمونیستی که بلافاصله پس از اکتبر تاسیس شد

لنینیسم را در هر گوشه
زمین گستراند و به سازمان دادن
احزاب انقلابی پرولتری در دهها
کشور کمک رسانید.

انقلاب اکتبر مظهر دیکتاتوری پرولتاریا شد. بر
خلاف دولتهای گذشته، دولت پرولتری آشکارا کساراکتر
طبقاتی خود را اعلام نمود. دیکتاتوری ستم‌دگان و استثمار-
شوندگان به رهبری پرولتاریا بر بورژوازی و ملاکین. فقط دولتی
که بواقع در خدمت اکثریت مردم باشد می‌توانست این چنین چهره
خود را مصمانه آشکار سازد. طبقات حاکم امپریالیستی و تمامی
مرتجعین از همان ابتدا هم ترس و هم انزجارشان نسبت به دولت
سوسیالیستی را نشان دادند. در تلاشهای آنان برای ایزوله کردن و
فشاردن گلوئی شوروی که تحت رهبریهای لنین و استالین قرار داشت
هیچ دروغی ظالمانه و هیچ مانوری شریرانه نبود. لیکن علیرغم تمام
این مسائل پرولتاریای شوروی به حفظ دیکتاتوری طبقه‌اتیش و
ساختمان صنعت و کشاورزی سوسیالیستی نوین ادامه داد. بعدها
دولت سوسیالیستی قادر شد در مقابل درنده‌خوئی تمام و کمال
امپریالیسم آلمان که در طول جنگ جهانی دوم علیه آن نشانه رفته
بود، بپاخیزد.

بدین ترتیب میتوان مشاهده نمود که کارگران پتروگراد درحال
کشودن فصل نوینی در تاریخ بشریت بودند. تفنگهای آنان نه تنها
راه را برای موفقیت انقلاب روسیه منور کرد بلکه برای موفقیت انقلاب

سایر کشورها و از همه برجسته‌تر در چین، که مائو تسه دون پرولتاریا و مردم را در يك جنگ خلق طولانی مدت علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات رهبری نمود، به درخشش درآورد.

ما باید امروز تصریح کنیم که انقلاب اکتبر بهیچوجه قوه محرکه تاریخی خود را از دست نداده است. درواقع، خود زندگی بارها ارزش سرمشقی و درسهای آنرا اثبات می‌نماید. راه اکتبر، راه کسب قدرت سیاسی پرولتاریا بوسیله نیروی سلاح، برای تمامی کشورها کماکان معتبر است، اگر چه اشکال و پروسه‌های این کسب قدرت سیاسی در انواع گوناگون کشورها دارای تفاوت‌های مهم می باشند.

امروزه اتحاد شوروی دیگر به

پرولتاریا تعلق

ندارد.

شوروی به انقلاب اکتبر خیانت کرده و پایمالش نمودند؛ قلب کمرو- نیستیهای راستین جهان افسرده می‌شود زمانیکه می‌بینند نمایشات شونیستی و نظامی این سوسیال امپریالیستها همان خیابانهائی را که گذشتگان ما برای برافراشتن پرچم سرخ انقلاب خونشان را برویش ریختند، آلوده می‌کنند.

این مائو تسه دون بود که قادر گردید بدرستی درک کند که چگونه تحت سوسیالیسم برخاستن يك بورژوازی جدید و تلاش برای واژگونی دیکتاتوری پرولتاریا امکانپذیر است. او برپایه جمع‌بندی شکست تلخ شوروی و همچنین تجربه خود چین قادر گردید تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کرده و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را بیافازد. امروزه بدون دفاع از درسهای انقلاب فرهنگی، پشتیبانی از انقلاب اکتبر، امکانپذیر نیست، درست به همانگونه که بدون حمایت از اندیشه مائو تسه دون حمایت از لنینیسم امکانپذیر نیست.

در ایام خطیر کنونی، که خطر جنگ جهانی سوم و همچنین فرصتها برای انقلاب افزایش می‌یابد، درسها و تجربه اکتبر بیشتر از همیشه حیاتی است. کمونیستهای انقلابی همه کشورها که مسلح به مارکسیسم لنینیسم-اندیشه مائو تسه دون می باشند،

می‌باید کارگران و ستمدیدگان را هرچه بیشتر در راهی که

در ۱۹۱۷ از پتروگراد آغاز وبا انقلاب فرهنگی به

بالا ترین قله اش رسید رهبری نمایند، راهی که

تنها با محوریت طبقات و ستم‌آز

چهره زمین به

رآنجام خواهد

رسید.

☆

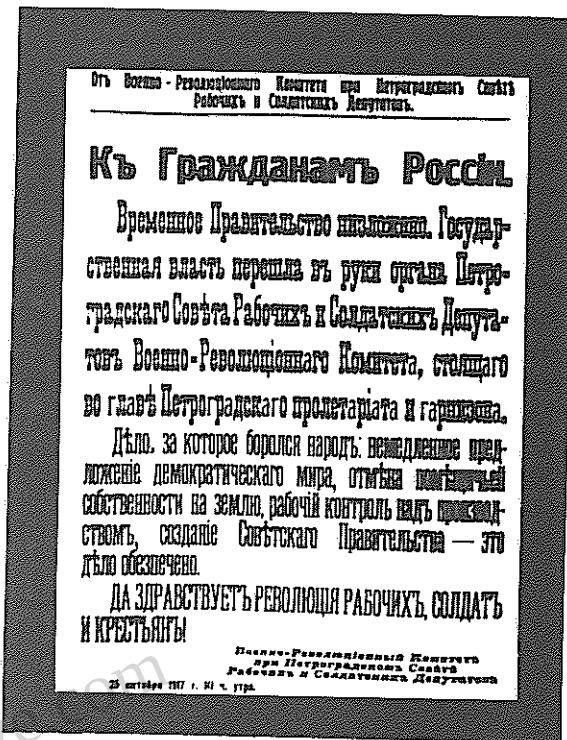
همچنان در غوغاست

يك بورژوازی جدید که درون خودجامعه سوسیالیستی رشد کرد موفق به کسب قدرت سیاسی گردید و درحالی‌که گاهی نازکترین ماسک "سوسیالیستی" را حفظ میکرد سرمایه داری را احیا نمود.

امروزه شوروی دیگر پایگاه انقلاب، چیزیکه تحت رهبری لنین و استالین بود، نیست. امروز شوروی يك سوسیال امپریالیست غارتگر، تبهکار و خطرناک است که خون کارگران و دهقانان را در بسیاری از بخشهای جهان میمکد، انقلاب را سرکوب می‌کند و فعالانه برای جنگ جهانی سوم آماده می‌شود. رویزیونیستهای



این اعلامیه بر دیوارهای پتروگراد نصب شده بود که سقوط دولت موقت کرنسکی و کنترسل پتروگراد توسط بلشویکها را به اطلاع میرساند.



مارش شورش در خیابان پای می‌کوید،
و کله‌های پر نخوت را می‌روید.
ما، وزش دومین توقانیم؛
که جهان را همچون ابری غران شستشو خواهیم داد.
روزها، اسب تندپاست
وسالها، یابوی بیحال؛
سرعت را ستایشگریم!
و قلبمان طبلی پرهیا هو است!
آیا از رنگ ما برتر سراغ دارید؟
آیا نیش گلوله بر پیکرمان کارگر خواهد بود؟
ما در برابر تفنگ‌ها و سرنیزه‌ها حماسه می‌آفرینیم؛
طنین صدایمان، پرارزشت‌ترین است!
مرغزاران سرسبز قد می‌کشند
روزها میشکفند —
آی رنگین کمان، ظاهر شو!
اسبان شتابان پرواز کنید!
— ولا دیمیر مایاکوفسکی

توضیحات: عکسهای صفحات ۴۰-۴۱

۱- برادری سربازان روسی و آلمانی

۲- تظاهرات ضد جنگ در ژوئیه ۱۹۱۷ - دیوارهای کرنسکی بر روی تظاهر کنندگان آتش کشیدند.

۳- کشش آژور، برای کمک به ارتش سرخ در تسخیر کاخ زمستانی لنینگراد ساخته است.

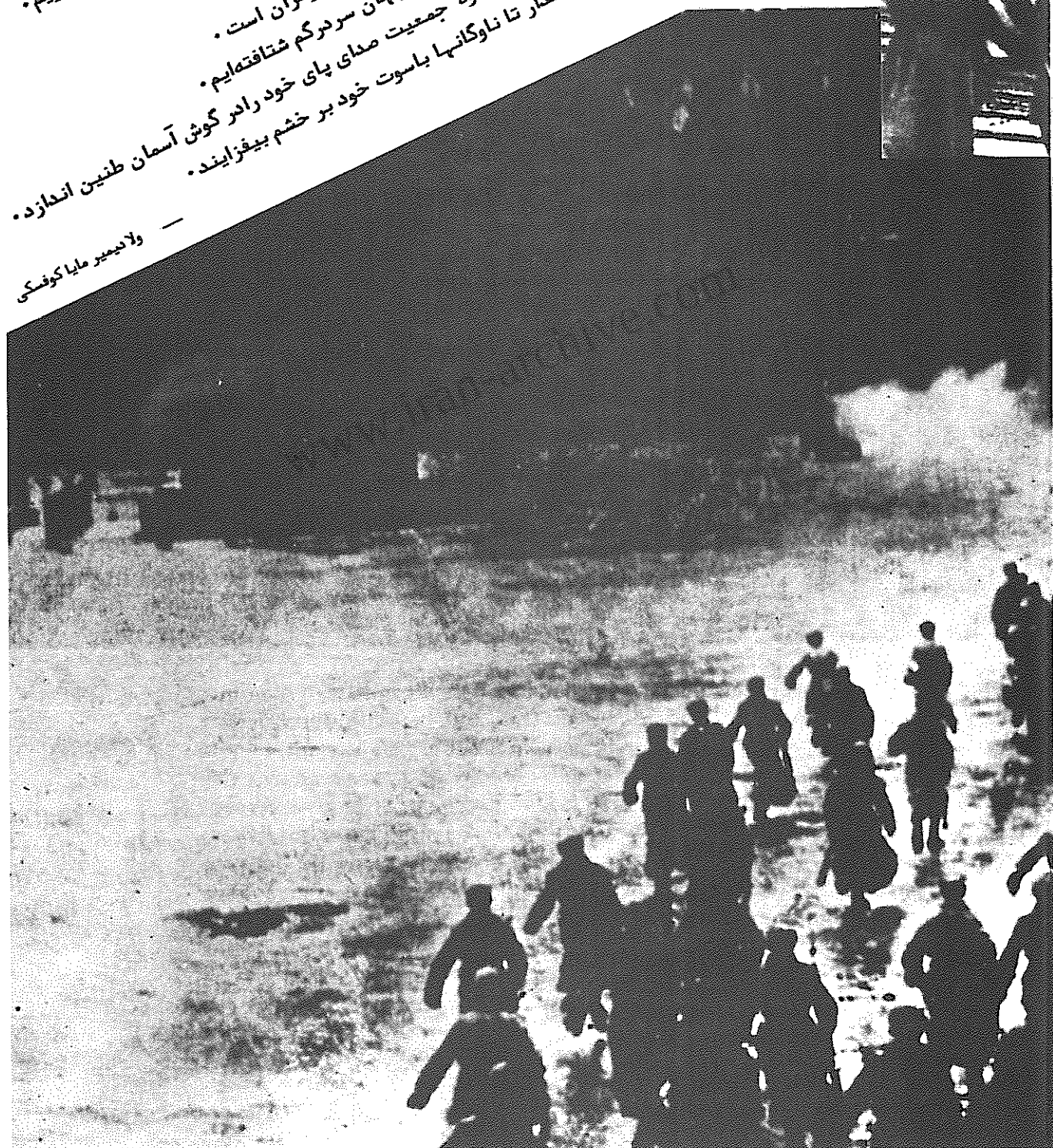
۴- کارگران پتروگراد.

همشهریان! امروز، هزاران سال "دوران گذشته" سرنگون شده
 امروز، بنیان جهان باز بینی می شود.
 امروز زندگی را تا آخرین تکه لباسمان متحول می سازیم.

همشهریان! این نخستین روز توفان کارگران است.
 ما به نجات این جهان سردرگم شتافته ایم.
 بگذار انبوه جمعیت صدای پای خود را در گوش آسمان طنین اندازد.
 بگذار تا ناوگانها باسوت خود بر خشم بیفزایند.

— ولادیمیر مایاکوفسکی

خیابانهای پتروگراد در دست کارگران،
 دانشجویان، سربازان و ملوانان.





از میان انبوه جوشان جمعیتی که کنار در بیکدیگر فشار وارد می آوردند راه باز کرده وارد تالار بزرگ شدیم. تالار بسیار چلچراغهای درخشانی روشن بود. بر روی نیمکتها و صندلیها، در معبرها و طاقچه ها، حتی بر لبه سکوی که برای هیئت رئیسه تدارک شده بود، نمایندگان کارگران و سربازان از تمام روسیه نشسته بودند. آنها گاه در سکوت تشویش آمیز و گاه با سروصدای وحشت انگیزی منتظر زنگ رئیس بودند. بخاریها در تالار خاموش بودند. اما بخار بدنهای نشسته آنها گرم کرده بود. دود آبی رنگ خوش آیند توتون بلند میشد و در هوا معلق میماند. گاهگاه فردی از رهبران پشت کرسی خطابه میرفت و از رفقها خواهش میکرد سیگار نکشند. آنگاه تمام حضار از جمله آنهاشی که سیگار میکشیدند فریاد برمی آوردند: رفق! سیگار نکشید! و کشیدن سیگار ادامه می یافت. بطور فکسی آنها رشیست و نماینده کارخانه "ابو خفسکی" مرا در کنار خود جای داد. ریشش او نتراشیده و صورتش نشسته بود و از بیخوابی بزحمت خود را روی پا نگه میداشت. از سه شبانه روز بلاوقته در کمیته انقلابی نظامی کار کرده بود.

هشت و چهل دقیقه بود که موجی طوفان آسا از غرب و شادی و کف زدن، ورود هیئت رئیسه را به همراه لنین - لنین بزرگ - اعلام داشت. مردی کوتاه قامت، چهار شانه، با سری بزرگ و فرو رفته در میان شانه ها، طاس، با پیشانی برجسته، چشمان کوچک، بینی ای پهن و کوتاه، دهانی گشاد و نجیب و چانه ای محکم، در آن لحظه صورتش از تنه تراشیده شده بود و لسی در عین حال همان ریش معهود که پیش از آن و بعد از آن مشخصه وی شده میشد، در این صورت جوانه میزد. لباسش مندرس و شلواری که برایش بلند بود بپا داشت. بدون جاذبه خاص کسی که میبایست بت توده ها باشد و از آنچنان محبت و احتشامی برخوردار گردد که شاید تنها معدودی از رهبران در تاریخ از آن بهره مند بوده اند. پیشواشی عجیب و شهره در نزد همه، رهبری که این شایستگی را در بر تو هوشمندی و قدرت فکری کسب کرده بود، بیگانه از هر گونه زرق و برق، عاری از وسواس، آشتی ناپذیر و بی تزلزل و بدون جلوه فروشی ولی دارای قدرتی شگرف در بیان اندیشه های ژرف ضمن عبارات ساده و توانا در تجزیه و تحلیل هر وضع مشخص. و همه اینها آمیخته با زیرکی و جسارت و روشنفکری.

گزیده هائی از جان رید: ده روزی که دنیا را لرزاند

تبدیل
جنگ
امپریالیستی
گرونی به
جنگ داخلی
تنها شعار
صحیح
پرولتری
است.
لنین



" ماخواستار صلیحی عادلانه هستیم . اما از جنگ بیاک نداریم یحتمل دولتهای امپریالیست اساسا به درخواست ما جواب ندهند . اما ما برای آنها اولتیماتوم نمیفرستیم که آسان بتوانند آنرا رد کنند . اگر پرولتاریسای آلمان بدانند که ما آماده ایم تا هر پیشنهاد صلیحی را مورد بررسی قرار دهیم شاید این خود بمنزله آخرین قطره ای باشد که کاسه را پر میکند . و در آلمان انقلاب درگیرد . "

ناگهان تحت تاثیر يك انگیزه درونی همه بپا خاستند و ما مشاهده کردیم که باتفاق هم با آهنگ یکدست که هر لحظه اوج میگرفت ، سرود بین المللی رامیسراشیم . سربازی سالخورده با موهای خاکستری مانند کودکی بغض کرده بود . الکساندرا کولونتای تند تند میکوشید تا با بیهوشی زدن چشمها جلواشکهای خود را بگیرد . هلهله عظیمی سراسر تالار را مملو ساخته بود که پنجره ها و درها را میشکافت و آرام وضعیف در آسمان محو میشد . کارگر جوانی در کنار من ، در حالیکه چهره اش میدرخشید ، فریاد کرد : " جنگ تمام شد ، جنگ تمام شد ! " و در پایان سرود ، آن لحظه که در میان سکوت ناراحت کننده سرپای ایستاده بودیم یسکی از پشت سر فریاد زد : " رفقا ! آنهایی را بخاطر بیاوریم که در راه آزادی جان دادند " و آنگاه شروع به خواندن مارش عزاکردیم سرودی آرام با آهنگ اندوهبار و در عین حال پیروزمند ، خالص و خلص روسی و بس هیجان انگیز ، سرود انترناسیونال بهر حال يك رنگ خارجی دارد . مثل آن بود که این مارش عزای انعکاس دهنده ژرفای روح توده های گمنامی است که نمایندگان آنها در تالار نشسته اند و با رویاهای مبهم خویش روسیه نوینی را در نظر مجسم میکنند و شاید هم بیش از اینها .

گزیده هائی از جان رید ، ده روزی که دنیا را لرزاند .

پس لنین در حالی که دست به گوشه میز گرفته بود و چشمان کوچک کنجکاوش پیوسته بهم میخورد ، ظاهرا بی توجه به استقبال ستایش آمیز طولانی که تا چند دقیقه بطول انجامید ، به انتظار ایستاد و چون شور و هیجان فرونشست بایبانی ساده گفت : " اینک ما به استقرار نظام سوسیالیستی میپردازیم " . بار دیگر غریور عد آسای شادی مردم .

" نخستین کار ما اتخاذ تدابیر عملی برای تحقق بخشیدن به امر صلح است . ما بر مبنای شرایط شوروی یعنی نه غرامت و نه الحاق ، و بر اساس حق ملل در تعیین سرنوشت خود ، مسلح را به مردم همه کشورهای متخاصم عرضه میداریم . در عین حال بیه همانگونه که وعده داده ایم موظفیم همه قراردادهای سری را منتشر و ملغی کنیم . مسئله جنگ و صلح بحدی روشن است که گمان دارم بتوانم بدون مقدمه پردازی طرح اعلامیه خطاب به خلقهای همه کشورهای متخاصم را بخوانم "

" این پیشنهاد صلح مورد مخالفت دولتهای امپریالیستی قرار خواهد گرفت . در این محاسبه ما نباید خودمان را فریب بدسیم . اما ما امید آنرا داریم که عنقریب در همه کشورهای در حال جنگ انقلاب درگیرد . باینجهت است که ما بطور اخص کارگران فرانسه و انگلستان و آلمان را مورد خطاب قرار میدیم " انقلاب ششم و هفتم نوامبر (۲۴ و ۲۵ اکتبر) سر آغاز دوران انقلاب سوسیالیستی است نهفت کارگری بنام صلح و سوسیالیسم پیروز خواهد شد و سرنوشت خود را بر سرانجام خواهد رسانید "

در همه این بیانات چیزی آرام و نیرومند نهفته بود که روح شنونده را تکان میداد . قابل فهم بود که چرا مردم آنگاه که لنین حرف میزند او را باور دارند

در زمان تزار از تقویم دیگری استفاده میشد .



امپراطوری روسیه جان می‌کند

دیگر نه خش خش رداهای ایریشمی در کاخ زمستانی می‌پیچد

نه همه بار عام تزار در عید پاک

و نه جرنج جرنج زنجیرها در راه سیبری

در حال مرگ است، امپراطوری روسیه در حال مرگ است

دیگر سبیل بورسرخ گونه‌ها در گیلان و نکا خیس نخواهد شد

دیگر ریش مس‌اندود دهقان گرسنه و محتضر

همچون لخته‌ای خون بر زمین سیاه نخواهد سوخت

و امروز

مرگی که بسراغ امپراتوری روسیه می‌آید

نه سری زرد رنگ دارد و نه چنگکی در دست

درفش سرخ درختانی است در دستانش

و خون جوانی در گونه هایش می‌دود

هفتم نوامبر هزار و نهصد و هفده بود که لنین

با صدایی ملایم ویرطنین

گفت :

" دیروز بسیار زود بود و فردا بسیار دیر است ،

امروز وقتش است ، امروز ! "

سربازی که از جبهه می‌آمد گفت : " امروز ! "

سنگری که مرگ را از سر گرسنگی کشت ، گفت : " امروز ! " —

و روزنوا " آورو " از دهان توپهای سنگین و سیاهش ،

گفت : " امروز ! " —

" امروز ! " —

و بدین ترتیب بلشویک برجسته ترین نقطه عطف تاریخ را

چنین ثبت کرد :

هفتم نوامبر هزار و نهصد و هفده

— ناظم حکمت ۱۹۲۵

من دریافتم که همه انقلاب را دوست دارند . من

جهان نوین و بیباکی را و رای مرزهایافته بودم . من

سقوط جهان کهنی را دیدم که انسانها زیر خرابیه‌هایش

مدفون گشته بودند . اما انسانهایی در میان این

خرابه‌ها زندگی میکردند که تمام ارتشهای جهان تلاش

کرده بودند آنها را زیر آوارهایش دفن کنند. ولی آنها از

این خرابیه‌ها جهان نوینی را بنا میکردند . ارتشها

خرابیه‌ها ببار آورده بودند ، اما سازندگان در این

خرابیه‌ها حضور داشتند . آنها انسانهایی بودند که ،

همچون مشعلهای درون ظلمت ، تا پیروزی نور بر

ظلمت میدرخشیدند !

اشتیاق من بدین سرزمین نوین ، به عشق بدل شد

کاری واقعی در پیشاروی بود ، بزرگترین کار در جهان

من می‌خواستم یکی از این خالقین جهان نو در میان

هرج و مرج باشم

سونیا بالحنی قاطع و واضح گفت : " هیچ چیز غیر ممکن

نیست . " سونیا هم‌اتاقی من و مترجمی بود که برای

من در مسکو پیدا کرده بودند . او يك کمونیست بود که

تعطیلات یکماهه‌اش را وقف امدادگری در دوره قحطی

کرده بود . او از پدر و مادر روسی تبعیدی در انگلیس

بدنیا آمده و با انقلاب به روسیه بازگشته بود . انگلیس

او را کارگر نساجی کرده بود ، و روسیه او را سربازی در

جبهه لهستان و بهیار يك بیمارستان نظامی نموده

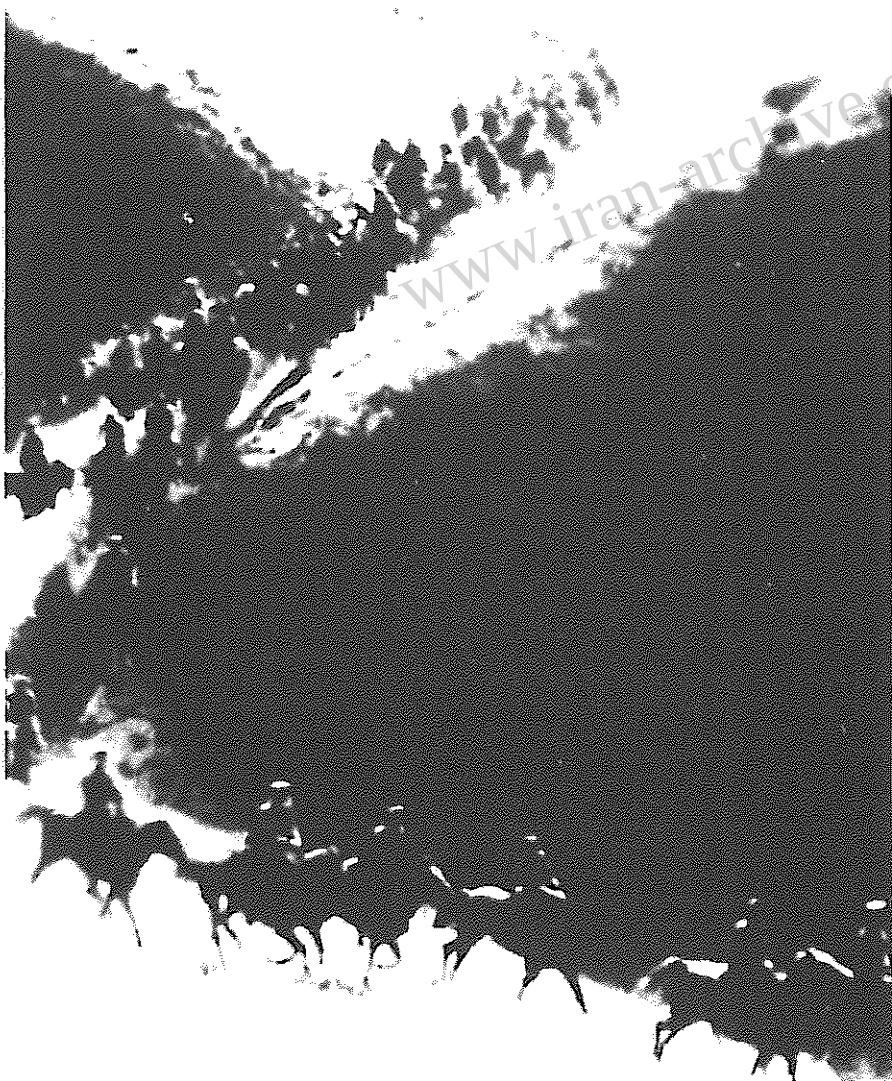
بود . او دوبار در جنگ مجروح شده ، و تیفوس ، حمیسه و

مالاریا گرفته بود . او همیشه يك تیانچه كوچك حمل

میکرد تا " در صورتیکه دستگیر شوم و بفهمند که من يك

زنم "

سونیا چنین ادامه داد : " من قبلا فکر می‌کردم



ماریاتگی در باره اکتبر

مردم و ارتش میخواستند که انقلاب برای آنها ملحق به ارمنان بیاورد. عدم توانایی کرنسکی در انجام اینکار باعث خیزش ارتش علیه دولت گردید. ارتش روسیه، بر خلاف ارتشهای متحدش، بر این افسانه که جنگ میماند مکرر از جنگ خسته شده بود و پنهانی مشتاق صلح بود. بلشویکها بدرستی تبلیغ خود را بر احسانات توده ها متمرکز کردند. آنها باز توزیع بلاواسطه زمین را مطرح نمودند. آنها به پرولتاریا گفتند که هیچکدام از اینها با التجا، به دولت اختلافی که بورژوازی در آن باشد، حاصل شدنی نیست. این دولت باید توسط دولت پرولتری جایگزین گردد، توسط دولت کارگران، یعنی دولت احزاب طبقه کارگر. این چنین دولتی تنها میتواند یک دولت شورایی باشد. ملای نبرد بلشویکها این بود: "همه قدرت به شماها!"

— سخنرانی خوزه کارلوس ماریاتگی، ۱۳ ژوئیه ۱۹۲۳، در اجتماع فدراسیون دانشجویی در لیما، پرو.

ما باید هرکاری که لازم باشد انجام دهیم. "اواز انقلاب، نه بمشابه خیزشی قهرآمیز بلکه بعنوان یک پروژه کماکان پایان نایافته سخن میگفت."

"... همیشه راهی وجود دارد. ممکن است این راه ساده نبوده، و محتاج جانبازی باشد، اما همیشه راهی وجود دارد. این قحطی در مقایسه با دوره جنگ علیه متجاوزین چیزی نیست، تنها با این تفاوت که قدری خسته ایم. ... حال که متجاوزین راگوشمالی داده ایم، فکر مکن که این قحطی میتواند مارا متوقف سازد."

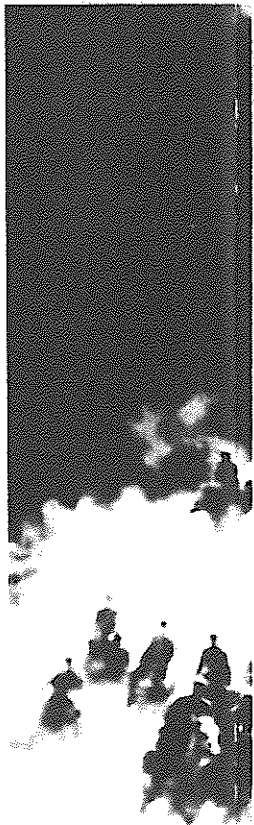
من به او گفتم: "میلیونها نفر خواهند مرد و سونیا پاسخ داد: "میلیونها نفر تابحال مرده اند!"

نمیدانم منظور او تنها میلیونها نفری بود که در جنگ بامتجاوزین کشته شدند و بامرگشان استقلال انقلاب را حفظ کردند، و بامنظورش میلیونها نفری نیز بود که در اروپا بدون هدف، و فقط بخاطر منافع جنگ سالاران و صلح مرگبار و رسای کشته شدند. میلیونها نفر میمیرند، اما این کمونیستهای متحد پیروز خواهند شد.

بنقل از "من جهان را تسخیر میبدم"، آنالوئیز استرانگ

بعضی چیزها غیر ممکنند. من مدت هشت ماه یک بیمارستان بیماران تیفوسی را اداره میکردم که بیمارانش روی کف پوشهای چوبی ضد عفونی نشده خوابانده شده بودند. آنها چنان به کثافت آلوده بودند که مجبور بودیم لباسشان را پاره کرده و از تنشان بدرآوریم. چنان لجنی از سرو رویشان بالا میرفت که ما رانیز آلوده میکرد. شیش درگوشتهشان فرو رفته بود، بنحوی که برای جدا کردن آنها میبایست بدنشان را بشستند. خازان دویا از تیغ استفاده نمود. نه تختخوابی وجود داشت، نه ملاقاتی، نه لحاف، و نه صابونی — دکترها و پرستارها هر چهارده روز مرتباً تیفوس میگرفتند. هیچ راه ممکن دیگری برای محافظت آنها وجود نداشت. وقتی که آنها از بیمارانی که شرح دادم مراقبت میکردند، معلوم بود که اکثرشان طی دو هفته تیفوس خواهند گرفت.

"من فکر میکردم [غلبه بر این مشکل —] امکان پذیر نیست. اما همیشه میشود کاری کرد. ما ساختمان بزرگ یک مدرسه را در اختیار گرفتیم که تنها ساختمان بزرگی بود که میتوانست بیماران را در خود جای دهد. ما از یک ظرف بسیار بزرگ چوبی که قبلاً برای لباس شویی مورد استفاده قرار میگرفت استفاده کسرده و بیماران را در آن شستشو دادیم. ما از اهالی شهر (جمعیتی در حدود ۳۵ هزار نفر) خواستیم که هر خانواده یک دست لباس زیر مردانه برای این بیماران که اکنون بدون لباس مانده بودند، بفرستند. اکثر این کمکها میبایست بصورت اهداشی باشد و البته کمونیستها نمیتوانستند از آن امتناع ورزد. آنها میبایست این کمک را میدادند، حتی اگر خودشان بدون لباس میماندند. ما کمونیستها داریم انقلاب میکنیم

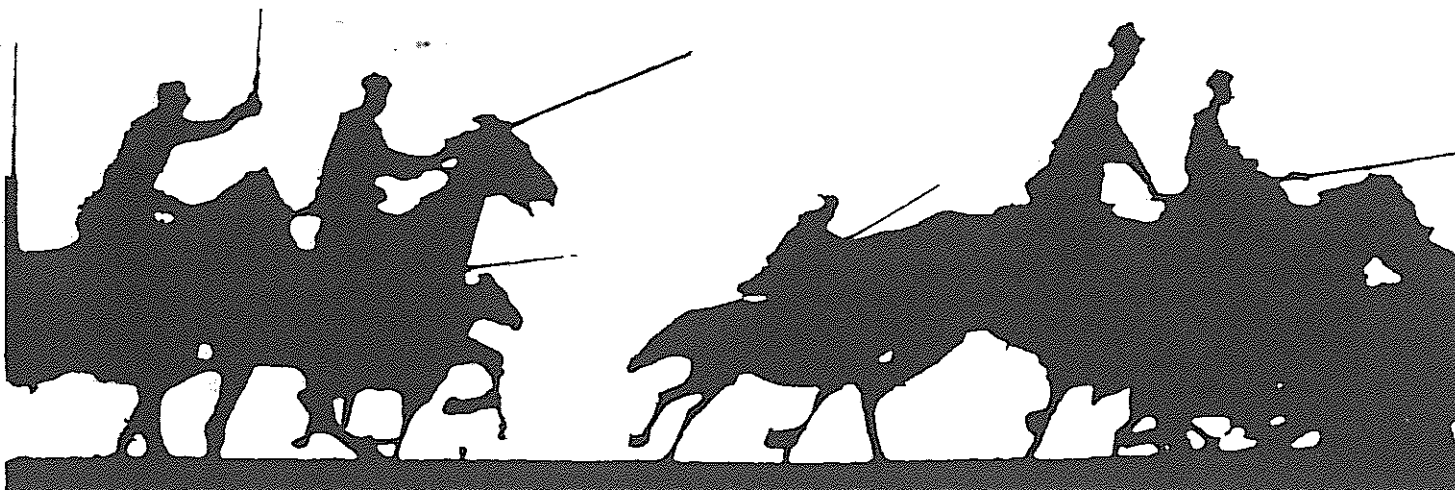




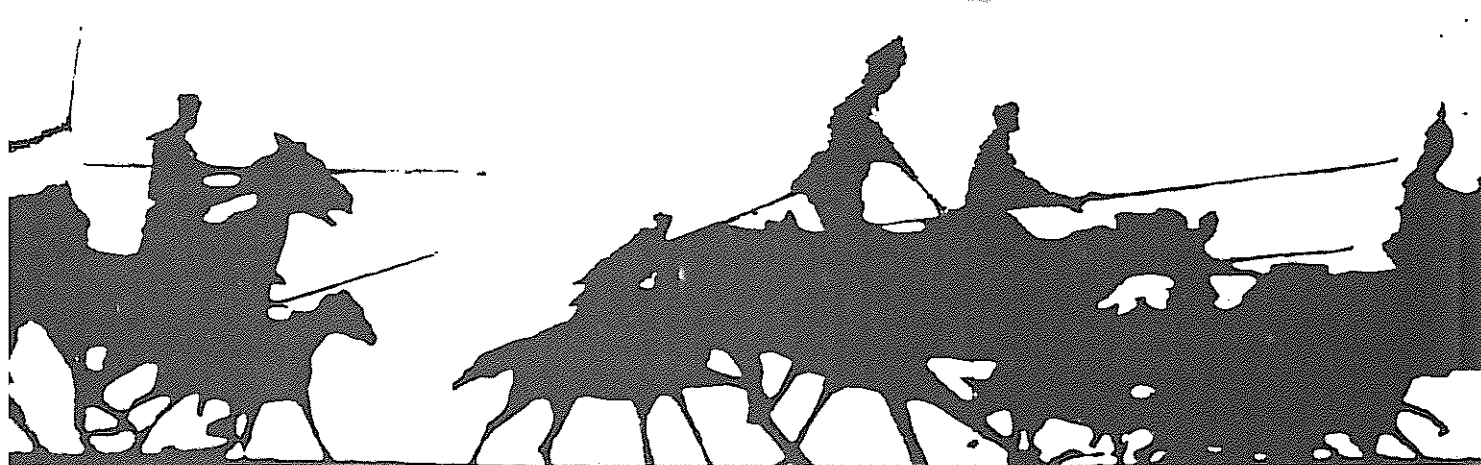
آنگاه که ما از اسمولنی خارج شده در خیابان تیره و تاریک قرار گرفتیم از همه جا صدای سوت کارخانه‌ها، خروشان، عصبی و اشباع از نگرانی طنین افکن بود. مردم زحمتکش، مردان و زنان، به تعداد ده‌هزار نفر به خیابان‌ها ریختند. کارخانه‌های حومه شهر سوت زنان جمعیت ژنده پوش خود را بیرون می‌ریختند. پتروگراد سرخ در خطر است: "قزاق‌ها!"
مردان، زنان و نوجوانان با تفنگ، با دیلم، بیل، بسته‌های سیم و فانوس‌ها که بر روی لباس‌های کارگری بسته بودند از کوچه‌های کثیف به سوی جنوب و جنوب باختری به سمت دروازه مسکو روان بودند. هیچگاه شهریک چنین سیل عظیم انسانی ندیده بود که خودبخود بحرکت آید. انسان‌ها درهم و برهم، گروهانهای سربازان، توپ‌های کامیون‌ها، گاری‌ها، همچون رودخانه‌ای جاری بودند. پرولتاریای انقلابی میرفت تابا سینه خود از پایتخت جمهوری کارگران و دهقانان دفاع کند.

لشکرگاهان گروه‌های سوار قزاق کرنسکی پدیدار شدند. تیراندازی بدون نظم با تفنگ آغاز شد. هر دو طرف به یکدیگر پیشنهاد می‌کردند که تسلیم شوند. هوای روشن و یخ زده بالای جلگه از غوغای جنگ انباشته شد. این غوغا را سربازانیکه در کنار آتش به انتظار نشسته بودند می‌شنیدند. از همین جا آغاز شد. آنان به محلی که در آنجا جنگ جریان داشت سرازیر شدند. گروه‌های کارگران که در جاده‌های اصلی در حرکت بودند قدم تند کردند. توده‌های عظیمی از مردم خشمگین به سوی نقاطی که مورد حمله قرار گرفته بودند شتافتند. کمیسرها از آنها استقبال کرده و به آنها توضیح میدادند که میبایست در چه موضعی قرار گیرند و چه کار بکنند. این نبرد خود آنها بخاطر صلح برای خود آنها بود. فرماندهان را خود آنان انتخاب کرده بودند. در آن لحظه‌ها اراده‌های گوناگون و متفاوت بسیاری در یک اراده بهم می‌پیوست. من از تمام کسانی که شاهد این جنگ بودم این مطلب را شنیدم که چگونه ملوانانی که تا آخرین فشنگ خود را مصرف کرده بودند با سر نیزه هجوم می‌کردند؛ چگونه کارگران تمرین ندیده خود را به صف قزاق‌ها زده و آنان را از اسب بزیر میکشیدند؛ و چگونه توده مردم در تاریکی و غافلگیرانه به دشمن حمله می‌بردند.

دوشنبه هنوز پیش از نیمه شب بود که قزاق‌ها متزلزل شده توپخانه راجا گذاشته و فرار کردند. ارتش پرولتری به "تزار سکویه" وارد شد و به دشمن مهلت نداد که ایستگاه رادیوی دولتی را ویران کند. اکنون دیگر از این ایستگاه فرستنده، کمیسرهای اسمولنی پیروزی شکوهمند پرولتاریا را به سراسر دنیا اطلاع میدادند.



من فرزند مردم کارگر و شهروند جمهوری شورویم، و لقب سرباز ارتش دهقانان و
کارگران را می‌پذیرم. من خود را ملزم به تبعیت شدید از انضباط انقلابی میدانم.
من خود را در اختیار امر سوسیالیسم قرار میدهم و تمام انرژی و زندگی خود را فدای آن
میسازم





از طریق روسها بود که چینیها مارکسیسم را یافتند. چینیها پیوسته از انقلاب اکتبر نه تنها از وجود لنین و استالین بی‌خبر بودند، بلکه حتی مارکس و انگلس را هم نمی‌شناختند. توپهای انقلاب اکتبر، مارکسیسم-لنینیسم را برای ما به ارمغان آوردند. انقلاب اکتبر به ترقیخواهان چینی و نیز سراسر جهان کمک نمود تا به جهانبینی پرولتری مسلح شوند. . . .

— مائو تسه دون، "در باره دیکتاتوروری دمکراتیک خلق"

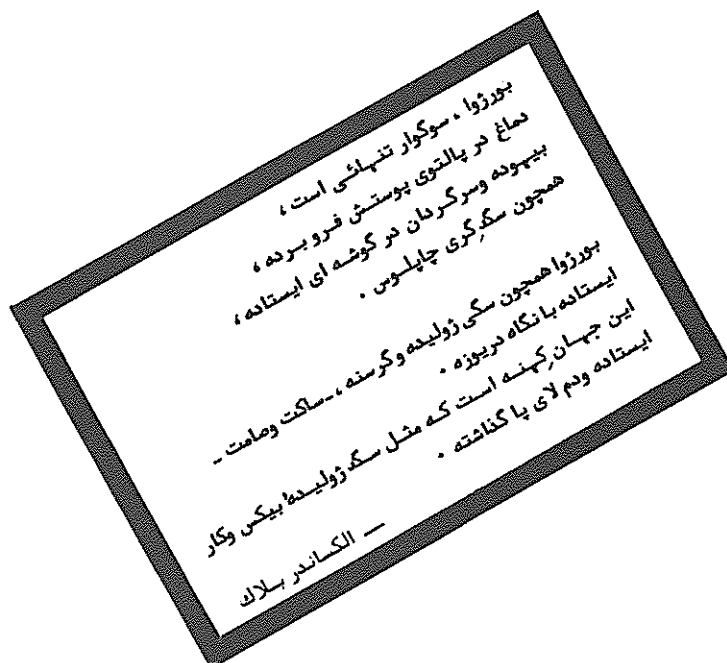
روز پانزدهم اکتبر من بایک سرمایه‌دار روسی بنام استپان کئورگه ویج لیانوزوف که او را اکتفر روسیه میخواندند و از نظر سیاسی طرفدار کادتها بود، به گفتگو نشستیم. وی بمن گفت:

"انقلاب یک بیماری است. دیرباز و قدورت. های خارجی باید در اینجا مداخله کنند همانطور که کسی در کار کودکی مداخله میکند و راه رفتن را به او یاد میدهد. البته این کار کمابیش ناهموار است. اما ملتها باید در درون کشورشان خطر بلشویسم، خطر اندیشه‌های مسری از قبیل دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب جهانی را احساس کنند. البته این امکان وجود دارد که چنین مداخله‌ای ضرورت پیدا نکند. حمل و نقل از کار افتاده، کارخانه‌ها بسته میشوند، آلمانها در حال پیشروی هستند. گرسنگی و شکست ممکن است مردم روسیه را بر سر عقل بیاورد."

به نظر امریکائیان باور نکردنی است که مبارزه طبقاتی تا به این حدت و شدت برسد. اما من شخصادر جبهه شمال به افسرانی برخوردی که با صراحت تمام، شکست فاجعه آمیز نظامی را به همکاری با کمیته سربازان ترجیح میدادند. دبیر شعبه پطروگراد حزب کادتها به من اظهار داشت که تلاشی حیات اقتصادی کشور جزئی است از مبارزه برای بی اعتبار ساختن انقلاب.

قسمت عمده‌ای از طبقات ثروتمند آلمان را به انقلاب ترجیح میدادند. حتی به حکومت موقت ترجیح میدادند! و هیچ پروا‌ی از اظهار عقیده خود نداشتند. در خانواده روسی که من در آنجا زندگی میکردم موضوع صحبت بهنگام صرف غذا تقریباً بدون استثنا عبارت بود از خواهند آورد. «یک روز عصر به خانه یکی از بازرگانان مسکوفته بودم. بهنگام صرف چای از ۱۱ نفر حاضرین دور میز پرسیده شد که کدام را ترجیح میدهند؟ «ویلهم را یا بلشویکها را؟» ده تن از آنها به ویلهم را می‌دادند و تنها یک نفر علیه ویلهم بود!

جان رید ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند



Тов. Ленин ОЧИЩАЕТ
землю от нечисти.

در باره کاراکتر بین‌المللی انقلاب اکتبر



تحولی رادیکال در سرنوشت بشریت درجه‌بان سرمایه‌داری، تحولی رادیکال در جنس‌نیش رهاش‌بخش پرولتاریای جهانی، تحولی رادیکال در شیوه‌های مبارزه و اشکال تشکیلاتی، در سنس‌ن نحوه زندگی، در فرهنگ و ایدئولوژی توده‌های

تحت استثمار سراسر جهان را رقم می‌زنند.

اینست دلیل اساسی این امر که چرا انقلاب اکتبر یک انقلاب بین‌المللی و نظامی جهانی است.

همچنین، اینست منشاء همدردی عمیق طبقات تحت ستم همه کشورها نسبت به انقلاب اکتبر، که آنرا آستانه‌های خویشتن می‌بینند.

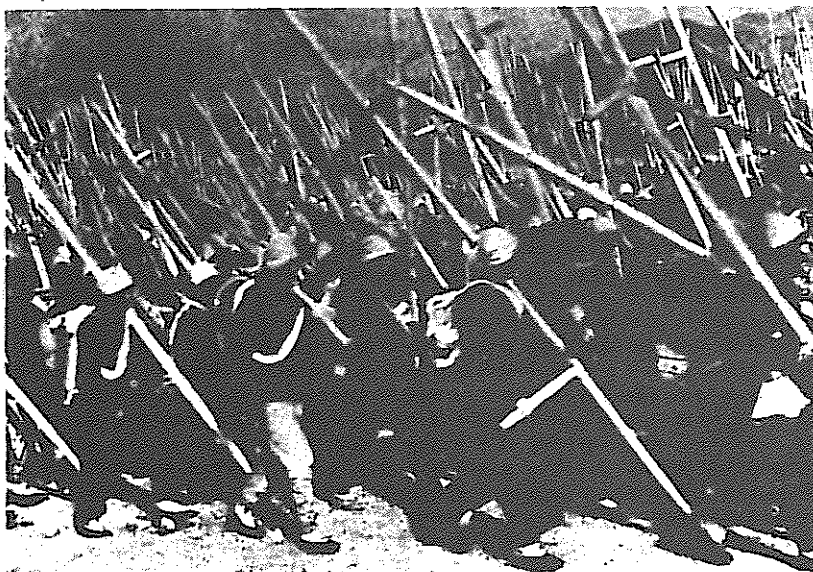
..... اهمیت انقلاب اکتبر عمدتاً در شکافتن جبهه امپریالیسم جهانی، سرنگون ساختن

هدفش نابود سازی کلیه اشکال استثمار فرد از فرد نابود سازی کلیه دستجات استثمارگر، ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا، ایجاد حاکمیت انقلابی‌ترین طبقه از میان کلیه طبقات تحت ستمی که تاکنون موجود بوده‌اند، سازماندهی جامعه‌ای نوین، بی‌طبقه و سوسیالیستی، می‌باشد.

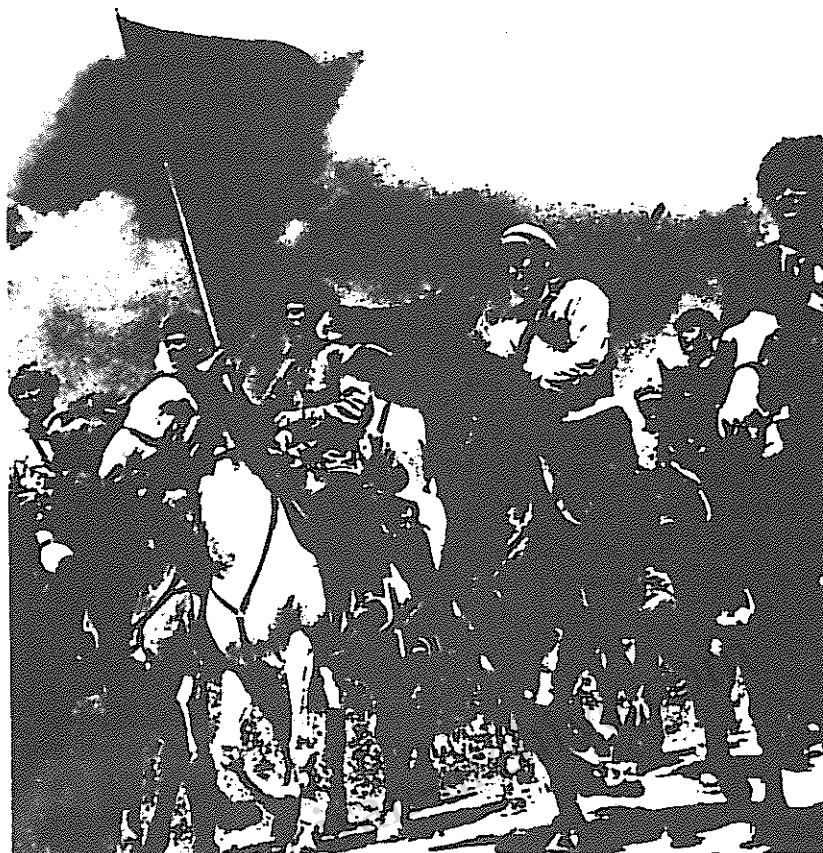
دقیقاً بدین جهت است که پیروزی انقلاب اکتبر یک تحول رادیکال در تاریخ بشریت، تحولی رادیکال در سرنوشت بشریت درجه‌بان سرمایه‌داری

انقلاب اکتبر را نمیتوان صرفاً بمتابه انقلابی "درون مرزهای ملی" محسوب داشت. انقلاب اکتبر بیش از هر چیز انقلابی بین‌المللی و نظامی جهانی است، چرا که تحولی رادیکال در تاریخ جهان بشریت، یعنی تحول از جهان کهنه سرمایه‌داری به جهان نوین سوسیالیستی را رقم زده است.

نتیجه انقلابات گذشته معمولاً این بوده‌است که یک گروه استثمارگر در رأس دولت توسط گروه استثمارگر دیگری جایگزین می‌شد. استثمارگران تعویض می‌شدند و استثمار بر جای می‌ماند. جنبش‌های رهاش‌بخش بردگان به‌مین گونه به‌سوی خیزش‌های دوره، سرفها نیز به‌مین منوال به‌سوی دوره انقلابات "کبیر" معروف در انگلستان، فرانسه و آلمان نیز همین گونه بود. در مورد کمون پاریس صحبت نمی‌کنم که نخستین تلاش پر شکوه، قهرمانانه و در عین حال ناموفق پرولتاریا در متحول ساختن تاریخ علیه سرمایه‌داری به‌سود. انقلاب اکتبر عیناً اصول با این انقلابات متفاوت است. هدف آن جایگزین نمودن یک استثمارگر بجای شکل دیگری از استثمار، و یک گروه از استثمارگران بجای گروه دیگری از استثمارگران نیست بلکه



شورش‌های دهقانی در چین طی سال ۱۹۱۹



انقلاب اکتبر درحالیکه امپریالیسم را به لرزه افکنده است، درعین حال یک پایگاه قدرتمند و علنی برای جنبش انقلابی جهانی، پایگاهی که این جنبش تاکنون از آن برخوردار نبوده و اکنون میتواند حمایتش را انتظار داشته باشد، را بوجود آورده است — شکل نخستین دیکتاتوری پرولتاریا • انقلاب اکتبر یک قانون قدرتمند و علنی برای جنبش انقلابی جهانی، پایگاهی که این جنبش تاکنون از آن برخوردار نبوده و اکنون میتواند حول آن عمل کرده و یک جبهه واحد انقلابی از پرولتاریا و مردم تحت ستم کلیه کشورها علیه امپریالیسم را سازماندهی کند. •••

پرچم عداوت ملی و دشمنی میان ملل، بلکه زیر پرچم اعتماد متقابل و تفاهم برادرانه کارگران و دهقانان و خلقهای گوناگون شوروی، و نه تحت نام ناسیونالیسم بلکه تحت نام انترناسیونالیسم به انجام رساند •

دقیقا بدین جهت که انقلابات ملی — مستعمراتی در کشورها تحت رهبری پرولتاریا و زیر پرچم انترناسیونالیسم انجام شدند بود که مردم دون پایه و بردگان برای نخستین بار در تاریخ بشریت به مقام مردمی ارتقا یافته اند که واقعا آزادند و واقعا برابرند • بدین جهت است که سر مشق نمونه ای به ملل تحت ستم سراسر جهان ارائه میدهند •

این بدین معناست که انقلاب اکتبر عصر نوینی راگشوده است، عصر انقلابات مستعمراتی که در کشورهای تحت سلطه جهان و در اتحادیه پرولتاریا و تحت رهبری پرولتاریا بسوقوع می پیوندد •

•••••

بورژوازی امپریالیستی در یکی از بزرگترین کشورهای سرمایه داری و بقدرت رساندن پرولتاریای سوسیالیست، میباشد •

طبقه کارگر مزدی، طبقه تحت پیگرد — قرارگرفتگان، طبقه تحت ستمان و استثمار — شدگان برای نخستین بار در تاریخ بشریت به مقام طبقه حاکم صعود کرده، و سرمشق نمونه ای برای پرولتاریای همه کشورها گردیده است • این بدین معناست که انقلاب اکتبر عصر نوینی را گشوده است، عصر انقلابات پرولتاری در کشورهای امپریالیسم •••••

انقلاب اکتبر با سرنگون ساختن مـلاکین و سرمایه داران، زنجیرهای ستم ملی و مستعمراتی را درهم شکست و کلیه مردم تحت ستم یک کشور پهناور را بدون استثنا از آن رها ساخت • پرولتاریا نمیتواند خود را سازد مگر اینکه مردم تحت ستم را رهایی بخشد • ویژگی خاص انقلاب اکتبر اینست که این انقلابات ملی — مستعمراتی در اتحاد جماهیر شوروی رانه زیر

کمونستهای هند اکنونیسم مسلح را نقد می‌کنند

به قلم : سونیل

به نقل از "مشی توده‌ای" *

مشخص می‌شود، علیرغم لیست تحسین برانگیزی از اسناد که صمیمه کتاب شده، بهیچوجه چیزی در مورد خط سیاسی پایه‌ای که راهنمای عملی (رهائی) بود، دستگیر خواننده نمی‌شود.

از آنجاییکه برخی از منتقدین، همین سبک نوشتن را بعنوان مدلی که باید سرمشق همه قرار گیرد مشتاقانه خوشامد گفته اند، لازم است این جنبه را کمی عمیق‌تر مورد توجه قرار دهیم. مضمون تبلیغی کتاب (از قضا، ناشر جزو دسته مرکزی تبلیغی خود گروه و نودمیسرا است) در فصل آخر آن خلاصه گردیده است. بطور خلاصه، این بخش مدعی است که «مبارزه جاری دهقانان در بیهاراراک دهنده فانونینی در تکامل مبارزه ناگزالباری است» (صفحه ۱۶۹). قبل از پرداختن به تعدادی از خصوصیات برجسته این «فانونین» که در آن فصل فهرست شده، سعی می‌نمائیم خود همین ادعای مورد بررسی قرار دهیم. چگونه يك خواننده موشکاف میتواند اینرا مستقلاً از ارزیابی نماید؟ مسلماً درك روشن از اهداف و سیاستهای ناگزالباری و ح كه (م ل) نمیتواند پایه خوبی برای این کار باشد. این نیز بتنهائی کافی نیست. گروه ونودمیسرا برخی از مواضع از جمله بر سر استراتژی تعیین کننده كسب قدرت كه ح كه (م ل) به آنها اعتقاد داشت را رها ساخته است، و در واقع، این جنبه برجسته «تصحیحات» ۱۹۷۹ و «سومین كنگره» ۱۹۸۲ گروه و نودمیسرا بود. در سراسر كتاب مرتباً به این وقایع رجوع میشود، به خواننده گفته میشود كه آنها

شكل واقعیت دارد، اما این فقط يك روی سكه است. در روی دیگر، قربانیان این نظام قرار دارند، یعنی دهقانان تحت ستم: یعنی انبار باروت نیرومندی كه میتواند با سیاستهای انقلابی منفجر شود. ناگزالباری و سیاست كسب قدرت از طریق مبارزه مسلحانه حكم حرقه برای انبار باروت را داشت. بیهار «عقب مانده» در فاصله ای کوتاه جهش كرد و به مركز پیشقراول مبارزه بدل گشت. بوجپور مظهر این مبارزه شد. از آن زمان تا كنون بیهار، كانون مبارزه رزمنده دهقانی محسوب میشود. كتابی كه تحت عنوان «گزارش از دشتهای شعله ور بیهار» انتشار یافته مدعی است كه تصویری از این مبارزه (بویژه مبارزه بخش جنوبی بیهار) را بما ارائه میدهد. و این حقیقت كه منطقه مورد بحث مركز اولیه جنبش بوجپور بوده نیز اهمیت گزارش را دوچندان میکند. اما این كتاب، گزارشی ژورنالیستی یا تحقیقی جامعه شناسانه و معمولی نیست كه بتوان بسادگی از كنارش گذشت. این «سندی» است كه بقول مؤلفانش جمعیتی سیاسی حزب كمونیست هند (م - ل) (رهائی) برهبری ونیودمیسرا را منعكس میکند. همین خصوصیت باعث میشود كه این اثر فقط در خدمت اثبات مواضع سیاسی معینی كه مورد پشتیبانی این گروه است، باشد. بدون شك شایسته است كه در نقادین كتاب سیاستهای فوق الذكرا ارزیابی كنیم و در سهای مناسبی از آن بیرون بكشیم. ولی دقیقاً همینجاست كه اشكال بزرگ كتاب

گزارش از دشتهای شعله ور بیهار سندی از ح كه (م - ل)، انتشارات پرابود باتاچاریا، كلكته،

بیهار دیرزمانی است كه جایگاه مهمی در جنبشهای دهقانی هند اشغال كرده است. این ایالت قبل از ۱۹۴۷ مركز مبارزات رزمنده دهقانی برهبری كيسان سايا بود. كيسان سايا بیهار یکی از مهمترین گردانههای كيسان سايا هندوستان بشمار می آمد. بعدها با سقوط كامل حزب كمونیست هند (ح كه) بورژوازی و ریزیونسم، بیهار نیز قربانی شد. شتابی كه در سیر تحولات حاكمه در نتیجه جنبش بوجود آمده بود در منحللاب پارلمانناریسم خاموشی گرفت. يكبار دیگر گرایش و اعتقاد به سیستم كاست در بدترین شكل خود سربلند كرد. خانخانی بانائید احزاب پارلمانی بطرزی لجام گسیخته رواج یافت. ریزیونیستهای حزب كمونیست هند و حزب كمونیست هند - ماركسیست (ح كه م)، يك حزب سائرنیست بود كه اوائل دهه ۱۹۶۰ از ح كه انشعاب كرد) همیشه «عقب ماندگی فرهنگی ناشی از سلسله مراتب كاستی هند» را در این انحطاط مقصر دانسته اند عقب ماندگی اجتماعی - فرهنگی بوجپور بدون

در پیدایش «فاز نوین» نقش حیاتی ایفا کردند. اما هرگونه پرسشی درباره مواضع سیاسی اقامه شده از سوی آنان بادیوار سکوت روبرو میشود. بانوجه به خصلت گوشخراش ادعاهای سیاسی، مسلماً تلاش تبلیغاتی صادقانه محتاج ارائه اطلاعات حیاتی میباشد.

به نمونه ای در این خصوص توجه کنیم. «بنابر «گزارش» یک خصوصیت برجسته «فاز نوین» چنین است: «... حفظ و تقویت مبارزه چریکی (اگرچه هنوز در مرحله ابتدائی است) در دشتهای برای یکدوره طولانی» (صفحه ۱۷۴). این امر در تقابل با «ترس» سایر گروههای م ل قرار دارد. این گروهها مایلند از صحنه پیچیده مسئله ارضی در دشتهای بیهار جنوبی احتراز جسته و به مناطقی بروند که «افئودالسم کلاسیک» حضور داشته و از نظر جغرافیایی برای مبارزه مسلحانه مساعد باشند.

بدون شك این دید بسیار نوآورانه بنظر میرسد، اما چگونه میتوان چنین تلاشی را با استراتژی اخیر تشکیل حکومتهای ایالتی و انجام قیام از بالا (هرچه که هست) پیوند داد؟ استراتژی مذکور در کنگره ۱۹۸۲ گروه ونودمیسرا اعلام گردید. «نشریه «رهائی» ارگان گروه ونودمیسرا حتی ستاروی پیچیده ای برای کسب قدرت تصویر میکند - «انقلابیون» از طریق انتخابات در یک یادیوالکت به «قدرت» میرسند. این

(یا حکومتها) با مرکز در میافتند و طی پروسه - ای برکنار میشوند، این برکناری به خیزشهای توده ای منجر میشود و قس علیهذا - بعلاوه راهایی تاکید میکنند که این پروسه بهم پیچیده «بالاخره شماره راه اساسی و شکل نهائی مبارزه رهبری میکند» (اکتبر ۱۹۸۴). از آنجائیکه گروه ونودمیسرا هنوز «محبور» به تشکیل حکومت نگردید، اگرچه برای ابتکار به هر دری میزند، و بدین خاطر هنوز راه درازی برای رسیدن به «راه اساسی و شکل نهائی مبارزه» در پیش رو دارد، پس هدف و محتوای فعالیتهای چریکی حفظ شده چیست؟ آیا این امر چه وجه اشتراکی با سیاست کسب قدرت از طریق حنك خلق مطروح از سوی ح ك ه (م ل) دارد؟ ما امیدواریم این نمونه تصویر خوبی از مشکلی که قبلاً تذکر داده شد، بدست دهد. برای گویاتر کردن نقد بایدار محدوده های بحث مؤلفان پیشتر رفت. به سخن دیگر، اگر کسی میخواهد به کته موضوع پی ببرد باید آگاهانه کارزار «ارائه اطلاعات نادرست» از سوی گروه ونودمیسرا را شناسائی کند.

نقد سیاسی استراتژی گروه ونودمیسرا قبلاً بوسیله «مشی توده ای» صورت گرفته است (سال نهم شماره ۷). ما آنرا در اینجا

تکرار نخواهیم کرد، بلکه سعی خواهیم نمود بدقت تحلیلات حاد این استراتژی رویزیونیستی را آنگونه که در «گزارش» آمده بررسی کنیم. مابویژه مسئله مبارزه مسلحانه، کاست و متحد کردن دهقانان میانه - حال را مورد توجه خواهیم داد. زیرا آنها جوانب مهمی هستند که هنوز توسط جنبش انقلابی هند حل نشده اند. ما همچنین به این مسئله خواهیم پرداخت که چگونه جریانات اساسی گروه ونودمیسرا با تئوریزه کردن تحول در کشاورزی هند آنرا از اپورتونیسم راست (بازست «چپ») به رویزیونیسم علمی و بیشرم کشاندند. این وظیفه آسانی نیست زیرا ما باید حقیقت را در هر گام از میان کلاف سردرگمی از اطلاعات نادرست بیرون بکشیم. ولی اینکار مفید است چرا که در تعمیق درکمان از مفهوم امروزی رویزیونیسم، ما کمک میکنیم.

همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، مبارزات رزمنده دهقانان دیرزمانیست از خصوصیات معمول بیهار شده است. اما مبارزه در دهه ۱۹۷۰ در بوجپور در میان آنها برجستگی بیشتری دارد. این صرفاً نه یک مبارزه جوشان دهقانی، بلکه بخشی از انقلاب مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی بود. این مبارزه گذشته از خدمتش به تکامل تاکتیکهای پیشبرد مبارزه مسلحانه در دشتهای مهمترین کیفیت برترش هدف قراردادن کسب قدرت سیاسی بود که آنرا از دیگر مبارزات دهقانی متمایز میکرد. و این برتری مهمترین عامل برای برانگیختن دهقانان تحت ستم در سراسر بیهار و خلق زمینه های مساعد جهت ساختن یک جنبش وسیع دهقانی بود. جای شگفتی نیست این مبارزه قهرمانانه برای کسب قدرت که زمینه چین مستقیم تمامی تحولات بیهار بود. با چند پاراگراف مختصر در «گزارش» طولانی سنبل میشود. اما همین پاراگرافهای کوتاه به اندازه کافی افشاگرانه اند.

بکلام «گزارش» دخالت مارکسیست - لنینیستهای متأثر از ناگزالباری تنها به «... ظهور فاز نوینی از جنبش رزمنده دهقانی» منجر شد، و با بوجپور بخاطر «... کارا کتر توده ای» رزمنده «... جنبش «... استحکامات مناسب برای خود بوجود آورد» (صفحه ۲۵) تاکید از ماست. مبارزه مسلحانه و تشکیل کمیته های انقلابی چیزی بیش از عواملی که به این «کارا کتر توده ای» رزمنده «... یاداند، نبودند. چنین است جمع بندی گروه ونودمیسرا. این کتاب همچنین به ما میگوید که تا پایان سال ۱۹۷۶ جنبش «نیروی شتاب دهنده اش» را بمقدار زیادی از دست داد و «متحمل عقبگردهای جدی» گردید. اگرچه «گزارش» در رابطه با دلایل عقبگردها سکوت اختیار میکند، اما ونودمیسرا در

پاراگرافی در پیشگفتار کتاب به آن چنین برخورد میکند: «مسیر مستقل مبارزه دهقانی و تلاش حزب برای انتقال آگاهی به آن طی مرحله ویژه ای از اتحاد و مبارزه پیش رفت. حزب شدیداً کوشید تا از میان دهقانان پیشرو عناصر کمونیست پرورش دهد، و همواره سعی نمود با گرایشات منفی خود جوش مقابله نماید و به آنها شکل سازمان یافته دهد. اگرچه تلاشهای نیرومندی نیز از سوی حزب انجام میگرفت تا مجموعه عقاید دگم خود را در رابطه با شکل مبارزه و تشکیلات در جنبش بکرسی نشاند، اما ثابت گردید که این تلاشها نتیجه منفی در برداشتند» (صفحه ۲۲).

بوسیله «تصحیح» این اشتباهات و آغار «فاز نوین، توازن برقرار گردید». برای درک مسئله «دگماتیسم» و محتوای واقعی «تصحیحات» باید ابتدا اهداف نسبت داده شده به انتقال «آگاهی» به مبارزه از سوی حزب - «پرورش عناصر کمونیست» و «شکل سازمان یافته» دادن به جنبش - را تصریح کنیم: در حقیقت هیچ رئیس تردیونیونی، حتی دانگه، این را بهتر نمی توانست بیان کند! این برداشت تردیونیونیستی از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی در بوجپور اصلاً تصادفی نیست. این پیش شرط لازم برای ادعا در مورد تصحیح اشتباهات «دگماتیستی» میباشد. ناگزالباری تحت رهبری رفیق چارومازومدار بر زمینه طغیان علیه یک ارزیابی رویزیونیستی رسوا تبارزیافت. بر مبنای آن ارزیابی رویزیونیستی، دهقانان تلنگانان نه برای کسب قدرت بلکه میبایست تنها برای زمین مبارزه میکردند. با در نظر گرفتن این تاریخچه، هرگونه انتقاد علمی از سیاست کسب قدرت بلافاصله افشامیگردد و ونودمیسرا سعی میکند با ذکر صریح اینکه اشتباهات دگماتیستی ح ك ه (م ل) در رابطه با «اشکال مبارزه و تشکیلات» اصلاح شود تنها با اصلاح این اشتباهات بود که «توازن برقرار گردید». باز انتقاد سیاست کسب قدرت طفره می رود. برداشت تردیونیونیستی او خدعه ایست برای لاپوشانی این واقعیت که «کارزار اصلاح» ۱۹۷۹ بطور مستقیم فراتر از مسائلی مانند شکل رفت و محتوای کسب قدرت سیاسی از طریق مبارزه مسلحانه را کنار نهاد، اگر وظیفه حزب در تمام مدت تنها این بوده که به جنبش یک «شکل سازمان یافته» داده، در اینصورت چرا خود را با پرداختن به خط و استراتژی در دسر بدهیم؟ ونودمیسرا مسلماً در سهایی آموخته است. در گذشته رویزیونیستها میتوانند صریحتر باشند. اما حالا زمان تغییر کرده و نیرنگها پیچیده تر شده است.

مبارزه مسلحانه در بوجهور در اواسط سالهای ۱۹۷۰ اثبات این ادعای چارومازومدار است که مبارزه مسلحانه چریکی میتواند در دشتها پیش برده شود. اما، در همین حال، این امر به جریانی درون خط نظامی حزب، بویژه در رابطه با وظیفه حفظ و رشد مبارزه مسلحانه پا داد، نفوذ تفکر دگماتیستی خود را در فقدان هرگونه تحلیل جامع از ساختار دولت متمرکز (جهت شناسایی ضعفهایش)، آشکار نمود.

بجای سعی در تکامل یک خط نظامی مناسب شرایط خاص ناشی از حضور این ساختار دولت متمرکز، تأکید مطلق گرایانه بر روی جسییدن به یک منطقه کوچک عملیاتی و درگیر شدن در نبردهای نابرابر گذاشته شد.

از اینرو، مبارزه بوجهور علیه خدمات برجسته اش، جدا از سایر عوامل، بخاطر چنان اشتباهات دگماتیستی در خط نظامی نتوانست فراتر از مرحله ابتدائی تکامل یابد. همانگونه که مشاهده میکنیم، ونودمیسرا مدهی است که بر این اشتباهات فائق آمده و صحبت از انجام میزان قابل توجهی از عملیات چریکی برای اینزمان، میکند. ظاهراً این ادعا بوسیله «گزارش» مادیات بیامته است. تعدادی واحدهای مسلح تحت کنترل گروه فعالیت میکنند و در نبرد بارسته های ملاکین و نیروهای دولتی درگیر میشوند. اما خط راهنمای این فعالیتها چیست؟ اظهاریه سیاسی در مورد واحدهای مسلح صریحاً تصریح میکند که وظیفه آنها عمل کردن «در جهت منافع جنبشهای توده ای ۱۰۰۰» است. (صفحه ۸-الف) یک بررسی از بازسازی ایدئولوژیکی به مانسان میدهد که چگونه یک دهقان چریک فقیر بابرگزیدن (مبارزه مسلحانه ۱۰۰۰) (بمنابه) ۱۰۰۰ شکل اصلی مبارزه، «(بیماری) خود را درمان نمود» (صفحه ۱۶۸) بخشی از تلاشهای جاری برای غلبه بر «ضعف» جنبش به ما میگوید که چنین اقدامی شامل تضمین این مسئله است که «عملیات مسلحانه باید در رابطه مستقیم و بلاواسطه با جنبشهای توده ای در نظر گرفته شود» (صفحه ۱۲۳) با توجه به آنچه گفتیم، فعالیت مسلحانه گروه ونودمیسرا صریحاً به خدمت به برنامه هایش برای برآوردن انداختن مبارزات و جنبشهای اکونومیستی توده ای محدود میشود. تاکتیکهای نظامی متخذه اش در انجام عملیات در مناطق وسیع و غیره در خدمت این هدف سیاسی است. با وجود خشونت لحام گسیخته ضد انقلابی، حتی مبارزه اکونومیستی نیز باید شکل مسلحانه بخود گیرد. اما برخورد دولت به حرکات مسلحانه ای که در جهت حمایت از خواستهای اقتصادی است اساساً بابر خورد نسبت به مبارزات مسلحانه ای که هدف آن نابودی دولت میباشد، متفاوت است. در خصوص مورد اول، سرکوب مسلحانه یکی

از راهها است زیرا اصلاحات و یا پذیرش مطالبات نمیتواند به این امر کمک کند. در حالیکه ضرورت ادامه برخی اشکال فعالیت مسلحانه بوسیله صفت قهری علنی در بیهار کنونی مطرح میشود، «(حفظ) این مبارزه برپایه انکشاف مبارزه برای کسب قدرت قرار دارد».

تمام حرف «گزارش» در رابطه با کوشش جهت ساختن مناطق پایگاهی مشتمل بر «(نپه، جنگل و دشت بمنابه منطقه ای واحد)» چیزی جز گنده گویی بی محتوا نیست. اکونومیسم مسلح به مناطق پایگاهی منتهی نمیشود. وانگهی استراتژی «قیام از بالا» نیز در پی چنین پایگاههایی نیست.

دخالت مارکسیست-لنینیستها به رهبری رفیق جوهر در جنبش توده ای بوجهور تحت رهبری جاگدیش ماتو و سایرین، مبارزه را به سطح مبارزه برای گرفتن قدرت ارتقا داد. اشتباهات موجود در خط مشی حزب اجازه پیشروی بیشتر نداد. «(تصحیحات)» گروه ونودمیسرا تلاشی برای ازمیان برداشتن این مانع نبود بلکه چرخشی به اپورتونیسم راست و در برخی جنبه ها با شکل «چپ» بود. علیرغم تلاشهای «گزارش» برای لاپوشانی این مسئله، بررسی آن کاملاً نتایج اجتناب ناپذیر چرخش راست را نشان میدهد.

بنابر «گزارش»، مبارزات رزمده برای رمین «مشکلاتی» بوجود آورده است. برای مثال، علیرغم رشد تشکلات و مبارزات دهقانی، اکثریت عظیمی از مشاجرات به دادگاهها «(کشیده شده اند)» (او توهومات قانونی هنوز بطور گسترده ای باقی است. یا، بعد از بچنگ آوردن زمین و تقسیم آن) «(بسیاری از دریافت کنندگان (زمین) ۱۰۰۰ اغلب به بیعلاقه ترین افراد برای مبارزه تبدیل میشوند» (و) «(و) برای قانونیت بخشیدن به ملکشان ۱۰۰۰ تمرکز را بر حصول قبایله های دولتی میگذارند» (۱۰۰۰)».

بهر حال، این نتیجه اجتناب ناپذیر اکونومیسم مکرراً در جنبش آنان تجربه شده است و در گزارشاتشان مرتباً آنرا ذکر کرده اند. «(و) برای گروه ونودمیسرا هیچکدام از اینها به اکونومیسم مربوط نمیشود. بلکه تنها نیاز به «(تصحیح)» زیادتر با چاشنی راستگرایانه بیشتر را نوید میدهند. مثلاً بنابر «گزارش» «(۱۰۰۰ این مسئله منعکس کننده شکاف جدی در تفکر بسیاری از کادرهای حزب است. آنان با اعتقاد به یک فرضیه از پیش ساخته شده اولترا چپ، اهمیت پرداختن به کار اقتصادی را جدی نمی میکنند، زیرا به اعتقاد آنان در دوره جنگ طبقاتی حاد که توپها در همه جابه فرش در آمده اند این کار تلف کردن وقت است» (۱۰۰۰) (صفحه ۱۱۷- تاکید از ماست) این یعنی خفه کردن انگیزه های انقلابی توده ها و نه ارتقا آنها - این جوهر اکونومیسم

است حال مسلح باشد یا نباشد.

اعتبار سلطه کاستی

اکنون بیائید به مسئله کاست بپردازیم. عقیم ماندن در غلبه بر ساختار کاستی عامل مهم عقبگرد در بوجهور بود. همه جنبشهای انقلابی در مناطق مختلف هند، اگرچه نه بشدت بیهار، بطور عادی با این مسئله روبرو هستند. بطور کلی، کاست و قشر بندی طبقاتی، دیگر کاملاً برهم منطبق نیستند. هنوز بخش مسلط کارگران کشاورزی و دهقانان بی زمین از کاست «(دالیت)» هستند، و در نقطه مقابلش، اکثریت قابل توجه ملاکین یا قشر فوقانی استثمارگران روستاها از کاستهای بالا میباشند. اگرچه دگرگونیهای قسمی در کاست و روابط طبقاتی پیچیدگیهای جدی بوجود آورده، فرصتهای جدیدی نیز خلق کرده اند. در نتیجه چنین دگرگونیهایی، بخش نه چندان کوچکی از کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از کاست میانی و حتی بالا بوجود میاید. منافع طبقاتی مشترک در چنین موقعیتی پایه خوبی برای حدادی کردن وحدت و پیشی جستن از کاستیسم را مهیا میسازد. در همین حال، وجود کاستهای مختلف درون همان طبقات برای استثمارگران نیز فرصتی را فراهم می آورد تا برپایه خطوط کاستی در صفوف استثمارشدگان شکاف بوجود آورد. حل موفقیت آمیز این تأثیرات متقابل و پیچیده کاست و طبقه، وظیفه مبرم انقلابیون هنداست. جنبش کمونیستی در گذشته یک شیوه برخورد مکانیکی اتخاذ کرده بود. چنین گفته میشد که رشد مبارزه طبقاتی کمابیش بطور خودبخودی بر کاستیسم فائق خواهد آمد. امروزه برخی از گروههای م.و. دیگر نیروهای مترقی این دید اشتباه آمیز را رها ساخته اند. برخی از آنها به افراط متضاد آن در غلطیده اند و معتقدند که مبارزه کاستی کمابیش برابر با مبارزه طبقاتی است. بدین ترتیب، آنان انزوای جنبش در میان تحت ستمترین کاستها را تلوریزه میکنند. چگونه گروه ونودمیسرا به این مسئله برخورد میکند؟

یکی از خصوصیات برجسته ای که در «گزارش» ذکر شده تا ادعاهای «(فازنوبن)» اش را اثبات نماید این است که مبارزه کاستی به مبارزه طبقاتی تبدیل گردیده است. بنابر این نظر، برخوردی که به چنان نتایجی منجر گردید چنین است: «(۱۰۰۰ تقبیح بیشتر کاستیسم ۱۰۰۰ مطلقاً هیچ تغییری را سبب نخواهد شد ۱۰۰۰ در حالیکه مبارزات حدت پاینده اقتصادی قطبندی طبقاتی درون کاستی را شتاب میبخشد، مانیز همزمان باید درون سازمانهای کاستی گوناگون فعالیت کنیم تا

به آنها جهتگیری متمرقی بدهیم، و (۱۰۰۰ مایاد خودمان را بمشابه نیروی توانمند تأمین کننده امنیت برای کاستهای ضعیفتر جایبندازیم) (صفحه ۱۰۶) تشخیص مشکلات خاص برخاسته از کاست و سیاستهای مقابله با آن بدون شك لازم و صحیح است، برخی از مندهای ذکر شده در «گزارش» مانند توجه به ترکیب کاستی در محل فعالیت و برقراری پیوندهایی با عناصر کاستهای میانی و فوقانی، صدور فراخوان برای کاستهای خاص در زمان کشمکش کاستی و کار درون سازمانهای کاستی برای ارتقا عناصر متمرقی حالت توجه اند. اما همه سیاستها و تاکتیکها باید در خدمت خط اساسی ریشه کن کردن کاستیسم و نابودیش قرار گیرد. آیا این در مورد گروه ونودمیسرا صدق میکند؟ نمونه خوب برای تحلیل این مسئله «فراخوان به دهقانان کورمی» است که در ضمیمه «گزارش» آمده است. (صفحه ۲۱ - ۲۰ الف) زمینه صدور چنین فراخوانی، مبارزه برای بیرون کشاندن دهقانان کورمی از زیر نفوذ ضد انقلابی «بهومی سنا» که جذب آنان بود، از آنجائیکه این سنای ارتجاعی احساسات کاستی را برای منحرف کردن توده ها از کاست کورمی و جهت دادن آن علیه جنبش ارضی بکار میبرد، بدون شك فراخوانی که بطور خاص به آنها داده شد صحیح بود. اما مسئله، محتوای فراخوان است. تلاش کل فراخوان این نیست که با تضعیف احساسات کاستی دهقانان کورمی بر آنان غلبه نماید، بعکس، فراخوان دقیقاً سعی مینماید با تأیید دوباره خود احساسات کاستی، آنانرا جلب نماید. فراخوان چنین آغاز میکند، «کاست کورمی بعنوان يك کاست امین، ساهی و شجاع معروف است» (و «بطور کلی، کاست شما دارای اعتبار والایی در کل جامعه است»). فراخوان با تأیید کورمی ها تقاضا میکند «آیا خواهان حفظ احترامی هستید که مردم همیشه نسبت به کاست شما نشان داده اند؟» و اضافه میکند که اگر چنین است «این ۱۰۰۰ دسته را ایزوله کرده و درهم شکنید» (تأکید از ماست) به سخن دیگر! از دهقانان کورمی خواسته میشود برپایه اینکه حزب موقعیت کاستی آنها را تأیید کرده و حفظ این موقعیت را تضمین مینماید، در مقابل بهومی سنا قرار گیرند. پیامی که بطور خام پیش گذارده میشود چنین است: بهومی سنارا ترك کنید واز ما حمایت نمائید. ما برای حفظ منافع کاستی شما قابل اتکا و توانمند هستیم مبارزه ما به منافع شما آسیب نخواهد رساند. چنین تاکتیکهایی ممکن است به ایزوله کردن بهومی سنا كمك كند، اما آنها مسلماً تنها برپایه ایدئولوژیکی برابر با ایدئولوژی بهومی سنا عمل خواهند کرد - کاستیسم

بدون آسیب باقی می ماند.

بیانیه در مورد سیاست «درباره کاستها» در ضمیمه (صفحه ۱۹ - ۱۸ الف) راجع به بسیج توده های دهقانی متعلق به همه کاستها صحبت میکند که به ستمدیده ترین کاستهای مادون، کاستهای میانی و بهمین ترتیب کاستهای فوقانی حق تقدم میدهد. اما همین بس که اصلاً هیچ ذکری از وظیفه اصلی براندازی کاستیسم یا تاکتیکهای مرتبط به این وظیفه صحبت نمی شود. بلکه، «۱۰۰۰ سود بردن از تضادهای کاستهای دیگر با آن کاست» (یعنی کاست ویژه ملاکین زمین ۱۰۰۰) و رشد تشکلات کاستی، کاستهای مادون بمشابه خصوصیات اصلی این سیاست برجسته میشود. دوباره در تدابیر فهرست وار آمده برای غلبه بر «مشکلات» مقابل جنبش، با چنین تصمیماتی روبرو میشویم، «کیسان سابا باید تصریح کند که بر مسئله ستم اجتماعی ۱۰۰۰ تمرکز بسیار نهند» (ص ۱۲۳)

بیشتر برخورد مکانیکی ح ك قدیم بر سر مسئله کاست رانندگرا شده بودیم. در نظر گرفتن اینکه تکامل مبارزه طبقاتی کمابیش بطور خودبخودی به غلبه بر مسئله کاست می انجامد، ظاهراً دلالت بريك شیوه برخورد دگماتیستی چشم بستن بروی واقعیت جامعه دارد، زیرا که با کتباهای درسی همخوانی ندارد. اما این دگماتیسم در اساس بواقع انعکاس اپورتونیسم راست است. در جامعه ما طبقه بمشابه مقوله ناب وجود ندارد، بلکه طبقه و کاست درهم نفوذ میکنند. آمال طبقاتی بوسیله آمال کاستی هم تقویت و هم تضعیف میشوند. در حالیکه وضعیت طبقاتی مستقیماً رابطه با قدرت سیاسی را تعیین میکند، کاست يك نقش تعیین کننده در ثابت ماندن وضعیت اجتماعی بازی می نماید. حضور بسیار محسوس کاستهای فوقانی در بوروکراسی و دیگر بخشهای طبقات حاکمه بروشنی بندهای کاست و قدرت سیاسی را نمایش میدهد. این بندها همچنین به شکل غیر مستقیم نیز تبلور پیدا میکنند. براهمن، راجپوت، ردی، یانایر که از طبقات تحت استثمار هستند هنوز میتوانند تا اندازه ای از يك موقعیت اجتماعی بهره مند شوند وحتی گاهی بخاطر موقعیت کاستی خود از حق تفویض قدرت برخوردار شوند. اما این فرصت کاملاً در رابطه بادالیتها (نجسها) که از طبقات تحت استثمار هستند دقیقاً بخاطر موقعیت کاستیشان، انکار میشود.

بویژه، در مناطق عقب مانده تر که روابط نیمه فئودالی هنوز مسلط است، موقعیت اجتماعی و در نتیجه بندهای غیر مستقیم به قدرت بیشتر اوقات تا اندازه ای بر حسب کاست بیان میشود تا طبقه. تا زمانیکه طبقات تحت ستم صرفاً برپایه منافع قسمی و

اقتصادی متشکل شوند و مسئله برقراری قدرتشان را کنار نهند، مسئله کاست کمابیش میتواند نادیده انگاشته شود. در بهترین حالت، این بینش تنها بعنوان مانع بازدارنده ای برای وظیفه متحد کردن طبقه بحول خواستهای قسمی و اقتصادی ظاهر میشود. اما لحظه ای که از اکونومیسم گسست شده و مسئله بسیج توده ها برای گرفتن قدرت مورد توجه قرار گیرد، کل صحنه ضرورتاً تغییر خواهد کرد. برقراری قدرت توده های تحت ستم و استثمار بدون دگرگونی تمام و کمال کلیه روابط اجتماعی امکانپذیر نخواهد بود. این امر در هند بدون گسست از کاستیسم قابل حصول نیست. پذیرش مشتاقانه اعمال قدرت سوی يك دالیت نسبت به مبارزه برای منافع قسمی و اقتصادی، يك موضوع کاملاً متفاوت، حتی برای دهقانان بی زمین يك کاست ستمگر است. این امر گسست آگاهانه از کاستیسم را طلب میکند.

این حقیقت دارد که مبارزه قسمی اقتصادی پایه خوبی برای محو کاستیسم بوجود می آورد. اما این نیز به همان حد حقیقت دارد که توده ها میتوانند بدون يك گسست اساسی از دیدگاه کاستی در چنین مبارزاتی متحد شوند. تفسیر این مسئله بعنوان «تبدیل مبارزه کاستی به مبارزه طبقاتی» دقیقاً در خدمت لاپوشانی واقعیت تداوم موجودیت تفکر کاستی است که در شرایط برقرار بودن مبارزه بر سر منافع اقتصادی [مشترک - م]، ممکن است موقتاً خاموش شده بپوشیده بماند. رویزیونیسم ح ك قدیم (که چشم انداز محدود به اکونومیسم بود)، زمینه واقعی برای برخورد ظاهراً دگماتیستی مبنی بر بی اساس دانستن مسئله کاست بود. ح ك - (م ل) به گسستی آگاهانه از این دیدگاه بر سر مسئله کاست نائل نشد. با این وجود تئوری و عمل انقلابی آن، که بر مبارزه مسلحانه برای گرفتن قدرت تأکید داشت، و همچنین پافشاریش در برقراری رهبری دهقانان بی زمین و فقیر آنرا بطور غیر مستقیم در مسیر متفاوتی جای داد. طرد رادیکال هر نوع سازش گرائی، حزم جزم در مبارزه ضد فئودالی و وجود خط طبقاتی انقلابی، بلافاصله عظیمترین پاسخ را از سوی استثمار شدگان کاستهای تحت ستم دریافت کرد.

سیاست کسب قدرتشان آنان را به صف جلو کشاند و موقعیت اجتماعی شان را بطور شگرفی بالا برد. این دستاورد مثبت همچنین بوسیله مطرح کردن جهتگیری رادیکال جدید در میان تشکلات دالیت، برویشان تأثیر بجای نهاد. وظیفه مارکسیست - لنینیستها ادامه بنای این میراث است، کاری که باید همراه درك آگاهانه از مسئله کاست و تأثیراتش

بر انقلاب دمکراتیک نوین هند باشد. تنها بعد از آن میتوان این دستاورد جنبی را تحکیم بخشید و در مخالفت با تئوری و عمل رویزیونیستی بر سر مسئله کاست، تکامل داد. در خصوص گروه ونودمیسرا جهتگیری آن بکلی متفاوت است. همان شیوه برخورد ح. ک. قدیم با مضمون اکونومیستی، دوباره، اگرچه در شکل متفاوت، احیاء شده است. جوهر سیاستها و تاکتیکهای آن شامل تلاشی آگاهانه برای تخفیف آن تضادهای کاستی که کار بسیج دهقانان برای منافع قسمی اقتصادی را مانع میشوند، است. برسمیت شناختن مسئله کاست از سوی آن بمعنای اطمینان مجدد دادن به کاستهای ستمگراست که نگران نباشد، این منافع طبقاتی آسیب نخواهند دید. فراتر از آن و گروه ونودمیسرا آگاهانه موجودیت مسئله کاست را بی اساس میداند. یکبار دیگر زمانه تغییر کرده است. تجربه کپسان (سابا) ی قدیم ح. ک. به بهمنی سادگی نمیتواند در بهار معاصر تکرار شود. رویزیونیسم باید حتی به اشکال منحطتری استحاله باید تا اهدافش را تضمین نماید.

خط طبقاتی برای جذب دهقانان میانه حال رها گردید.

هر تلاشی جهت بوجود آوردن وحدت وسیع دهقانان برای انقلاب دمکراتیک نوین هند باید مسئله پیچیده اتحاد دهقانان میانه حال و خنثی کردن دهقانان ثروتمند یا کشاورزان سرمایه دار را متناظر بر اعمال قاطعانه خط و منشی طبقاتی تکیه بر دهقانان بی زمین و بی چیز و کارگران کشاورزی، حل نماید. پیچیدگی این مسئله دارای برخی خصوصیات خاص هند میباشد. این خصوصیات از مسئله کاست و همچنین از این واقعیت نشأت گرفته اند که در مناطقی که نیمه فئودالیسم مسلط است دهقانان ثروتمند و قشر فوقانی دهقانان میانه حال نیز اشکال فئودالی استثمار و سلطه را پیش میبرند. این مسئله در مناطقی که تحولات نو مستعمراتی بوقوع پیوسته باشکلی و محتوای دیگری مطرح میشود.

در اینجا کارگر کشاورزی بادهقان بی چیز که کار خود را می فروشد بلافاصله باید حتی باتشتر تحتانی دهقانان میانه حال مواجهه شود تا خواستههای بحق افزایش دستمزد خود را عملی سازد. در گذشته ح. ک. (م. ل) تحت رهبری رفیق چارومازومدار تئوری رویزیونیستی ای.ان. سینک رارد کرد؛ سینک خواهان وحدت با دهقانان ثروتمند بهر قیمت بود. اما اشتباهات «چپ روانه» حزب، آنرا از توسعه سیاست صحیح برای ایجاد وحدت وسیع دهقانان بازداشت. از آنجاییکه چنان اشتباهاتی تشخیص داده

نشند، کوششهای بعدی برای تصحیح اشتباهات توسط خود چارومازومدار، چندان به پیش نرفتند. گروه ونودمیسرا ادعا میکند که جنبش بوجهور در مخالفت با خط منشی رویزیونیستی سینک برپا شد. این مسلماً در رابطه با فاز اولیه جنبش بوجهور که بوسیله رفیق جوهر رهبری شد حقیقت دارد. اما بنابر «گزارش» محدودیتهای فاز اولیه بر سر مسئله خاص وحدت دهقانان میانه حال هنوز حل نشده باقی است. طبق معمول از ذکر دلیل چشم پوشی شده است. لیکن برخی سیاستها که بر آن بود این وضعیت را «تصحیح» کند، نشانه روشنی از روند تفکر و چشم اندازهای آتی مخالفت با خط اس. ان. سینک را بدست میدهد.

برخی سیاستهای برجسته چنین هستند: «... تضمین اینکه منافع آنان (یعنی دهقانان میانه حال) بهیچوجه آسیب نخواهد دید»، «... بذل توجه به احساسات کاستی آنان...» (صفحه ۱۲۲ تأکید از ماست). به همراه این تضمینها، تلاش اصلی برای بسیج آنان مشتمل است بر «... برخی مسائل حاد مرتبط با آنان را مستقیماً و با جدیت مطرح کردن، و تعقیب این مسائل تا نیل به برخی موفقیتها» (صفحه ۱۲۲).

در یک سو اعلامی رادیکال مبنی بر بعهده گرفتن کار در میان کارگران کشاورزی، دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان میانه حال بمشابه حلقه کلیدی، دفاع از این موضع در مقابل منتقدینی که اتهام نفاق افکنی در میان وحدت وسیع دهقانان را بر آنان وارد میکند، قرار دارد؛ و از سوی دیگر، یک تلاش مصالحه جویانه آشکارا راست روانه. صاحب چنین دیدگاه متناقضی کیست؟

خط طبقاتی تکیه بر کارگران کشاورزی، دهقانان فقیر و بی زمین و اعمال رهبری آنان مستقیماً با مبارزه برای کسب قدرت و بعد از آن ادامه انقلاب در جامعه نوین مرتبط است. در اینجا رهبری یعنی هژمونی سیاسی ای که جوهر قدرت سیاسی را منعکس میکند.

اگر این امر [اعمال رهبری - م] کنار گذاشته شود و این طبقات صرفاً برپایه خواستههای قسمی و اقتصادی متشکل شوند، در آنصورت مبارزه شان تنها یک مبارزه فرقه ای خواهد شد - اما بیشک وضع فلاکتبارشان (که خود تحت تأثیر همین فرقه ها بوده و ناشی از عدم اعمال رهبریشان در متحول ساختن جامعه است) به این مبارزه خصلت حق طلبانه میبخشد. چنین مبارزه ای از نظر دهقان میانه حال صرفاً بمنوای مبارزه بیربط باستم طبقاتی ای که او از آن رنج میبرد مطرح خواهد بود. در عین حال، این مبارزه از نظر او تهدید دیگری بر منافع تنگ نظرانه

اقتصادیش تلقی میشود و ستمگیری او را به جانب استثمارگران متغایب خواهد گرداند. زمانیکه شکل «چپ» اکونومیسم، یعنی تنها پیشبرد مبارزات قسمی استثمار شوندگان روستا، به بن بست میرسد ناچاراً به ضد خود تبدیل میشود. تلاش میشود که این «اشتباهات» اکنون بوسیله آشتی دادن منافع طبقاتی تنگ نظرانه اقتصادی (در این مورد خاص، به همراه منافع کاستی) دهقانان میانه حال و ترمز کردن مبارزه استثمار شوندگان روستا، «تصحیح» شوند. کوشش بعمل میاید که دهقان میانه حال تنها برپایه منافع اقتصادی جذب شود، و مسئله پذیرش هژمونی طبقه کارگر از سوی او (که بوسیله روستائیان بی چیز اعمال میشود) اصلاً مطرح نیگردد. سایر منافع و اجبارها، مانند چشم انداز انتخابات، ممکن است چنین چرخشی را برای مدتی بتعمیق بیندازد. اما نیروی اساسی اکونومیسم بالاجبار خود را نشان خواهد داد. این جایجائی از موضع «رادیکال» بسیج مبارزات اقتصادی روستائیان بی چیز به موضع آشکار آشتی طبقات، در هند چیز جدیدی نیست. این مسئله قبلاً بوسیله پراتیک حزب کمونیست هند - مارکسیست در اوایل دهه ۷۰ در «کرالا» نشان داده شد.

شرایطی که گروه ونودمیسرا، با آن رویرو بود اساساً با شرایط رویاروی ح. ک. در کرالا متفاوت است. در کرالا، تحولات نو مستعمراتی، یعنی هرگونه درخواست افزایش دستمزد از طرف روستائیان بی چیز، ناچاراً به منافع دهقانان میانه حال نیز ضربه خواهد زد. در بهار، باتمام پیچیدگیهایش، حضور مسلط ملاکین فئودال همچنین بمعنای این است که بخشهای وسیع دهقانان میتوانند علیه ستمگران مستقیم متحد گردند زیرا که بخش عظیمی از دهقانان میانه حال نیز بوسیله آنان مورد ستم قرار میگیرد.

بشرط اینکه این اتحاد برپایه سیاست از بین بردن قدرت سیاسی ملاکین نباشد، دیدگاه اکونومیستی گروه ونودمیسرا بطور مشهودی در مقابل این خط منشی پیشروی می ایستد. اما این فقط یک وجه قضیه است. خط درست انجام وظیفه جذب دهقان میانه حال باید خصوصیات خاص تضادهای را که او با طبقات حاکمه دارد، در نظر بگیرد: تضادهای ناشی از نفوذ امپریالیسم.

چگونه به واقعیت مشخص توجه نکنیم گروه ونودمیسرا یکی از گروههای م. ل است که میبذیرد تحولاتی در مناسبات طبقاتی صورت گرفته است. کنگره ۱۹۸۲ آن بادر نظر گرفتن این امر حتی یک «برنامه ارضی» دقیق ارائه داد. با این حال جوهر نظرگاه آن چیزی بیش از افزودن مکانیکی

ماهاراشترا و مناطق روستائی بهار - اختلافاتی که پایه گذار شکل جنبشهای است که در این دو ایالت بوقوع پیوسته اند - رابی اساس تلقی میکند. بهیچ طریقی بجز این دو، نمی توان توضیح داد که ساختار ارضی هند مختص هند است. درک واقعیت برای تغییر آن است. اما هنگامی که هیچ تمایلی برای تغییر آن نیست، مگر آرزوی یافتن بیقوله ای برای اسکان، چنین بی بصیرتی ای اجتناب ناپذیر است.

امروزه انقلاب ارضی بهار در یک گرهگاه بحرانی قرار دارد. دولت نیت خود را برای کنار نهادن تمامی ظواهر بیطرفی اعلام کرده و سلطه ملاکین زمین را از طریق قتل عام آروال و ممنوعیت mkss، تحمیل میکند. موفقیت جنبش دهقانی در مواجهه با این حمله و بسط و گسترش آن بمثابة حنك خلق عزم و جانفشانی انقلابی عظیمتری را طلب میکند. دهقانان ستمدیده بهار ثابت نموده اند که قابلیت انجام این امر را دارند. اما موفقیت در مقاومت، تمامی پاسخ به وظیفه مقابل پای جنبش بهار نیست. پیشروان این حرکت باید موانع دگم تفوریک را از سر راه بردارند.

این موانع تحلیل جامع از ساختار پیچیده طبقاتی - کاستی بهار را سد میکند و جنبش را از اختلاط موفقیت آمیز وظایف مبارزه ضد امپریالیستی ضد فئودالی برای گسترده کردن چشم انداز مبارزه و ایزوله نمودن دشمن باز میدارد. این موانع همچنین جنبش را از بهره برداری موفقیت آمیز تضادهای ملی (ناشی از امتزاج مصنوعی جوامع مختلف در یک دولت مرکب) مانع میکند. در این گرهگاه، «گزارش» گروه ونودمیسرا بمثابة سرمشق منفی، آموزگار خوبی است. «گزارش»، احتمال دیگر یعنی راه تضعیف مبارزه و انتقال نقطه ثقل به مرصه پارلمان را به ما نشان میدهد. «گزارش» بعد از دفاع کامل از اپورتونیسم راست، بایک نتیجه گیری دلخواه چنین پایان میدهد: «حدادی یک وحدت نیرومند در میان انقلابیون کمونیست، جذب اقشار میانی دهقانان و صفوف دمکراتیک احزابی مانند ح. ک. ه. و لوک دال، استفاده ماهرانه از تضادهای میان احزاب و

فراکسیونهای سیاسی مختلف برای ایزوله کردن دشمن اصلی، یعنی حزب حاکم کنگره... بقای جنبش بسیار متکی بر یک برخورد درست با این جنبه های سیاستمداری عملی میباشد» (صفحه ۱۷۶ تأکید از ماست) «باید غرب» در حال وزیدن و دمیدن است. اما نبرد دهقانی هرگز به آن اجازه نخواهد داد شعله های آتشی که آنان در دشتهای بهار برافروخته اند را خاموش کند - جرعه ها از ناگزلباری فرا رسیده اند.

بخاطر بی میلی و عدم رغبت به پذیرش ریسک مبارزه علیه این مانع، مبارزه طبقات پالین تراز خود را بعنوان تهدیدی بر پیشروهای خود مشاهده میکنند. آنان امکان اصلی برای افزایش مازاد وحتى حفظ موقعیت اقتصادیشان را در استثمار هرچه بهرحانه تر روستائیان بی چیز میبینند. این چیزی است که بر پدیده ایکه سابقاً ستون فقرات کبسان ساپا بود تأکید مینماید؛ یعنی که این اقشار پس از آنکه تبدیل به صاحبان زمین شدند همان نقش را برای سنای ارتجاعی بازی میکنند. سلطه نیمه فئودالیسم دیگر مهمترین مانع این تغییرات نیست، اگرچه ممکن است بر روی آنها تأثیر گذارد. در شرایط کنونی، پایه متحد کردن دهقانان میانه حال و خنثی کردن دهقانان ثروتمند در چنان مناطقی باید عمدتاً در مبارزه ضد امپریالیستی (که در کشورهای نومستعمره شکل مبارزه ضد دولتی بخود میگیرد) جستجو شود تا در مبارزه ضد فئودالی، تنها زمانی طرح «مسائل حاد» در رابطه با این طبقات برای ساختن اتحادی وسیع و انقلابی از دهقانان مؤثر خواهد بود که چنین «طرح کردنی» به وظیفه مرکزی مبارزه سیاسی جهت در هم کوبیدن شاخکهای امپریالیسم خدمت کرده و به آگاه کردن جماعت گسترده دهقانی برسر این وظیفه کمک نماید.

در صورتیکه دوسطح مبارزه سیاسی - مبارزه عاجل و عمده ضد فئودالی (باتوجه به ساختار مسلط نیمه فئودالی) و مبارزه ضد امپریالیستی مرتبط با عامل اساسی تری که عقب ماندگی را تحمیل میکند - درک نشده و به پیش برده نشود، وظیفه پیشبرد اتحاد وسیع دهقانان یا فدای گروه گرائی «چپ» خواهد شد و یا براساس راستترین موضع آشتی دادن دهقانان ثروتمند و میانه حال انجام خواهد گرفت. تحمیل مکانیکی مقوله های بعاریت گرفته شده گروه ونودمیسرا، نه به تحلیل سیاسی کمک میکند و نه به وظیفه ایجاد اتحاد وسیع دهقانان.

این ورشکستگی تفوریک و بن بست اکونومیسم مسلح در تقابل شدید با مباحثه لاف زانه ونودمیسرا در پیشگفتار کتاب تبارز می باید، به دیده ونودمیسرا جنبش تحت رهبری گروه نماینده باد شرق، (انقلاب در کشورهای تحت سلطه - م) است. و اینرا در تقابل با «شارادجوشی» بعنوان باد غرب (وابستگان امپریالیسم) مبداند. ماقبل خصلت واقعی بادبراه افتاده از سوی گروه ونودمیسرا را در برخی از جنبه های برجسته اش بررسی کردیم. ونودمیسرا با آشکار کردن بی بصیرتی کامل خود نسبت به واقعیت هند، تنها آنها را مورد تأکید قرار میدهد. و با اختلافات شدید و بسیار بارز میان مناطق روستائی

برخی مقوله ها مانند «ملاک سرمایه دار نوع یونکر» و «دهقان ثروتمند نوع کولاک» (بعاریت گرفته از لنین در چارچوب همان جامعه نیمه فئودال نیمه مستعمره - نبود) این گروه اخیراً باب بحث درباره اینکه آیا بورژوازی بزرگ را میتوان واقعاً «کمپرادور» خواند یا نه و اگر چنین است میزان آن چگونه است و غیره را باز کرده است. مقوله رشد سرمایه دارانه نوع یونکری لنین، شرایط کشورهایی که تکامل مستقلانه سرمایه داری را طی میکنند) هرچقدر هم که عقب مانده بوده اند (تحلیل مینماید. راه یونکری تکامل در آلمان بالاخره به مرحله امپریالیسم منجر شد. جوهر ارتجاعی دگرگونی ای که در هند صورت گرفته در واقع عبارت از این است که این دگرگونی تکامل مستقلانه سرمایه داری را سد میکند. این انسداد ناشی از عناصر بیرونی نظیر کاست و غیره نیست، بلکه درون خود ماهیت تحول نو مستعمراتی ریشه دارد. این بمعنای این است که تحول و تکامل در جهت منافع امپریالیسم و عوامل بومی اش پیش برده شده و در هماهنگی با برنامه های کلی تقسیم کار برای هر منطقه متفاوت، عملی گردید. حتی در بهار که شرایط نیمه فئودالی در آن سلطه دارد، بویژه بهار جنوبی، نفوذ نو مستعمره ای تبارز خود را محسوس کرده است. وابستگی در حال فزون دهقانان به بازار و دولت برای ماشین آلات کشاورزی و اعتبار، تولید رشیدیانده برای بازار، و تبدیل اجاره داران سابق (عمدتاً دهقانان میانه حال و ثروتمند کاستهای میانی) به صاحبان زمین، برخی از تجلیات این پروسه اند.

نیروی محرکه بسیار کند نفوذ نو مستعمره ای در بهار به یک ساختار خیلی پیچیده منجر گردیده است. اما درک نیروی محرکه کند و ساختار ارضی، حلقه کلیدی در فهم جوهر شیوه نو مستعمراتی توسعه و کنترل، و تخصیص نقشی است که تاکنون حاکم بوده است. عقب ماندگی تحمیلی به بهار (در مقایسه با دیگر مناطق نسبتاً پیشرفته هند) را عمدتاً با این مسئله میتوان توضیح داد. تازمانیکه این مسئله درک نشود تضادهای خاص دهقانان میانه حال و ثروتمند را هرگز نمیتوان از نظر سیاسی تشخیص داد و هرگز نمیتوان از پایه مهم جذب دهقانان میانی و خنثی کردن دهقانان ثروتمند به نفع «دمکراسی نوین» استفاده نمود.

برای اینکه بتوان این تضادها را تشخیص داد، باید عقب ماندگی نو مستعمراتی تحمیلی به بهار و نفوذ متقابل آن با خصوصیات خاص داخلی جامعه بهار را بطور کامل تحلیل نمود. لیکن روشن است که این عقب ماندگی تحمیلی تحرك دهقانان ثروتمند و میانه حال برای ترقی راقطع کرده است. این طبقات

گرباچف:

روح سرمایه‌ شخصیت یافته

پروسترویکا - تفکری نوین برای کشور و جهان
میخائیل گرباچف
نشر کالینز، لندن، ۱۹۸۷

به قلم : س. و

کتاب مورد بحث از آن جهت حائز اهمیت است که میتوان تا اندازه ای حرفهای گرباچف را باور کرد. او با مشکلات جدی و اقداماتی قطعی سرو کار دارد. همین مسئله او را وامیدارد بخشی از دستور کار طبقه حاکمه شوروی و علت چنین اقداماتی را رو کند. شوروی ها جداً در پی پرسترویکا (باز سازی) هستند و اگر برای اینکار نیاز به سطح بیسابقه ای از گلاسنوست (علنی سازی) را مطرح میکنند، راست میگویند. البته این فقط نسبت به سی سال گذشته (که سوسیالیسم در شوروی سرنگون شد) تاکنون بیسابقه است. نقاب «سوسیالیستی» کماکان بر جای مانده است، لذا تضاد میان حرف و عمل شوروی ها همچنان باقی است. بهر حال در نهایت آنها مجبورند علاوه بر سود جستن از فریبکاری، با این تضاد برخورد کنند. بنابراین در مورد گرباچف ما باید این مسائل را مورد تحلیل قرار دهیم: آنچه میگوید و آنچه سعی در انجام آن دارد، و نیز اینکه او از میان چه کسانی و بر چه پایه ای میخواهد برای خود حامیانی دست و پا کند.

لنین نوشت: «تازمانیکه مردم نیاموزند منافع طبقات را در هر واقعه زندگی سیاسی جستجو کنند، همیشه قربانی تعصبات احمقانه و نیرنگها خواهند شد». از آنجائیکه میخائیل گرباچف در کتاب جدیدش فراخوان باز گشت به «شیوه» های

لنینیستی را داده است، (البته نه در محتوا) و به لنین بعنوان يك رهبر روسی که مقامش تنها با مقام خود او قابل مقایسه است درود فرستاده، بنابراین منصفانه بنظر میرسد که این دیدگاه لنینیستی را در مورد او بکار بندیم.

اولاً، مخاطبین او کدامند و چه طبقاتی طرف سخن او هستند؟ ثانیاً، از دید او مشکل چیست؟ ثالثاً، تمام اینها در جهت چه هدفی قرار گرفته و در خدمت منافع چه کسانی است؟

۱- برای چه کسی؟

گرباچف در اولین جمله بما میگوید که این کتاب «مستقیماً» مردم جماهیر شوروی، ایالت متحده و در واقع همه کشورها را مورد خطاب قرار میدهد. در غرب، تیراژ چاپ اول این کتاب در کشورهای مختلف چیزی در حدود صد هزار نسخه بوده است، یعنی انتظار میروید بالنسبه زیاد فروش رود. و اما در شوروی، اگرچه این کتاب نسبت به مثلاً سخنرانیهای حزبی گرباچف، بیشتر با مذاق غربیها جور درمی آید، ولی تیراژ چاپ اول آن سیصد هزار نسخه بود. انتشار این کتاب درست در آستانه دیدار ریگان - گرباچف بی مناسبت نیست، بنظر میرسد کتاب بویژه آمریکایی ها و مردم کشورهای دیگر را مخاطب قرار داده است.

مردمی که میخواهند بدانند گرباچف بر سر مسائل مورد بحث با آمریکا چه در چنته دارد، اما کتاب با مخاطبین گوناگون مورد نظرش، از وحدت معینی برخوردار است.

سبک کتاب خود آشکار کننده آن جماعتی است که کتاب برایشان نوشته شده است. از ترجمه لاقیدانه، ناحور و عجولانه اش که بگذریم، با سبک مجله های بین المللی مانند «ریدرز دایجست» منتشر شده است. این مجله ارگان خانه و خانواده ابتذال بین المللی در اکثر کشورها است - برای آدمهای

خودبین، مبتذل، کوتاه نظر و بالاتر از همه کسانیکه ماتحتشان جای نرم است (لااقل آمالشان). «لحن کتاب، اطمینان بخش است». در طول دیدار گرباچف از آمریکا، بنظر میرسد در گزارشات مطبوعاتی «جنون گوری»، گرمترین ستایشها از فرستاده «امپراطوری شیطان» از میان قشری صورت میگرفت که اتفاقاً سرسخت ترین هواداران ریگان بوده اند. يك دلال غله اهل غرب میانه آمریکا از اینکه دریافته بود گرباچف «اصلاً» رادیکال نیست و خصوصیات ارباب او را دارد، خرسند بود. از زاویه ای دیگر بنگریم: افراط در دلالتی محبت تاجه حد مبتذل که یکی از هالیورته ترین خبرنگاران شوروی را واداشت تا بطور «محرمانه» به گزارشگران غربی بگوید که بعد از گرباچف، شخصیت سیاسی مورد علاقه وی رونالد ریگان است! آیا بغیر از این است که گرباچف پرسترویکای خود را، از شرق تا غرب، به همان قماش عرضه میکند که از «ریگانیزم»، «تاجریسم» و غیره در کشورهای مربوطه شان حمایت کرده اند؟ گرباچف میگوید که این کتاب قصد دارد در دنیای غرب «عقل سلیم»، «سیاستمداران و سرمایه داران، دانشمندان و روزنامه نگاران، آموزگاران و پزشکان، روحانیون، بازرگانان، نویسندگان و دانشجویان، کارگران و کشاورزان» را برانگیزد و به کمک بطلبد. «مسئله کشورهای ثروتمند غرب هیچ کمبود «کارگران و کشاورزانی» که مبتلا به «عقل سلیم» بازرگانان و غیره میباشند، ندارد». خواننده درحین خواندن کتاب متوجه میشود که این اساساً همان قشری است که در خود شوروی هم مورد خطاب گرباچف میباشد.

او از پرولترهای شوروی انتظار ندارد که چندان مشتاق پرسترویکا باشند، و برای اثبات این موضوع متن نامه ای را می آورد که از لیتوانیا برایش فرستاده شده است: «در میان آنان [پرولترها] هیچ درک عمیقی

از سیاست شما وجود ندارد و هنوز اعتماد کمی به آن دارند.» چند صفحه بعد گزارش میدهد: «قشر روشنفکر از بازسازی مشتاقانه حمایت کرده است.» این مسئله اصلاً پیچیده نیست و فقط احتیاج به توضیح بیشتری دارد. نکته عمده ای که باید روشن نمود عبارت «روشنفکر» در شوروی است. این عبارت نه تنها دربرگیرنده روشنفکران بلکه همچنین شامل صفوف وسیعتری از تحصیلکرده ها و از اینرو قشر ممتاز شهری میباشد. فعلاً رابطه میان این قشر و اربابان واقعی جامعه شوروی را کنار بگذاریم. شرح و توصیفات که از شوروی در روزنامه آمریکایی واشنگتن پست آمده است، مسئله مخاطبین گریباچف را روشنتر میکند. این گزارشات بوسیله يك نفر متولد شوروی که خودش را «شوروی شناس» میداند و هم اکنون مقیم آمریکاست و در آنجا کار میکند، برپایه سفر اخیرش به شوروی نوشته شده است. (منصفانه بگویم فضای جامعه شوروی این روزها باید خیلی باز باشد، تصور کنید اگر يك آمریکائی مرتد که به شوروی پناهنده شده بود سعی میکرد برای تهیه یکسری مصاحبه با مردم خیابان و دوستان و آشنایان قدیمش به آمریکا باز گردد، چه اتفاقی ممکن بود بیفتد!)

دمتری. گ. سایمز در گفتگوساز پرسترویکا و نظر مردم در باره آن مینویسد: «بنظر میرسد بهره برداران واقعی، تازه بدوران رسیده های شوروی باشند - متخصصین تحصیلکرده در مدارس ممتاز که در سایه توجهات آقای گریباچف و سرورسان گرفته پیشرفت میکنند. مردان زنان تحصیلکرده، اما اکثراً مرد، بین ۴۰ تا ۴۵ سال ۱۰۰۰۰ آنان برخلاف کارگران، بواسطه تلاشهای گریباچف در پرورش متخصصین لایق، حقوق بیشتری دریافت میکنند.»

سایمز یکی از آنان را اینگونه توصیف میکند: «يك همکلاسی من در دانشگاه اخیراً به يك آپارتمان دو اتاق خوابه راحت در يك ساختمان معتبر اسباب کشی کرد. او و همسرش تازه دومین اتوموبیل خود را خریده بودند و بطور اتفاقی از تعطیلاتی که هر يك جداگانه در غرب گذرانده بوده صحبت کردند. مطمئناً اگر در مرحله های اعیانی نیویورک، مثلاً خیابان پنجم بودند لباس آنان میدرخشید. نور شمع میز شام را که مملو از خاویار سگ ماهی و ماهی آزاد، ماهی دودی، گوشت و سبزی تازه بود روشن میکرد. گنجینه مشروبات با نمایش انواع و اقسام ودکا، اسکاچ و کنیك گرانقیمت ارمنی بخود میبالید. میلان آپارتمان ساخت فنلاند بود. لوسترهای خارجی با نور ملایم خود، وقاری به محیط بخشیده بودند. روح

کامیابی
انباشته بود»

غرور آمیزی در فضا
سایمز همچنین تصویر روشنی را از کسی ترسیم میکند که پرسترویکا بنفمش نیست «يك مدیر موفق عضو فرهنگستان گفت، ما به این آدمهای بی سرو پا که از پرسترویکا به نفع خود سو استفاده میکنند احتیاج نداریم. ۴۰٪ مردم عادی به آن علاقه ای نشان نمی دهند. يك راننده جوان تاکسی غرغریکنان گفت، «گلاسوست» (علنی سازی) مال رئیس رؤساست ۴۰٪ بنظر میرسد این نظر حرف دل توده های شوروی است که به رفورهای گریباچف بعنوان حمله ای از سوی تحصیلکرده های ممتاز به مردم کارکن عادی نگاه میکنند.»

يك خصیصه مشترك «ریگانیس»، «ناچریسم» و غیره ترکیب فراخوان ارتجاعیشان حول همین برستی است، بعلاوه «چرب کردن سیبل» عده ای از مردم این دعوتی است برای پیوستن به قشری شدیداً ممتاز در این کشورها که آماده دفاع از سرزمین پدری امپریالیستی خود هستند چون در چنین سرزمینی نانشان در روغن است. گریباچف میگوید باید از تجارب خارجیها درس گرفت نباید اذعان کرد که شاگرد خوب و وفاداری است. فقط سعی او اینست که به این تکنیک يك شکل ویژه روسی دهد، وادعا میکند که متد «ترکیب شور و شوق با منافع مادی» لنین را دوباره کشف کرده است. بعلاوه او نه تنها به آن افشاری که با غارت امپریالیستی پروار شده اند، بلکه به همان قشر در بلوک رقیب نیز متوسل شده و به کسانی فراخوان میدهد که طبق ادعای او دوستی با اتحاد شوروی بهترین راه برای تضمین منافعشان است. او حتی این فراخوان را به قشر معینی در کشورهای تحت سلطه که هرگز جرأت قطع بندهاشان را با امپریالیسم نکرده اند تعمیم میدهد.

II «خواب به زور قرص خواب آور» و «تحریک درونی»

امروزه تمام جنبه های زندگی در شوروی (از حمله زندگی گریباچف) بطرز کسالت باری از کلماتی مانند کساد فراگیر، رخوت خفه کننده، تنبلی، واخنتاق انباشته شده است. گریباچف این امر را «خواب به زور قرص خواب آور» توصیف میکند. آیا علت این موضوع، آنگونه که برخی غریبههای احمق ادعا میکنند، بخاطر محروم بودن مردم از کالاهای نیک بختی مکنی است؟ کشورهای زیادی هستند که بمراتب از شوروی فقیرترند، اما کمتر کشوری با چنین بیحالی و منگی روبروست. برخی مردم بجای کار کردن یا فعالیت سودمند، در صفهای بی انتها برای بدست آوردن ودکا،

غاز مخصوص کریسمس، يك آپارتمان زیبا، انتظار میکشند. غالباً انتظارشان نتیجه میدهد و اگر ندهد هم زیاد خود خوری نمیکند. برای بسیاری مردم، زندگی مسابقه بی پایانی است اما نه برای بقا بلکه برای رفاه مادی. و اگر جوایز همیشه به مرغوبیت برخی کشورهای غربی نیست، میتواند دلیلی شود برای رو آوردن به غرب، و گرنه حتی يك تفاوت اساسی میان این دو جامعه وجود ندارد. بلوک شرق براحتی در انزال فرهنگی میتواند با غرب مسابقه دهد. آنچه از میان رهبران اخیر شوروی، به گریباچف ویژگی میبخشد این است که او در این رخوت که در تمام زوایای جامعه شوروی تنیده شده، خطر قرب الوقوع مرگ این جامعه را می بیند. او زنگهای خطر را به صدا در می آورد: اگر در شوروی همه چیز بحرکت در نیاید، اگر «ترکیب شور و شوق با منافع مادی» را بهتر از گذشته پیش نمرند، در آن صورت اتحاد شوروی غرق خواهد شد. چرا؟ در قلب تولید در شوروی يك «مکانیزم بازدارنده» عظیمی به همه چیز چنگال فرو کرده است.

گریباچف در بکار بستن هرگونه سخن مؤثری مضایقه نمیکند. او میگوید: «این جامعه برای تغییر رسیده شده است، و مدت زیادی است که در اشتیاق آن میباشد. هرگونه تأخیری در آغاز پرسترویکا، میتواند در آینده نزدیک به اوضاع داخلی مشنجی منجر شود، بی پرده بگویم، آینده ای انباشته از بحرانهای جدی اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی.»

«در دوره ای چیزی شروع به تکوین کرد که در نگاه اول نمیشد آنرا توضیح داد. کشور شتابش را از دست میداد. این بویژه در نیمه دوم سالهای ۷۰ محسوس شد. در پانزده سال اخیر نرخ رشد درآمدهای ملی به کمتر از نصف کاهش یافته بود و در آغاز سالهای ۸۰ به مرز رکود اقتصادی سقوط کرد. کشوری که زمانی به سرعت فاصله اش با ملل پیشرفته جهان کمتر و کمتر میشد، مواضع خود را یکی پس از دیگری از دست میداد. کشور در آستانه بحران قرار داشت.»

ماتویستها این مسئله را در بعد سیاسی آن تحلیل میکنند: بعد از قریب به ۴۰ سال [۱۹۵۴ - ۱۹۱۷ - م] سوسیالیسم و عظیمترین رشد اقتصادی که در جهان بیسابقه بود، يك طبقه حاکمه بورژوازی از درون حزب شوروی ظهور کرد و قدرت را بدست گرفت، سرمایه داری را احیا نمود و سرانجام در مرصه اقتصادیکه همان تضادهایی دچار شد که گریبان اقتصادهای غرب را گرفته است. جالب اینکه اکثر بیانات گریباچف دقیقاً برای غرب نیز کاربرد دارد، اما حالتر این نکته

که گریباچف علناً دلیل رکود اقتصادی را فقدان سود دمی مکفی تشخیص میدهد و برای او اندیشه افزایش نرخ رشد اقتصادی به احیا سودآوری در تولید گره خورده است. این همان «عقل سلیمی» است که او و «سیاستمداران و سرمایه داران و غیره» در غرب یکسان دارا هستند. گریباچف نه تنها به زبان آنها سخن میگوید، بلکه در بنیادی ترین فرضیات با آنان اشتراک نظر دارد.

«ثروت کشور ما از لحاظ منابع طبیعی و نیروی انسانی ما را نازپرورده، و حتی ممکن است گفته شود فاسد کرده است. در واقع اگر چندین دهه اقتصاد کشورمان رشد و سیمی نموده، عمدتاً بدین دلیل بود. ۱۰۰۰۰ بمرور زمان بدست آوردن منابع مادی مشکل-

تر و گرانتر شد. از سویی دیگر مندهای متعدد توسعه سرمایه ثابت منجر به کمبود مصنوعی نیروی انسانی گردید. در تلاش برای اصلاح این وضعیت، پرداخت پادشاهی زیاد، ناروا و بی رویه مرسوم شد و تحت فشار کمبود نیروی انسانی، هر نوع انگیزه ناشایست بروز نمود و در مرحله بعدی به دادن گزارش های پوشالی و دهن پر کن و صرفاً برای سود انجامید. شیوه برخورد های انگلی سر بلند میکردند و اعتبار کار آگاهانه و با کیفیت بالا خدشه دار میشد و طرز تفکر «هم سطح کردن دستمزدها» به همه سرایت میکرد. عدم توازن بین میزان کار و میزان مصرف که به بخش حیاتی و محور این مکانیسم بازدارنده مبدل گشته بود، نه تنها از رشد بارآوری کار جلوگیری کرد، بلکه به تحریف اصول عدالت اجتماعی نیز منجر گشت. ۱۰۰۰۰ این آغاز فرسایش تدریجی ارزشهای ایدئولوژیکی و اخلاقی مردم ما بود.

چگونه میتوان ارزشهای ایدئولوژیکی و اخلاقی را دوباره احیانمود، عوامل بازدارنده بارآوری را برطرف کرده و عدالت اجتماعی را تضمین نمود؟ هیچ بورژوازی پیشرویی نمیتواند بی پرده تر از گریباچف جواب این سوال را بدهد: دادن آزادی کامل به نقش سود، در واقع مثل همه ستایش گران هلنی روابط سرمایه داری، برای گریباچف سود نه تنها مکانیزم بلکه عین حوهر عدالت اجتماعی است.

برنامه اقتصادی گریباچف دو جنبه دارد «وظیفه نخستین یار سازی، «بیدار کردن» آن عده ای است که بخواب رفته اند. این امر شرط ضروری و لازم برای موفقیت برنامه است.» برای تحقق آن باید به عده ای صریحات سخت وارد آورد و به برخی دیگر قولهای شیرین موفقیت داد. روزنامه گاردین «هوادار حزب کارگر انگلیس، در اینجا ایده «عدالت اجتماعی» گریباچف را خوب درک

کرده است. در این روزنامه مارتین واکر برنامه گریباچف را چنین ارزیابی میکند: «تقریباً همان استراتژی تاجری است، یعنی چلاندن دستمزدها، بالا بردن قیمت ها و تحرک شغلی.» گریباچف در توضیح برنامه اش میگوید که پروستریکا عبارتست از «کمی سخت تر کار کردن.» اما این تنها اولین بخش برنامه بود. گریباچف میگوید جنبه دیگر «نظام مدیریت» است.

«نظام مدیریتی که در سالهای ۳۰ و ۴۰ شکل گرفته بود، تدریجاً با نیازها و شرایط پیشرفت اقتصادی در تضاد واقع شد. ظرفیت مثبت آن تحلیل رفته و بیش از پیش به یک مانع تبدیل گشت و به پیدایش مکانیسم باز دارنده ای پاداد که بعدها لطمه زیادی به ما زد.»

«در چنین شرایطی بود که نوعی برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی-پولی و قانون ارزش تحت سوسیالیسم شکل گرفت، و اغلب این ادعا مطرح می شد که مناسبات کالایی-پولی و قانون ارزش در ضدیت با سوسیالیسم و با آن بیگانه اند. علاوه بر این، به محاسبه سود و زیان کم بها داده می شد. این امر نظام قیمت گذاری را مختل می ساخت و بی توجهی به گردش پول را بار می آورد.»

«در این شرایط تازه، شالوده دموکراتیک محدود نظام موجود مدیریت شوم ترین آثار خود را بار آورده. این نظام دیگر کم ترین جایی برای اندیشه های لنین در باره خودگردانی کارگران باقی نمی گذاشت. مالکیت عمومی بتدریج از مالک حقیقی خود فرد زحمتکش، جدا شد. این نوع مالکیت اسیر نوعی دیارمنتالیسم و محلی گرایی شده بود که آنرا به سرزمین بی صاحب محروم از صاحب واقعی خود تبدیل ساخته بود.»

منظور گریباچف از «مناسبات کالایی-پولی» اشاره به مبادله کالایی (یعنی چیزهایی که نه با هدف مصرف مستقیم بلکه بمنظور فروش تولید میشوند) است. مبادله کالایی (که شامل مبادله نیروی کار نیز هست) بر حسب مقدار زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آنها، انجام می گیرد. درست است، این یک مفهوم و مقوله مارکسیستی میباشد، اما اشاره گریباچف به این مطلب کار دزدی را مانند که با آوردن نقل قول از کیفر خواستش، خود را تیرنه کند. مارکس مبادله کالایی را نقطه کلیه مناسبات سرمایه داری خواند، زمانی که شوروی تا مرگ استالین، سوسیالیستی بود (برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی-پولی) مستولی بود زیرا تفوق مناسبات کالایی-پولی یعنی تفوق

بورژوازی که برای سرنگون کردنش توده های شوروی جنگیده بودند.

قبل از هر چیز، در جامعه سوسیالیستی نیروی کار دیگر بمثابة کالا نبود، که پرولترها فقط زمانی قادر به خوردن باشند که نیروی کارشان را برای قریه کردن عده ای سرمایه دار بفروشند. ثانیاً پرولتاریای در قدرت، در تعیین چگونگی مبادله کالاهای دیگر، براحتی نمی تواند قانون ارزش که تنظیم کننده سرمایه داری است را منسوخ نماید، ولیکن باید آنرا محدود کرده و بکوشد شالوده وجود این قانون را از بین ببرد. خط و سیاست هایی که حزب به پیش می برد و (نقش توده ها در مبارزه طبقاتی که بحول خط و سیاستها انجام می گیرد) تعیین کننده این مسئله است که آیا ثمره کار پرولتاریا علیه تولید کنندگان و برای تقویت نیروها و طبقاتی مورد استفاده قرار می گیرد که ضد او هستند یا بالعکس، برای تقویت زمینه محو هر گونه اختلاف طبقاتی و هر چیزی که به اختلاف طبقاتی خدمت می کند، به کلام دیگر در خدمت انقلابی کردن جامعه و جهان، مورد استفاده قرار می گیرد.

از آن جایی که بسادگی نمی توان مناسبات کالایی-پولی را یکباره محو کرد، و نیز اختلافات طبقاتی و دیگر نابرابریها چنان ریشه گرفته اند که پرولتاریا برای ریشه کن نمودن آنها نیازمند یک دوره تاریخی کامل می باشد، چون امکان احیا دوباره سرمایه داری و تبدیل سوسیالیسم به یک کالبد تهی موجود است. فرقی ندارد چه کسی قانونا و اساساً صاحب ابزار تولید باشد، کماکان سؤال به جای خود باقی می ماند: تولید در خدمت چه کسی و چه طبقه ای قرار دارد؟ قانون ارزش، مقوله ای بیطرف نیست. هنگامی که این قانون دست بالا را دارد، کار مزدوری (کار برای دستمزد) همان بردگی مزدوری است.

سرمایه داری به یک مفهوم «زمین بی صاحبی» است که در آن نیروی پیش برنده و تعیین کننده نه اراده افراد، بلکه توسعه دائمی خود سرمایه می باشد. مردان و زنان مادامیکه سود تولید نمایند، می توانند کار کنند و محصولات ساخته شوند و در این میان نتیجه کار آنان، خود آنان را، برادران و خواهران طبقاتی شان را و تمامی ملل را به بند کشیده و فقر، دهشت و ویرانی بار می آورد. سرمایه، یعنی کار مرده بر زندگی فرمان می راند. اگر رهبری شوروی تحت هدایت استالین به «محاسبه سود و زیان»، «برخورد تعصب آمیز» نمی نمود، شوروی و دشمنانش چه فرقی می داشتند؟

آدم با خواندن مقداری از این کتاب، متوجه منظور گریباچف از «مکانیسم

شاید مناسبتر است اصلاحات اقتصادی اول ژانویه ۱۹۸۸ شوروی را با «خصوصی کردن» اداره تلفن، تلگراف و ارتباطات British Telecom و دیگر صنایع بریتانیا، فروش مؤسسات دولتی در فرانسه، دست بدست کردن شرکت آت و ت و تغییر در آیین نامه خطوط هوایی و هرآنچه با «ریگانیزم» در آمریکا مرتبط است مقایسه نمائیم. این بهیچوجه تغییر در نظام اجتماعی نیست، بلکه سازماندهی دوباره سرمایه در جستجوی سریعترین و کلان ترین سود در رشته های معین می باشد.

و این در رویایی بابت ترشدن عمومی وضعیت اقتصادی در تمامی کشورهای امپریالیستی، و در زمانی است که حرکت برای دستیابی به سریعترین پیشرفتهای تکنولوژیکی را نمیتوان از تدارک برای جنگ و بدست آوردن پیروزی در یک جنگ هسته ای جدا نمود.

آیا طبقه حاکمه شوروی واقعا فکر می کند با اتخاذ برخی رفرم های اقتصادی که از مدتها پیش در غرب جریان داشته، قادر است اساسی ترین مشکلات خود را حل نماید؟ مگر سیالیت عظیم سرمایه سیستم مالی غرب، مشکلات امپریالیستهای غربی را حل کرده است؟ ظاهراً چاره مشکلات اقتصادی امپریالیسم در بازار نیست، حتی برای سرمایه ای که در بازار در حال گردش است، یا حداقل در بازار جهانی که بشکل کنونی تقسیم شده است، جستجوی راه حل در بازار هیچ کمکی نمی کند. مگر به این سؤال منجر گردد که آیا «چاره» شرق و غرب در آن عرصه هایی نیست که تدابیر اقتصادی گوناگون تابع آنند، یعنی عرصه سیاسی و نظامی؟

مسئله این نیست که در شوروی دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد هیچ چیز پیش نمی رفت، گریباچف میگوید «نیاید آن دوره را تماماً با رنگ سیاه تصویر کرد. ۰۰۰۰ علم، اقتصاد و فرهنگ رشد نمودند.» در واقع شوروی علیرغم زیربنای اقتصادی بمزاتب محدودتر، برای رسیدن به تعادل استراتژیک در عرصه نظامی با آمریکا و بلوک غرب، دست اندرکار پی ریزی ساختمان عظیم نظامی بود. توانایی شوروی برای ادامه این امر بطور تفکیک ناپذیری به پرسترویکا پیوند خورده است.

III - «پرسترویکا یک انقلاب است»
گریباچف میگوید «پرسترویکا یک انقلاب است.» در واقع «انقلاب» گریباچف یک انقلاب وارونه است.

برای مثال، حتی بسیاری از مدافعین شوروی، نابرابری طبقاتی را که ابعاد بزرگی دارد موجب سراسیمگی میدانند، اما گریباچف عقیده ای متضاد این دارد: «پراتیک گسترده ای که در جهت برابر سازی صورت

بیشتری از شرکتهادرخطر ورشکستگی قرار دارند.» «حقوق مقتضی» یعنی اختیارات بیشتر برای مدیران بنگاهها از جمله آزادی عمل بیشتر در استخدام و اخراج کردن (گریباچف این را «سازماندهی دوباره کار») مینامد. «به فعالیت واداشتن همه جانبه عامل انسانی» یعنی پاداش بیشتر برای مدیریت در سطوح مختلف در صورت «تولید» سود و در ازای گره خوردن هرچه مستقیم تر دستمزد تولید کنندگان به سودآوری و میزان تولید شرکتی که برای آن کار میکنند، اگر چه سودآوری در واقع یعنی پایین نگاه داشتن دستمزد.

علاوه بر این اقدامات، تدابیر دیگری نیز اتخاذ شده است، از جمله اصلاحات در قیمت گذاری (در دوره استالین برخی اقدام مصرفی کمتر از قیمتشان فروخته می شد و هنوز هم تا حدی پا برجاست)؛ نقش بیش از پیش تجارت خرد و سوداگران منفرد، و برداشتن گام هایی در جهت جذب سرمایه گذاری خارجی.

گریباچف می پرسد: «[شکال اصلی سازمان اقتصادی ما در گذشته چه بود؟] و اینگونه پاسخ می دهد: «[بالاخر از همه فقدان محرك درونی برای پیشرفت مستقلانه]» «[محرك درونی]» که او پیشنهاد می کند همان چیزی است که در غرب آنقدر معروف و مورد تنفر می باشد: «[رابطه درونی با اسکناس]»، رابطه ای که در قلب هر رابطه اجتماعی و حاکمیت همه جانبه سرمایه در همه عرصه های جامعه قرار دارد.

گریباچف به ما میگوید، اشتباه خواهد بود اگر فکر کنید این رفرم شوروی را بیشتر سرمایه داری می کند، یکبار دیگر او راست می گوید. چون حتی وقیحانه ترین اقدام «سرمایه دارانه» در قوانین اصلاحی که از ژانویه ۱۹۸۸ به اجرا در خواهد آمد، بخودی خود، یک گام تعیین کننده در تغییر یک نظام اجتماعی به یک نظام دیگر نیست. این وقیحانه ترین اقدام، تصمیمی است مبنی بر احتساب آشکارای بخش اعظم ابزار تولید بمعنا به کالا، [تا هر چه شدیدتر سرمایه بر منطق سود متمرکز شود، از جمله بلعیدن یک بنگاه توسط بنگاه دیگر]، از زمان مرگ استالین و قدرت گیری خروشچف، علیرغم تکامل نقش نیروهای بازار از آنزمان تا کنون، نیروی محرکه و معیار اصلی برنامه ریزی اقتصادی انباشت سرمایه و از جمله تمرکزش در سودآورترین شاخه های تولید و غیره بوده است. در هیچیک از جوامع امپریالیستی، تمرکز سرمایه هرگز توسط صرفاً عوامل بلاواسطه و فوری سود تعیین نمی شود، بلکه ملاحظات همه جانبه انحصار و امپراطوری نیز دخیلند.

بازدارنده، میشود و قضیه کاملاً روشن میگردد. اگر خاطراتان باشد، گریباچف به دو مطلب اشاره می کند، یکی طرز برخورد کارگران نسبت به کار و دیگری «نوعی برخورد تعصب آمیز به نقش مناسبات کالایی-پولی» که موجب پیدایش «سرمین بی صاحب محروم از صاحب واقعی خود» شده است. معلوم می شود این دو مطلب در واقع دو روی یک سکه اند، زیرا آنچه گریباچف برای اقتصاد شوروی پیشنهاد می کند برآوردن عملکرد قانون ارزش در مجموع و در عین حال هر چه عمیقتر بکار گرفتن این قانون در رابطه با تک کارگران بطور خاص میباشد - حل «بیمدلتی احتمالی» از طریق مبارزه با «هم سطح کردن دستمزدها» و «انگل شدن» و «پاداشهای ناروا و بی رویه» و «انگیزه های ناشایست» ۰۰۰۰ بمارت دیگر از طریق بهم زدن برابری دستمزدها، یعنی افزایش قطب بندی طبقاتی و چه در شیوه تصمیم گیری و سازماندهی در تمامی سطوح و چه در محل کار، وادار نمودن توده های شوروی به تعظیم در پیشگاه خداوندگار روبل. این کنه نظر گریباچف است زمانی که می گوید: «پرسترویکا تشدید همه جانبه اقتصاد شوروی می باشد»

او قانون جدید مربوط به مؤسسات دولتی را که از اول ژانویه ۱۹۸۸ به اجرا در می آید چنین توضیح می دهد: «[در تمامی سطوح اولویتی که سابقاً به روشهای اداری داده می شد، امروزه باید به مدیریت اقتصادی داده شود و بر دموکراتیزه کردن گسترده مدیریت و به فعالیت واداشتن همه جانبه عامل انسانی تاکید خواهد شد»

«این رفرم به افزایش بیسابقه استقلال بنگاهها و شرکتهای گذارشان به خودگردانی و خودکفایی همه جانبه مالی و اعطای هرگونه حقوق مقتضی برای خودگردانی در کلکتیوهای کار متکی است. آنها اکنون کاملاً در قبال مدیریت موثر و نتایج نهایی تولیدی خود مسئول هستند. سود هر کلکتیو مستقیماً با میزان کارایی آن در تناسب است»

معنای «خودگردانی»، «خودکفایی مالی» و «استقلال» این است که بنگاههای تولیدی برحسب سودآوریشان، یا گسترش مییابند و یا ورشکست میشوند، و واقع سودآوری بیش از پیش نقش آشکارتری در سرنوشت هر بنگاه تولیدی در تعیین اینکه کجا، چگونه و چه محصولی تولید شود، بازی خواهد کرد. گزارش شده که یک کمپانی بزرگ ساختمانی مسکواولین شرکتی است که تحت این تدابیر نوین ورشکست شده است. بنابر تخمین غربی ها، تعداد خیلی

گرفت، یکی از عمده ترین نواقص چند دهه گذشته ما بوده است. سبب ادامه می دهد، «جایگاه واقعی يك شهروند و موقعیت اجتماعی او راتنها کار تعیین می کند. آنچه بیش از همه برای ما ارزشمند است خدمت هر شهروند به امور کشوری است.» به گریباچف نباید اجازه داد که این موضع را به مثابه «ترجمه مصممانه» «اصل سوسیالیستی» «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» «به زندگی» «جابزند. البته در اینجا منظور او کارگرانی که به نسبت مقدار کارشان مزد میگیرند نمیباشد. او دارد در باره تعیین مقام اجتماعی و حقوق ویژه افراد بنابر جایگاهشان در پروسه تولید، صحبت میکند. برای همیشه بورژوازی همه کشورها ادعا خواهند کرد که هر کس بیشتر کار کند، بیشتر دریافت خواهد کرد، و اینکه این اصل راهنمای آنان است و اغلب بر مبنای این اصل راهنماست که سرمایه داری را حقیقتاً عادلانه تلقی میکنند. در واقع، آنچه همگی آنها و از جمله گریباچف مخفی میکنند آن است که حامل تعیین کننده توزیع را باید در مالکیت و دیگر مناسبات تولیدی جستجو کرد، حال چه حقوق توسط دستمزدها و چه بوسیله نرخ قطعه کاری (بایستیستم «نرخ بعلاوه پاداش» که گریباچف مفتخر به ارائه آن است) تعیین شود. بهر حال مسلماً پیشنهاد گریباچف آن نیست که به آن «شهروندانی» که تمام روز در مقابل دستگاه خم و راست میشوند، از آن «شهروندانی» که تمام روز می نشینند و خم و راست شدن دیگران را برنامه ریزی میکنند، حقوق بیشتری پرداخت شود. مهمتر از همه، او مخالف چنین تغییراتی در چگونگی سازمان دادن تولید است. او تقسیم کار ناشی از مناسبات تولید سرمایه داری را نه بصورت يك مشکل بلکه بمشابه بخشی از راه حل مینگرد.

در بازی مقابسه بین شرق و غرب، گریباچف در يك نکته آس خود را رو میکند، «ما زمانی به خصلت دمکراتیک جوامع غربی معتقد خواهیم شد که کارگران و کارمندان، در انتخاب صاحبان کارخانجات و مجتمع های صنعتی، رؤسای بانکها و غیره شرکت نمایند، و رسانه های گروهی این جوامع از شرکت ها، بانکها و رؤسایشان منظمآ انتقاد نموده و مشکلات را به بحث بگذارند.»

گریباچف اغراق میکند. انتخابی که او صحبتش را میکند، بیشتر چیزی است شبیه انتخاب سرکارگرو مدیران قسمت، و نه رؤسا و مالکین واقعی، و نه بورژوازی در رأس حزب و دولت شوروی که در باره مسائل مهم تصمیم میگیرند. اما حتی اگر کارگران

میتوانستند رؤسای خود را انتخاب کنند، رئیس رئیس میبود و کارگر همان کارگر و «محرک درونی» سود، این منطق انباشت سرمایه داری در دوران امپریالیسم، هنوز در فرماندهی قرار میداشت. در چنین راههایی، راهی بدست نمیابد.

بورژوازی نه تنها بر وسایل تولید چنگ انداخته، بلکه همه قدرت سیاسی و حق اعمال هر گونه خشونت را برای خود محفوظ نموده و بر استثمارشوندگانش اعمال دیکتاتوری میکند. گریباچف مثل هر بورژوازی دیگر این واقعیت را اذعان نمیکند. او هم مثل بورژواهای غربی به «تمام مردم» اشاره میکند تا تقسیم «مردم» را به طبقات آنتاگونیستی لاپوشانی کند. (البته او نه حرئت دارد و نه علاقه ای که ادعا کند سلب مالکیت شدگان در شوروی حاکمند)، ولیکن او کوشش نمیکند تمامی اهداف سیاسی خود را پنهان نماید و این سیاستها، بنوبه خود گریباچف را افشا میکند.

گریباچف بمایگود پیرسترویکا یعنی ممانعت از «نارضایتی و اعتراض»، «این انقلابی است از بالا»، «ارگانهای صاحب صلاحیت و سازمانهای عمومی و اقتصادی باید یاد بگیرند طوری عمل کنند تا دستاویزی برای اینگونه تظاهرات و ابرار نارضایتی نتراشند»، «در غیر اینصورت رفتار و اعمال غیر معمول در پایه های جامعه ریشه خواهد دواند».

گلاسنوست «يك مبارزه طبقاتی آنتاگونیستی نیست، این يك کاوش، يك مباحثه است بر سر اینکه واقعاً چگونه میتوانیم در کوشش برای بازسازی حرکت کرده و پیشرفتمان را استحکام بخشیده، آنرا برگشت ناپذیر سازیم». حتی اگر قرار باشد سخن خود گریباچف را بپذیریم، در کشوری که او وعده آنرا میدهد، «انتقاد» و «مباحثه» تا زمانی تشویق می شود که به چگونگی ادامه حرکت و کار کردن همین نظام خدمت کند. «مباحثه» در خدمت امپریالیسم روسیه. اما پادمان نرود، از آنجایی که شوروی قرار است سوسیالیستی باشد، اتحادیه هایی در آنجاست که اجازه دارند در باره «بدبودن شرایط کاری در برخی از کارگاهها، خدمات بهداشتی ناکافی، اطاق رختکن زیر استاندارد» شکایت کنند. درست مثل تقریباً هر کشور دیگری به کارگران اجازه داده شده است توجیهشان را محدود به چنین موضوعاتی کنند.

گریباچف درباره اوضاع سیاسی کنونی مینویسد: «توده ها، چیزهای مفید و جالب بسیاری پیشنهاد میکنند» «کارگران و کشاورزان هر چه بیشتر خوش بین میشوند

و روشنفکران و متخصصین با بلندپروازی و آمرانه صحبت میکنند» «بدترین چیزی که در این دوره انقلابی میتواند اتفاق بیفتد این است که قشر تحصیلکرده، بجای تلاش خلاقانه، انرژی خود را بیهوده صرف حرفهای بیمعناي متعالي کند». اینها توضیحات گریباچف اند در باره آنچه در شوروی مجاز است: کارگران و زحمتکشان خوش بینی که زیادی آمرانه برخورد نکنند و زیادی بلند پرواز نباشند؛ و تحصیلکرده ها، تا زمانی که در جایگاهی که برایشان تعریف شده قرار بگیرند می توانند متفرعن باشند و به صندوقهای پیشنهادات هم دسترسی داشته باشند.

گریباچف تا آنجا که به دیگر فعالیتهای توده ها مربوط میشود میگوید «یقیناً هر جامعه ای که بخود احترام میگذارد هرج و مرج، خودسری و بی قانونی ویا آشوب را نمیتواند تحمل کند جامعه ما هم نمیکند. دمکراسی همچنین متضمن نظم و قانون و رعایت اکید قوانین توسط زمامداران و سازمانها و همینطور همه شهروندان است.» این کتاب بیشتر از تعداد صفحاتش از «قانون و نظم» اسم میبرد. هر کسی هم که قانون و نظم را تهدید کند تجربه دست اولی در انتظارش است؛ زندان، بغیر از آفریقای جنوبی، شوروی تنها رقیب عمده آمریکادرداشتن زندانی (برحسب درصد جمعیت) میباشد. این يك استاندارد پیشرفته جهانی از «دمکراسی» است که قوانین آن مثل هر جامعه طبقاتی دیگری، منحصراً کننده و تقویت کننده مناسبات مالکیت و اجتماعی موجود میباشد. به «حاکمیت طلا» نیز معروف است - آنهایی که صاحب طلا هستند، حکومت میکنند.

«مهر گام به پیش، دو گام به پس» خصلت عقب مانده این «انقلاب» عربانتر از هر جا در فصل «زنان و خانواده» کتاب گریباچف نمودار گشته است: «اما در طول تاریخ دشوار و قهرمانانه ما، از بذل توجه به حقوق خاص زنان و نیازهایی که از نقش آنان در مقام مادر و خانه دار برمیخیزد بازماندیم و به وظیفه حیاتی آنها در تربیت فرزندان توجهی نکردیم. زنان که در پژوهش علمی، کار در کارگاههای ساختمانی، در تولید و خدمات درگیر شده اند، دیگر وقت کافی برای پرداختن به وظایف روزانه خود در خانه یعنی خانه داری، نگاهداری بچه ها و ایجاد محیط خوب خانوادگی ندارد. ما دریافت ایم که بسیاری از مشکلات ما در زمینه رفتار کودکان و جوانان، در زمینه اخلاقیات، فرهنگ و تولید، بخش معلول تضعیف پیوندهای خانوادگی و سهل انگاری در مسئولیتهای خانوادگی است. در اینجا ما

نتیجه متناقض تمایل صادقانه و به لحاظ سیاسی موجه خود، روبرو میشدیم که زنان را در همه سطوح هم شأن مردان قرار دهیم. در حال حاضر، در جریان «بازسازی» ماغلیه بر این نارسایی را آغاز نموده ایم. بدین خاطر است که بحثهای داغی در مطبوعات، سازمانهای اجتماعی، در محیط کار و خانه در گرفته پیرامون این مشکل که چه کاری باید کرد تا بازگشت دوباره زنان به موقعیت انجام مأموریت ناب زنانه امکانپذیر شود».

ظاهراً برخی «بحثهای داغ» را برای ارتجاعی ترین دلایل و در خدمت بربرمنشانه ترین برنامه های اجتماعی مجاز شمرده اند. یکبار دیگر شاهد آنیم که شوروی تحت عنوان «دمکراسی» به استانداردهای جهانی زندگی بشیوه انسانهای وحشی اولیه (نئاندرتالسم) دست یافته است.

فصل دیگر کتاب گرباچف در مورد اقلیتهای ملی در شوروی نیز همانند فصل فوق الذکر خشم خواننده را بر می انگیزد. این اقلیتهای در نتیجه انقلاب اکبر آزاد شدند ولی بعدها بواسطه سلطه روسها تحت ستم واقع شدند و ستم وارده بر آنها، به بسیاری از مقاومتهاى اخیر در مقابل طبقه حاکمه شوروی منجر شده است. يك شوروی شناس غربی گلاسنوست را برای ما چنین معنی میکند که اینک روشنفکران مسکو با علم به اینکه صف زندانیان سیاسی «عمدتاً در جمهوریهایی دوردست آسیایی» طولانی تر میشود، میتوانند با خیال راحت بخوانند. گرباچف از اقلیتهای ملی میخواهد دست از «غرور ناسیونالیستی» خود بردارند و قبول کنند که «ملت روس نقش برجسته ای در حل مسئله ملی ایفا کرده است» و حتی از ایالات متحده بمشابه نمونه مثبتی یاد میکند که بر مبنای آن میباید مناسبات میان ملیتهای مختلف حل شود. همانطور که در آمریکا امروز مردم «بطور طبیعی» قرار است انگلیسی صحبت کنند. شاید آفریقای آمریکا، مکزیکها، پورتوریکویها، چیکانوها، سرخپوستان و مردم دیگری که در ایالات متحده به بند کشیده شده اند بتوانند برای «نقش برجسته ای» که سفیدپوستان آنکلو در «حل» ستم ملی بازی کرده اند، برایشان بنای یادبودی برپا دارند!

مضمون «انقلاب» این تزار نوین بسیار به تلاشهای تزارهای قدیم در دامن زدن و پا دادن به ارتجاع در میان اقشار معین و اعمال ترور به اقشار دیگر شباهت دارد، یا به «انقلاب ریگان» یا هریک از تعرضات علیه ستمدیدگان و استثمارشوندگان.

IV «ما يك ابر قدرت هستیم»

گرباچف در تاریخ مختصری که از شوروی

ارائه میدهد، میخواهد گذشته انقلابی را در خدمت ارتجاع حاضر قرار دهد. از دید او نکته خوب در تاریخ شوروی این است که «روسیه عقب مانده را به جایگاه درستی، رساند، جایگاهی که اکنون شوروی در پیشرفت بشریت اشغال نموده است» اما این جایگاه چیست؟ گرباچف میگوید، «امروز عده ای از سرتحسین و برخی دیگر با خصومت آشکار میگویند که ما يك ابر قدرت هستیم».

با نگرش از این زاویه او تاریخ شوروی را به «دستاوردهای عظیم» اشتباهات حدی و رویدادهای تأسف انگیز» تقسیم میکند. معیارهای او ارزش تحلیل کردن دارند.

او میگوید «انقلاب اکبر»، نقطه عطفی در تاریخ هزار ساله دولت مابود» این ایده يك دهان کجی است به این حقیقت که انقلاب اکبر دولت هزار ساله را در هم شکست. اینجا دربخ از يك کلام در مورد استعمارگران، ستمگران یا امپریالیستها - مبادا خواننده فکر کند انقلاب اکبر ضد آنان بوده است. تاریخ نویسی گرباچف بر تداوم گذشته تا حال تأکید دارد و نه سرنگون شدن گذشتگان» (او همچنین تذکر میدهد برای «هزاره» کلیسای ارتدکس روسی، باید در ۱۹۸۸ يك مراسم باشکوه دولتی برگزار شود. ظاهراً این رویزیونیست ها برای حفظ حاکمیت خود به یاری الله نیاز دارند».

معلوم میشود که اشتباه روسیه تزاری قدیم در این بوده که «ضرورت صنعتی نمودن و کلکتیویزه کردن کشا ورزی راپاسخ نداد» این دید يك بورژوا به مسئله است. گرباچف کلکتیویزه کردن کشاورزی را «يك عمل تاریخی بزرگ و مهمترین تغییر اجتماعی بعد از انقلاب اکبر» مینامد زیرا شرایط را برای «پایه های اجتماعی امروزی کردن بخش کشاورزی اقتصاد فراهم نمود و ارائه متدهای زراعتی مدرن را ممکن ساخت» برای لنین و استالین، کلکتیویزه کردن کشاورزی قبل از هر چیز وسیله ای بود که يك کشور عقب مانده با اقتصاد مسلط دهقانی بتواند سوسیالیستی شود.

تنفر گرباچف از استالین چنان بی حد و حصر است که این کتاب هنگام بحث در باره نیمی از تاریخ شوروی که مربوط به دوره رهبری استالین است، هرگز نام او را ذکر نمیکند. حتی در بخش نسبتاً طولانی که در مورد دفاع از شوروی در جنگ دوم جهانی است، استالین اجازه حضور در صحنه گرباچف را نمیباید. نام او تنها دوبار ذکر میشود: هر دو بار در تحسین خروشچف برای حمله به «کیش شخصیت استالین».

ممکن است علت اینکه در کتاب پرسترویکا

«آیا در مورد کشورهای در حال رشد، آمریکا نمیتواند سیاست دیگری بجز سیاست کنونی اتخاذ نماید؟ آمریکا برای برقراری روابط دوجانبه با این کشورها تواناییهای زیادی دارد، و در عوض از نظر اقتصادی چیزی از دست نخواهد داد. برعکس مشاهده میکنیم که آمریکا از کسب چنین امکانی امتناع میکند. چرا آمریکا این فرصت را باید رد کند، مانند کسی که نداند کجا فاش در روغن است؟»

-افشای گرباچف از زبان خودش

از استالین اسمی برده نمیشود عدم توافق طبقه حاکمه شوروی بر سر میزان شدت حمله علنی به استالین باشد. گزارشات مربوط به بحثهای ارتجاعی از تاریخ شوروی که تحت گلاسنوست رونق پیدا کرده، بنظر میرسد حاکی از اختلاف نظر بر سر استالین باشد: آیا استالین عمده از اواسط سالهای ۱۹۳۰ منفی ارزیابی شود یا اواخر سالهای ۱۹۲۰؟ اما در مجموع هیچ شکی در صحت موضع گرباچف ندارند. گرباچف در سخنرانی جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست در ۲ نوامبر ۱۹۸۷، جایی که او صریحتر با گذشته سوسیالیستی حزب تسویه حساب میکند، اعلام کرد، «گناه استالین و اطرافیان او عظیم و غیرقابل بخشش» است.

چرا گرباچف استالین را گناهکار میدانند؟ انتقادات او از استالین در عرصه تئوری نمیتواند بیشتر از این گویا باشد: گرباچف



در همان سخنرانی به آنچه او «تئوری، اشتباه استالین، یعنی تئوری تشدید مبارزه طبقاتی در دوران ساختمان سوسیالیسم» میخواند، حمله میکند. گریباچف مبارزه علیه بورژوازی تحت سوسیالیسم را مجاز نمیداند، انتقاد او از استالین کاملاً در جهت عکس انتقاداتی است که مائو فرموله کرد چرا که استالین به اندازه کافی مبارزه طبقاتی را «تشدید» نکرد.

«خدمات بزرگ» خروشچف و «شیوه» لنین برای گریباچف مطلوب ترین رویداد بعد از انقلاب اکبر، بریدن سر این انقلاب بود. او کنگره بیستم حزب کمونیست را در سال ۱۹۵۶ «بک واقعه مهم و برجسته در تاریخ ما» مینامد که «خدمت بزرگی به تئوری و پراتیک ساختمان سوسیالیسم» نموده است. بهتر است واژه درست تری را جایگزین کنیم: انهدام سوسیالیسم. آن کنگره موقعیت خروشچف را بعنوان رهبر بورژوازی نوین تحکیم بخشید و آغاز انشعاب در جنبش انترناسیونال کمونیستی را اعلام نمود: در یک طرف رویزیونیسم نوپای شوروی و در طرف دیگر مارکسیست-لنینیستها تحت رهبری مائوسه دون. خروشچف اعلام نمود که دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی پایان رسیده و «دولت تمام خلقی» جایگزین آن شده است. «حزب پرولتاریا، با تصفیه اکثر رهبران و اعضای پرولتاریایی اش، به «حزب تمام خلقی» مبدل گشت. این خدمات «تئوریک» و «تدابیر عملی برای بریدن سر سوسیالیسم در جامعه شوروی، بدون تقبیح استالین و انکار کامل میراث او توسط خروشچف، این رسواترین چهره کنگره بیستم، امکانپذیر نبود.

گریباچف به «شیوه های دشمنگرانه» و «بی برنامهگی» در مدیریت اقتصادی انتقادات مختصری از خروشچف میکند. در واقع عنوان میکند که برکناری خروشچف از کمیته مرکزی و رفرم اقتصادی ۱۹۶۵ بیانگر «یک مرحله نویی» است. این رفرم «هدف خود را بهبود مکانیسم فعالیت اقتصادی در صنعت و ساختمان با تأکید بر سود قرار داده بود» و علیرغم این واقعیت که «تأثیر قابل توجه، هرچند موقتی» این رفرم «نه کشید» و به «رکود و عقبگرد در کشور» پا داد، با اینهمه «یک مرحله نویی» در آن پروسه بود. جستجوی بورژوازی رویزیونیستی برای یافتن اشکال نوین برای برآوردن منافع خود، مسیر طولانی را طی کرده است. این کاملاً بجاست که گریباچف نقطه عطفی را که خروشچف نمایندگی میکند برسمیت شناخته و آنرا تحسین کند. و خود را نه جانشین استالین بلکه خروشچف بداند.

استالین یک لنینیست بود، گریباچف یک شیاد است.

با وجود این، لازم است دلایل واقعی فراخوان گریباچف مبنی بر بازگشت به «میراث لنین و شیوه های او» را مقداری بشکافیم. مخصوصاً وقتی که این فراخوان در تناقض آشکار با سبک گریباچف قرار میگیرد، سبکی که بزحمت تظاهر مارکسیست بودن را میکند و ترجیح میدهد خود را در لفاظی های مدل غربی بپوشاند.

گریباچف لنین را انعطاف پذیر و واقع بین تصویر میکند که مقید به فرمولها و دگمها نبود. (این بویژه در سخنرانی گریباچف بر سرتاریخچه حزب مشهود است که در آن به توانایی لنین در رهبری حزب در بحبوحه تغییر و تحولات ناگهانی در اوضاع و در خط حزب، تأکید دارد). اینها حقیقت دارند اما یکجانبه طرح شده است. واقع بینی و انعطاف لنین تماماً و مضمناً در خدمت به منافع پرولتاریای جهانی بوده است، کاربست و تکامل اصول مارکسیستی توسط لنین بموازات مبارزه او برای مرز تمایز کشیدن میان مارکسیسم و رویزیونیسم پیش رفت. اگر کسی انعطاف پذیر و خلاق معرفی شود، بدون آنکه برسیسم انعطاف و خلاقیت برای چه امری، آنچه نصیبمان میشود تصویر یک مدیر عامل مدرن و موفقی است که تصادفاً روسی هم هست. از آنجایی که بورژوازی قدیم روسیه هرگز بطور واقعی از زیر سایه تزار بیرون نیامد و بورژوازی نوین هم چیز زیادی برای فخر فروشی ندارد، جای شگفت نیست اگر آنها سعی کنند لنین را بمشابه پدر روسیه مدرن عنوان کنند.

گریباچف اصرار دارد بمایگوید که از «آثار لنین مخصوصاً آخرین آنها» کمک گرفته است. او کاری به تحلیل لنین از امپریالیسم، دولت، حزب و وظایف انقلاب رویزیونیسم یا فلسفه ندارد. دست چین گریباچف چنین است «ایده های باارزش لنین درباره مدیریت و خودگردانی، محاسبه سود و زیان و پیوند دادن منافع عمومی و منافع فردی». اینها ایده هایی هستند که او، جانشینان لنین رامتهم به «قصور در بکارگیری و تکامل شایسته آنها» میکند. او حتی در این موضوعات بغایت محدود سعی نمیکند ایده های لنین را بعاریت بگیرد، بلکه تنها به شنل او اکتفا میکند تا چیزی برای پوشاندن سوسیال-امپریالیسم عریان داشته باشد.

در اوایل سالهای ۱۹۲۰، پس از گذراندن یک انقلاب و سه سال جنگ داخلی و نبرد با ۱۴ نیروی تجاوزگر در زمانی که صنایع بزرگ در شوروی از حرکت باز ایستاده بودند و دولت نمیتوانست دهقانان را ترغیب به فروش

غله شان کند چون چیزی نبود که با پول فروش غله بخرند، هنگامی که تنها راه شوروی برای زنده ماندن از قحطی عبارت بود از رفتن ارتش سرخ به روستاها و خریدن زور کی غله دهقانان - حال دهقانان میخواست خوششان بیاید یا نه- لنین گفت که در چنین موقعیتی اگر پرولتاریای حاکم میخواهد قدرت سیاسی را از دست ندهد تنها چاره مقابل پا «یک عقبگرد استراتژیک»، یک بازگشت معین به سرمایه داری، میباشد. بالاچار برخی از بورژواهای کارخانه دار سابق، متخصصین و کارگزاران سابق اجیر شدند، زیرا پرولتاریا هنوز در این عرصه ها کوچکترین پرورشی ندیده بود. در واقع، همان صنایع اندکی که هنوز کار میکرد از ته مانده بورژواها و خرده بورژواها پرید؛ آنان در پی بهانه ای بودند که از رفتن به جبهه هاضفه روند، جایی که کارگران پیشرو جانشان را برای انقلاب جهانی فدا میکردند.

لنین به پیشروی انقلاب جهانی در سراسر اروپا خیلی امیدداشت، و برای آن حاضر بود انقلاب روسیه را به ریسک بگذارد. اما زمانی که امواج انقلاب بطور موقت فروکش کرد و ثابت شد پیشروی وسیعتر موقتاً امکانپذیر نیست، لنین مصمم شد تا برای انقلاب جهانی، حتی با وجود فقدان شرایط اقتصادی برای سوسیالیسم در روسیه، انقلاب پرولتری را در آنجا تحکیم بخشد. او گفت پرولتاریا میتواند ابتدا قدرت را گرفته و آنگاه شرایط لازم را بوجود آورد. بعلاوه لنین بمنهایت دقیق و مواظب بود تا این اقدامات اقتصادی، بعنوان اقدامات سوسیالیستی طبقه بندی نشوند. چنانکه در این مورد گفت، نام «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بمشابه اعلام مرام ماست و نه بعنوان توصیف سیستم اقتصادی مسلط در آن زمان.

تمام این انعطاف پذیری، خلاقیت و غیره، همه از «دستیاری» متعصبانه به امر پرولتاریای جهانی برمیخاست. مسلماً آنچه گریباچف از لنین اخذ میکند، چنین چیزی نیست، بلکه صرفاً چند نقل قول سطحی و پشت و رو شده را به عاریت میگیرد. او حتی آثار لنین در این خصوص و سیاستهای خاص وی را بررسی نکرده است. به هر حال، همه منظور لنین در آندوره این بود که سرمایه داری دولتی را به نحوی تکامل دهد که به پرولتاریا برای گذار به یک اقتصاد سوسیالیستی راه بگشاید. این مسئله در تمامی افکار و تدابیر لنین منعکس بود.

«از هر کس به اندازه توانش»
تحت سوسیالیسم انگیزه های مادی به درجات متفاوت و در دوره های گوناگون موجود

مبارزه طبقاتی (بدون دیکتاتوری پرولتاریا)، قبول کلی، ایده آلهای سوسیالیستی، و جایگزینی، نظم نوین، برای سرمایه داری. آنها، فقط، یک چیز را کنار میگذارند و آن، فقط، روح زنده مارکسیسم و، فقط، محتوای انقلابی آن است.» (ورشکستگی انترناسیونال دوم)

۷ آیا پرسترویکا، چیزی است که جهان به آن نیاز دارد؟

پرسترویکا از برای چیست؟ در واقع، شوروی بدنبال چه چیزی است، هدف گریباچف دقیقاً چیست که برای تحقق آن و بسیج بقیه حول آن تلاش میکنند؟

گریباچف مصمم است به زودبازار اینطور بقبولاند، «ما از سوسیالیسم عدول نخواهیم کرد، ما در مسیر یک سوسیالیسم بهتر گام برمیداریم. این را صادقانه میگوییم، بی آنکه بخواهیم مردم کشورمان و یادبگر کشورهای جهان را فریب دهیم. هر گونه دلخوشی به این که ما به ساختن جامعه ای متفاوت یا غیر سوسیالیستی روی آوریم و به اردوگاه دیگر ملحق شویم غیر واقع بنانه و هذیان آلود است. کسانی که در غرب منتظر نشسته تا ببینند مایکی از سوسیالیسم دست میکشیم وقت خود را تلف میکنند. در حالی که وقت آن فرا رسیده که این واقعیت را بفهمند و از آن مهمتر در مناسبات عملی خود با اتحاد شوروی این واقعیت را مبنای حرکت خود قرار دهند.» (تاکید از ج. ب. ف)

در اینجا بخشی از استدلالات گریباچف دایره وارااست و بخشی دیگر نیست. و هر دو امپریالیستی اند.

بخشی دایره وار آن، تعریف گریباچف از سوسیالیسم است: «(سوسیالیسم بیشتر یعنی گامهای پویاتر و تلاش خلاقانه تر، سازماندهی بهتر، نظم و قانون بیشتر، استفاده بیشتر از متدهای علمی و ابتکارات در مدیریت اقتصادی و کارایی بیشتر در اموراداری و یک زندگی مادی بهتر و غنی تر برای مردم.)» فرق بین تعریف او از «(سوسیالیسم)» و سرمایه دارانه ترین تعریف از سرمایه داری چیست؟ اساس بحث گریباچف از سوسیالیسم در این نهفته است که هر چه شوروی انجام میدهد یا بعبارت دیگر کمپ او، خوبتر است، اما منظور او از «(سوسیالیسم بیشتر)» همان امپریالیسم است، امپریالیسمی که مدتها قبل تولید رادر یک مقیاس وسیع سازمان داد و علم و تکنولوژی را تابع سرمایه نمود.

بخش دوم استدلالات که گریباچف در آن خواننده را مطمئن میسازد که شوروی هرگز «(راهی کمپ دیگر)» نمیشود، حاشیه نرفته

ابزار تولید نهفته است. و در میان ابزار تولید از همه مهمتر خود تولیدکنندگانی هستند که میباید از زنجیرههایی که بر دست و پایشان بسته شده رهایی یابند. این امر نه تنها به معنی رهایی از حاکمیت بورژوازی و مناسبات بورژوازی مالکیت است، بلکه رهایی گام به گام آنان از تمامی مناسبات، ایده ها، عادات و فرهنگ بورژوازی نیز میباشد.

ماتو در کتاب نقد اقتصاد شوروی که بعد از مرگ استالین انتشار یافت، نوشت: «(بحثی در مورد حقوق کارگران به چشم میخورد، اما صحبتی از حقوق کارگران در اداره دولت، مؤسسات گوناگون، آموزش و فرهنگ در میان نیست. در واقع این مهمترین و اساسترین حق کارگر در دوران سوسیالیسم است که بدون آن حق کار، آموزش و تفریح و غیره وجود ندارد، مسئله برجسته برای دموکراسی سوسیالیستی اینست: آیا کارگر حق دارد و میتواند نیروهای آنتاگونیستی متفاوت و نفوذ آنان را به انقیاد خود درآورد؟ برای مثال، چه کسی چیزهایی مانند روزنامه ها، مجله ها، ایستگاههای رسانه های گروهی و سینما را تحت کنترل دارد؟» (نقد اقتصاد شوروی، مائتلی ریویو، نیویورک و لندن، ۱۹۷۷)

این سئوالی است که باید از گلاسنوست گریباچف شود. او چیز جدیدی اختراع نکرده و خدمات ماتو همچنان او را افشا میکند. شوروی گریباچف تنها میتواند خواب نرخ رشدهای اقتصادی چین زمان ماتو را که با شعار «(انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید)» بدان دست یافتند، و یا در خود شوروی تحت رهبری استالین بدست آمدند را ببیند. «(محرک درونی)» سود چندان هم قدرتمند نیست!

موقع خواندن اظهار نظرهای گریباچف در مورد لنین، آدم یاد یکی دیگر از آثار لنین میافتد: ورشکستگی انترناسیونال دوم. - یکی از آن آثاری که گریباچف های جهان هرگز به آن اشاره نمیکند، چون خود و همپالگی هاشان آماج حملات این کتاب هستند. لنین چنین شرح میدهد: «(یک جد و جهد بین المللی از سوی تئوریسینهای بورژوازی برای با... پنبه سر بریدن، مارکسیسم، درآغوش گرفتن آن بقصد خفه نمودنش، کشتن مارکسیسم با قبول ظاهری، همه، جنبه های حقیقتاً علمی، مارکسیسم بجز جنبه های تحریک آمیز،،، عوامفریبانه، و

بلانکیستی - ذهنیگرایانه، آن، به کلام دیگر آنها از مارکسیسم هر آنچه برای بورژوازی لیبرال قابل قبول است را میگیرند، منجمله مبارزه برای اصلاحات،

خواهد بود؛ در سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم اصل «(به هر کس به اندازه کارش)» (که به حق بورژوازی معروف است) را باید محدود کرد، اما هنوز نمیتوان آنرا از بین برد. همانگونه که ماتو در تحلیل تجربه تاریخی ساختمان سوسیالیسم خلاصه نمود، این اصل باید محدود شود زیرا نابرابریها و بقایای تمایزات اجتماعی جامعه کهن زمینه ای است که دائماً و لا ینقطع امکان ظهور قطب بندی طبقاتی و پیدایش استثمارگران نوین را بوجود میآورد. اگر بخواهیم با اصطلاحات گریباچف مطلب را بیان کنیم، ماتو گرایش به «(برابر کردن دستمزدها)» داشت؛ نکته عمیقتر اینکه بجای قلمداد کردن دستمزد بر مبنای کار، به مثابه حد اعلا عدالت (انگار نرخ قطعه کاری جهانی عالیترین هدف بشریت است)، ماتو اهمیت محو تمامی نابرابریهای باقیمانده از جامعه طبقاتی کهن را میدید.

در کل، در ارتباط با مناسبات کالایی نیز اینموضوع صادق است؛ ماتو در مورد مناسبات کالایی اظهار کرد که این مناسبات جان سختی خواهند کرد اما باید تابع «(فرماندهی سیاست)» شوند. بدین خاطر است که ماتو اهمیت بسیاری به درگیر شدن کارگران و دهقانان در «(امور دولت)»، در حزب و خط و سیاستهای آن به مثابه عرصه کلیدی مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی، و نیز انقلابی کردن مناسبات تولیدی منجمله مناسبات میان مردم در تولید میداد.

آنچه ماتو از لنین آموخت و بیشتر تکاملش داد، این درک بود که تحت سوسیالیسم مهمترین عامل افزایش تولید عبارت است از شور و شوق تولیدکنندگان؛ اگر چه انگیزه های مادی (مشخصاً پرداخت دستمزد بیشتر در ازای کار بیشتر) به اشکال مختلف و بدرجات گوناگون برای مدت زمانی طولانی لازم خواهد بود. بدین دلیل است که ماتو با صراحت خاطر نشان ساخت که در مفهوم عبارت مارکس «(از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش)» شور و شوق کارگران جایگاه نخست را داراست. همانطور که ماتو گفت، اگر هر کسی به انگیزه مادی نیاز دارد چه کسی به لنین اجرت رهبری انقلاب را میپردازد؟

طبقات متفاوت را چیزهای متفاوتی به شور و شوق میآورد. حتی بورژوازی چماق و شیرینی بردگی مزدی را با تدابیر بعضاً موفق جهت برانگیختن کارگرنانش بدون هیچگونه وعده مستقیم پاداش آنی به هم میآمیزد (مثلاً در دوران جنگ). اما توانایی سوسیالیسم در برانگیختن شور و شوق کارگران بطور غیر قابل مقایسه ای عمیقتر و در مقیاسی گسترده تر، در رها ساختن

است. جوهر بحث گریباچف روشن است. او علیرغم هر تفسیری که برای جامعه شوروی پیشنهاد کند، همیشه و همیشه تأکید بر این خواهد داشت که اتحاد جماهیر شوروی همواره اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود: يك قدرت عظیم، یکی از دو ابرقدرت و يك ستیزه گر برای کسب هژمونی بر جهان.

فراخوان او به جبهه خودی بی پرده است. گریباچف اظهار میکند، «امروزه مردم شوروی متقاعد شده اند که در نتیجه پرسترویکا و دمکراتیزه کردن، کشورشان غنیتر و قدرتمندتر خواهد شد.»

گلاسنوست (علنی سازی)، يك اقدام سیاسی در خدمت به این هدف است. خلاصه کنیم، گریباچف میگوید گلاسنوست یعنی «سوسیالیسم بیشتر» و «سوسیالیسم بیشتر یعنی وطن پرستی و اشتیاق بیشتر برای ایده های اصیل، علاقه مندی فعالانه تر نسبت به امور داخلی کشور و نفوذ آن در امور بین المللی.»

گلاسنوست یعنی وطن پرستی، «ایده های اصیل» یعنی «علاقه مندی» به سود و «نفوذ بین المللی» شوروی. حال که کلید سری زبان گریباچف را یافته ایم بیایید آن را واقعاً ترجمه کنیم: گلاسنوست بیشتر یعنی امپریالیسم بیشتر. همانطور که لنین گفت، در عصر مدرن، هیچکاری و مطلقاً هیچکاری را را بدون توده ها نمیتوان انجام داد و در اینجا اشاره لنین به امپریالیسم و بسیج بخشی از توده ها توسط آن برای جنگ است. گلاسنوست بدین منظور است.

«آخرین چیزی که بخواهیم آنرا عملی کنیم»

منظور از «نفوذ در امور بین المللی» چیست؟ گریباچف نیمی از کتابش را به این امر اختصاص داده و آنرا با فراخوانی مبنی بر نیاز جهان به بازسازی پایان میدهد، چه چیزی را در مورد جهان خطا میپندارد که نیاز به بازسازی دارد؟

اولین چیزی که باید در مورد گریباچف اشاره نمود اینست که او تقسیم جهان به ملل ستمگر و تحت ستم را امری بد و قابل اعتراض نمیداند.

گریباچف میگوید، «در حالیکه ما کاراکتر مناسبات جاری بین غرب و کشورهای در حال توسعه را تأیید نمی کنیم، اصراری در قطع این مناسبات نمی ورزیم.» «اما اهدافی که مغایر با منافع غرب باشد را دنبال نمی کنیم.» او اعلام میدارد که شوروی اهمیت «خاورمیانه، آسیا، آمریکای لاتین، دیگر مناطق جهان سوم و همچنین آفریقای جنوبی، بویژه منابع مواد خام آن برای اقتصاد آمریکا و اروپای غربی» را تشخیص میدهد و قطع این مناسبات آخرین چیزی

او اعلام میدارد شوروی اهمیت «خاور میانه، آسیا، آمریکای لاتین، دیگر مناطق جهان سوم و همچنین آفریقای جنوبی، بویژه منابع مواد خام آن برای اقتصاد آمریکا و اروپای غربی را تشخیص میدهد و قطع این مناسبات آخرین چیزی است که بخواهیم عملیش کنیم.» و هیچ علاقه ای نداریم که گسست از این مناسبات را که بیانگر منافع اقتصادی دوجانبه بین غرب و جهان سوم بوده و تاریخاً شکل گرفته را دامن بزنیم.»

- افشای گریباچف از زبان خودش

است که بخواهیم آنرا عملی کنیم. و هیچ علاقه ای نداریم که گسست از این مناسبات را دامن بزنیم، مناسباتی که بیانگر منافع اقتصادی دو جانبه بین غرب و جهان سوم بوده و تاریخاً شکل گرفته است.»

البته هیچکس نمیتواند ادعا کند که این روابط «دوجانبه»، روابطی برابر هستند. خود گریباچف اینرا تشخیص میدهد که «شکاف (بین ملل ستمگر و ستمدیده - مترجم بجای کمتر شدن، عمیقتر میشود.» بنابراین او ایدئ «نظم نوین اقتصاد جهانی» را متذکر میشود که در گفتگویش با میتران رئیس جمهور فرانسه مطرح کرد: «برای آنکه چرخ واحد اقتصادی بطور مؤثری حرکت کند، تضمین در آمد شاغلین امری الزامی است. این در آمد علیرغم کم بودنش باید کافی باشد. سرمایه دار مجبور به چنین تضمینی است. چه با اینکار سود امروز و فردایش را ضمانت میکند. این حقیقت ساده را سرمایه داری غرب در مناسباتش با مستعمرات پیشین خود نمی خواهد درک کند.»

این قهاس حقیقتاً جالب است. این بحث خود

سرمایه داری است که سرمایه داران برای منافع خودشان مجبورند معیشت کارگران را فراهم کنند. این کارل مارکس نیست، بلکه آدام اسمیت است که سخن میگوید. بحث مزبور نه برای سرنگونی بردگی مزدی بلکه برای حفظ موجودیت آن است. و آنگاه که این دروغ در مورد کشورهای جهان سوم بکار رود، هزاران بار ردیفانه ت راست چرا که میخواهد ماهیت مناسبات امپریالیسم با کشورهایی که در چنگال سرمایه انحصاری خارجی هستند را پرده پوشی کند. این دروغ پرده ساتری است. براینکه مافوق سود امپریالیستی دقیقاً از قبل فقر و نکبت توده ها در کشورهای تحت سلطه بدست می آید و اگر در کشورهای امپریالیستی بهبودی دراستاندارد زندگی بعضی کارگران حاصل گشته، برپایه همین مافوق سود است.

اما این موضوع، یعنی فلاکت سه چهارم بشریت، برای گریباچف چندان اهمیتی ندارد و بهمین دلیل خیلی سرسری به آن میپردازد. و تقریباً همان قدر وقت صرف آن میکند که برای امضای يك کارت تسلیت لازم است.

برای گریباچف طبیعی است که زمان بیشتری را صرف پیچیدن نسخه های معاملاتی ویژه برای «تثبیت» دم و دستگاه موجود جهان کنونی نماید.

در همین حال که آمریکا به شوروی این اجازه را میدهد که درون برخی حاکمیت ها مثلاً رژیم نیکاراگوئه نفوذ کند و یا در برخی کشورهای دیگر مثل مکزیک و آرژانتین، در خارج حاکمیت آن کشورها از نفوذ معینی برخوردار باشد، اما آمریکای لاتین متعلق به آمریکاست: «تبلیغات و نیروهای دست راستی در آمریکا منافع شوروی را در آمریکای لاتین چنان تصویر میکنند که گویا شوروی قصد به جریان انداختن يك سری انقلابات سوسیالیستی در آنجا را دارد. اراجیف محض! اصلاً چند دهه ما ثابت میکند که ما قصد چنین کارهایی را نداریم.» او حتی به آفریقا کمتر از این مقدار میپردازد و در حالیکه منافع شوروی در رابطه با چندین رژیم آفریقائی و نیز بندهای ویژه اش با کنگره ملی آفریقا در آفریقای جنوبی را مورد تأیید قرار میدهد، اما اساساً سلطه غرب را مسلم فرض میکند. شورویها در این مناطق عمدتاً در پی ایجاد موقعیتهایی برای آینده اند.

اما در خاورمیانه، گریباچف، امکان رخنه و نفوذ شوروی در شکافهایی را هرچند نه بطور یقین می بیند: «ما کمر به بیرون راندن آمریکا از خاور میانه نبسته ایم. این واقع بینانه نیست. اما آمریکا هم نباید در صدد دستیابی به اهدافی غیر واقع بینانه باشد.» شوروی چه پیشنهادی راز آستین بیرون

دیگر يك جنگ است! و در عصر سلاح هسته ای، مسؤلیت چنین اموری بینهایت افزایش یافته است.» او دوباره اخطار میکند، «حتی در يك جنگ غیر هسته ای نیز بسیاری از راکتورهای اتمی اروپا میتواند بمباران گردد و اروپا از صحنه زمین محو شود.»

او هشدار میدهد که شوروی و آمریکا با برخورداری از «زرادخانه عظیم نظامی، از

جمله زرادخانه هسته ای»، «جدی ترین واقیعت امروز جهانند.» اروپای غربی بهتر است منافع آن «واقیعت جدی» را که در بیخ گوش خود که در همسایگی اش قرار دارد برسمیت بشناسد، در غیر این صورت خانه اش به آتش کشیده خواهد شد.

البته نباید نتیجه گیری کرد که چون نیرومندترین استدلال گریباچف برای تشریک مساعی با اروپا، سلاح هسته ای است، پس شوروی در تلاش برای فتح اروپا میباشد. شوروی در موقعیتی نیست که بتواند مثل آمریکا، پیوندهای اقتصادی اش را با اروپای غربی رشد دهد، اما در صدد برقراری مناسباتی است که فرقی با آن ندارد. او توضیح میدهد، «دولتهای اروپای شرقی مثل شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دارای پیوندهای گسترده با جهان سوم هستند و میتوانند با یکی کردن تلاشهایشان توسعه این روابط را تسهیل نمایند. بطور کلی، اینها ضرورتهای يك سیاست اروپای بزرگ و قوی است که توسط منافع و الزامات اروپا بمشابه يك کلیت ادغام شده تعمیم گردیده است.» گریباچف همین تعمیم تصویر را در اشاره به «امنیت» آسیا بکار میبرد، «خانه ای بسازیم که هر کدام از ما در ساختن آن شریک باشیم.»

گریباچف در برخورد به آن «واقیعت جدی»

دیگر (آمریکا) پیشنهاد مشابه ای اگرچه بایک روحیه «واقع بینانه» دارد، او میگوید یکبار از گاری هارت پرسیده، «آیا در مورد کشورهای در حال رشد، آمریکا نمی تواند سیاست دیگر بجز سیاستی که اکنون تعقیب میکند اتخاذ نماید؟ آمریکا برای برقراری روابط دوجانبه با این کشورها توانایی های زیادی دارد، و در عوض از نظر اقتصادی چیزی از دست نخواهد داد، برعکس مشاهده میکنیم که آمریکا از کسب چنین امکانی امتناع می کند، چرا آمریکا این فرصت را باید رد کند، مانند کسی که نداند کجا نانش توی روغن است؟

بار دیگر، همان «نظم اقتصادی نوین»: چرا آمریکا سرعقل نماید و با «کشورهای در حال رشد» بهتر برخورد نمیکند؟ این تقریباً فراخوانی است غیر مستقیم به برخی نیروهای وابسته به امپریالیسم در اینگونه کشورها که اگر آمریکا خودش سر عقل

نرود، «یعنی وقوع هر جنگی در قاره اروپا برای صاحبخانه های اروپائی مهلك خواهد بود. تنها «به اتفاق همدیگر و بطور دسته جمعی است که اروپایی ها میتوانند خانه خود را نجات دهند»، یعنی بادر نظر گرفتن کامل حق بزرگترین صاحبخانه، «و در مقابل حریقهای مدتش و سایر بلایا خانه خود را امن تر و روبراه تر نگاه داشته و نظم کامل را برقرار نمایند.»

برخلاف ادعای گریباچف، آمریکا اروپا را «ندزیده است.» آنها دلدادگانی هستند که برای منافع مشترکشان باهم گریخته اند. گریباچف صرفاً در اینجا چاپلوسی امپریالیسم اروپا را میکند تا بلکه دلش را بدست آورد یا حداقل محبت قشر معینی را در این کشورها بخود جلب نماید. بهمین خاطر است که «روشنفکران اروپای غربی» را بخاطر دفاع از «فرهنگ اجدادی اروپایی» در مقابل «یورش» فرهنگ آمریکایی مورد تحسین قرار میدهد. یورش که چیزی بیش از يك «عباشی بدوی از خشونت و پورنوگرافی» نمی باشد. (امکان دارد آمریکا شاگرد اول باشد، اما اروپا صد سال قبل از رامبوی آمریکایی بود که بردگی آفریقاییان، قتل عام سرخپوستان، کشتار آسیایی ها و در مجموع جنگ، ترور و کشتار دسته جمعی را آغاز نمود.)

گریباچف در حال حاضر از اروپا تقاضا نمیکند که شریک نخرانیده اش، آمریکا را طلاق دهد، بلکه صرفاً در پی شل کردن برخی پیوندها بین بعضی از کشورهای اروپایی و آمریکاست تا بواسطه چرخش مستقیم تر آنها به جانب شوروی، بتواند نفوذ خود را در اروپای غربی افزایش دهد. او هم امروز و هم فردا را در نظر میگیرد. با اظهار تأسف از تقسیم اروپا بعد از جنگ جهانی دوم، هم آنرا برسمیت میشناسد و هم ادعای دیرباز تقسیم مجدد آن را عرضه میکند. (برای مثال، وی تقسیم آلمان بعد از جنگ جهانی دوم را برسمیت میشناسد و در همین حال بزر سوال میبرد، مثل اینست که بگوید، آلمان من پایدار است و آلمان شما مدت ها در اشتیاق الحاق مجدد بسر میبرد.)

شیوه او ترکیبی است از کمی ایجاد انگیزه و مقدار زیادی تهدید. او از یکسو فرانسه مسلح به سلاح هسته ای و «شان و عظمت ملی» بریتانیا را «درک میکند»، اما از طرف دیگر «این واقیعت آشکاری است که اگر جنگ هسته ای آغاز شود، این سلاح ها تنها دھوتی برای ضربه زدن خواهد بود و هیچ کاربرد واقعی دیگری ندارد.» او به اروپا اخطار میکند که اروپا بخشی از ناتو است و اگر ارتش آمریکا مانند حمله هوائیش به لبی، یکی از کشورهای عضو پیمان ورشو را مورد حمله قرار دهد، «این

میکشد؟ حفاظت از پایگاه امپریالیسم غرب در منطقه: او اصرار می ورزد که در ازای شرکت بیشتر شوروی در خاورمیانه، او تنها نیرویی است که میتواند موجودیت اسرائیل را تضمین کند. افغانستان هم که در دایره نفوذ شوروی است: «دخالت آمریکا موجب تأخیر در خروج سربازهای ما میشود.» همین همین استدلال را آمریکا در مورد «دخالت شوروی» برای توجیه دخالت ارتش آمریکا در آمریکای مرکزی بکار میبرد.

وقتی گریباچف از «واقع بینی» صحبت میکند، به معنای عقب نشینی نیست، بلکه تهدید و دھوتی است به مبارزه ای بی محابا. او، یکشب در میان، امپراطوری تحت رهبری ایالات متحده و رهبری آمریکا بر امپریالیستهای دیگر را در مناطقی که از دید گریباچف فوری ترین و قابل دسترس ترین مناطق استراتژیک اند، به مصاف میطلبد.

او اول از «منطقه آسیایی اقیانوس آرام» نام میبرد که شامل «شوروی، آمریکا، هندوستان، چین، ژاپن، ویتنام، مکزیک و اندونزی»، کانادا، فیلیپین، استرالیا و زلاندنو» میباشد. گریباچف اعلام میدارد که اتحاد جماهیر شوروی «يك کشور آسیایی» است و میباید «با احتساب این امر» منافعش در نظر گرفته شود. «ما مخالف آنیم که این منطقه قلمرو کسی شود.» اما این منطقه فعلاً قلمرو کس دیگری است. او نمی خواهد این «تقریباً نیمی از جهان» در جنگ آمریکا و متحدینش، از جمله ژاپن باشد. درست به همان دلایل که در جنگ جهانی دوم ژاپن با سلطه آمریکا و بریتانیا بر قطعه کوچکتری از اقیانوس آرام مخالفت نمود.

دومین منطقه، اروپاست که بیشترین توجه گریباچف را در این کتاب به خود اختصاص داده: «اگر جهان نیاز به مناسبات نوین دارد، قبل از همه اروپا نیازمند آن است.» «برخی در غرب سعی میکنند شوروی را جدا از اروپا حساب کنند.» ولیکن «ما اروپایی هستیم.» (در واقیعت امر، شوروی از لحاظ جغرافیایی، هم اروپایی و هم آسیایی است، «ما» در اینجا بمعنای روسهاست. ولی او درباره جغرافیا صحبت نمی کند.)

در اینجا اولیک استعاره مجرد را با پیشنهادات فروتنانه ای ترکیب میکند. گریباچف اروپا را يك مجتمع آپارتمانی مشترک فرض کرده و يك مدیحه سربازی طولانی از «خانه اروپایی مشترکمان» سرمی دهد (خانه ای که آمریکا در آن سکونت قانونی ندارد)، او اخطار میکند که «هر آپارتمان در این خانه اروپایی» حق دارد خود را در مقابل هجوم دزدها حفظ کند، اما این حفاظت باید به گونه ای صورت گیرد که اموال همسایه اش از بین

نیاید ممکن است شوروی وی را سرعقل بیاورد. اما بنیادی تر آنکه این فراخوانی به خود امپریالیسم آمریکا یا حداقل برخی امپریالیستهای آمریکائی است. شوروی مهمل ندارد آمریکا را وادار به «ضرراقتصادی» نماید. آمریکا یتنهایی نمیتواند با «انبار باروت» ملل تحت سلطه مقابله کند. اگر آمریکا می داند «کجا نانش در روغن است» و پس چرا «دست در دست ما نمیگذارد؟» «دست در دست ما نمیگذارد» در روغن است و شوروی به اندازه کافی «واقع بین» هست که بگذارد آمریکا نان خود را داشته باشد.

تصور يك «خانه مشترك» حقیقتاً حقیقت دارد. شوروی در صدد «قطع» استثمار غرب از کشورهای تحت سلطه نمی باشد، بلکه بدنیال سهم بیشتری از استثمار است. آنچه شوروی بمصاف می طلبد ریاست آمریکا بر «مجتمع آپارتمانی» جهانی امپریالیسم است که نه تنها شامل ساختمانهای آپارتمانی بلکه نواحی وسیع عقب مانده جهان که بویژه برای مالکین غایب بسیار سودآور است، را نیز در بر میگیرد. اما «آخرین چیزی که بخواهیم عملی کنیم» ویران کردن کل عمارت ارتجاعی است. معنی این استثمار، «مجتمع آپارتمانی»، چیز دیگری جز تقسیم مجدد جهان در حین حفظ مناسبات امپریالیستی نمی تواند باشد.

آیا امکان ندارد، بویژه در آستانه جنگ یا در گرمای آن، برخی از امپریالیستهای اروپایی بجای اینکه در موقع بیرون راندن همسایه روسی، خود نابود شوند بفکر حفظ خانه و باغچه های خود بیفتند؟ یا حتی پیشنهادات گریباچف، بویژه تحت شرایط خطیر، گوش شنوایی در میان برخی از امپریالیستهای آمریکایی پیدا کند؟ بنظر میآید گریباچف مارا از اعتقاد به يك چیز منع میکند و آن «نظریه سنتی» مبنی براینست که جنگ ادامه سیاست با ابزار دیگر است. گریباچف می گوید هرکس هنوز براین نظر پافشاری کند «بطور مایوس کننده ای از مرحله پرت» است و در پی جنگ افروزی میباشد. شاید علت اصرار گریباچف برسر این موضوع این باشد که با هر چرخشی (حتی با چرخش صفحات کتاب گریباچف) پی نبرد به اینکه جنگ میان دو بلوک (حتی جنگ هسته ای) ادامه چه سیاستی است کار دشواری است.

«يك شوروی غنی تر و قدرتمندتر» برای اینکه بفهمیم گریباچف واقعاً درباره جنگ جهانی چه میگوید، باید اظهارات مختلف و ظاهراً متضاد او را کنار هم بگذاریم. چون او در حالی که دل رقبای شوروی را بلرزه در میآورد، نقش کبوتر صلح را هم بازی میکند.

«اصل بنیادین دیدگاه سیاسی نوین ما بسیار ساده است: جنگ هسته ای نمی تواند انزاری برای نیل به اهداف سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیکی یا هر هدف دیگری باشد. این استنتاج حقیقتاً انقلابی است چون دیدگاه سنتی جنگ و صلح را طرد میکند.» این آن سوی لیخنند گریباچف در برخورد به مسئله جنگ جهانی است. و منظورش این است که شماء یعنی اروپای غربی، ژاپن و حتی آمریکا، نمی توانند در جنگ با ما به اهدافشان دست یابند.

روی دیگر سکه دندان قروچه اوست: «عده ای میگویند که پیشنهادهای صلح ما در عرصه بین المللی، از اهداف جاه طلبانه پرسترویکا در داخل کشور آب میخورد. اما این جز سازه کردن بیش از حد قضیه نیست.» این هشدار او در اول کتاب بود. تقریباً در آخر کتاب او دوباره روی این موضوع تأکید میکند: «ما برای صلح گدایی نخواهیم کرد. ما به مصافها تا کنون بیش از یکبار پاسخ داده ایم و باز هم پاسخ خواهیم داد.» این گفته چه معنی بغیر از براه انداختن جنگ و کسب پیروزی در آن میتواند داشته باشد؟

جنگ هسته ای تقصیر آمریکا خواهد بود چون مسابقه تسلیحاتی را «آمریکا دامن میزند». اما در این مسابقه شوروی میتواند برنده شود. گریباچف تعریفهای دقیقی از فائق آمدن سریع شوروی بر خرابیهای جنگ جهانی دوم میکند. و از سوی دیگر با نکته بینی میگوید، در آن زمان «در سرزمین آمریکا، حتی يك بمب فرو ریخته نشد و حتی صدای يك گلوله هم از جانب دشمن به گوش نرسید.» (شوروی در شرایط بسیار سختی سراز جنگ جهانی دوم بیرون آورد. با این وجود در بازسازی خرابیها، در استحکام بخشیدن به توان اقتصادی و با اطمینان بعهد گرفتن وظایف دفاعی مان موفق شدیم. آیا این درسی برای آینده نیست؟)

گریباچف مینویسد، غرب «قلیل از همه از شرابین توهم خود را خلاص کند که شوروی بیشتر از غرب به خلع سلاح نیازمند است و اندکی فشار میتواند ما را وادار به دست کشیدن از اصل برابری تسلیحاتی نماید. ما هرگز چنین نخواهیم کرد.» آقای گریباچف، چرا نمی کنید؟ مگر اینکه درست مثل رقبای هدفشان هژمونی بر جهان باشد.

گریباچف مینویسد، «اهداف سیاسی مهمتر از اهداف اقتصادی است.» در اینجا اشاره او «عادی سازی روابط آمریکا و شوروی» است و میخواهد اینرا بگوید که شوروی صرفاً برای پول نیست که با غرب وارد معامله میشود. او راست میگوید همین امر در مورد پرسترویکا صادق است: اهداف مطرح شده توسط گریباچف از حد يك بازسازی اقتصاد

«در جریان پرسترویکا ما غلبه بر این نارسائی را آغاز نموده ایم. بدین خاطر است که بحثهای داغی در مطبوعات، سازمانهای اجتماعی، در محیط کار و خانه در گرفته پیرامون این مشکل که چه کاری باید کرد تا بازگشت زنان به مأموریت ناب زنانه آنها امکان پذیر شود.»

— افشای گریباچف از زبان خودش

داخلی فراتر میرود؛ این اهداف به همان اندازه که ابعاد بین المللی دارند، ارتجاعی اند. گریباچف با حرفهایش خود را افشاء میکند. هدف او يك شوروی «غنی تر و قدرتمندتر» است — يك ماشین غنی تر و قوی تر برای باز تولید گسترده سرمایه در فاز امپریالیستی اش است تا انباشت سرمایه با به قربانگاه فرستادن انسانها از طریق این ماشین آدمخوار و نابود کننده جهان، در سطوح قاره ای به پیش رود. راهی پرولتاریای شوروی و آزادی مردم جهان در گرو نابود کردن این ماشین و ماشینهای مخرب دیگر که متعلق به خداوند گاران امپریالیستی است، میباشد.

یکبار دیگر به این سؤال برگردیم که این کتاب برای چه کسی نوشته شده است. باید اشاره کرد که کل رسانه های غربی برخورد ملائمه به گریباچف داشته اند. این مطبوعات تحسین از گریباچف را با اتهامات هوافریانه برسر اینکه چگونه مردم شوروی را بزور به زندگی در آنجا واداشته اند، مخلوط کرده اند. هیچ کاوش واقعی و هیچ تحلیلی درباره رابطه میان اقتصاد و سیاست او وجود ندارد. در این مورد غرب، لطف گریباچف را پاسخ میدهد، زیرا آنان در پنهان کردن نیروهای محرکه و خصلت نظام امپریالیستی منافع مشترك دارند. اگر چه گریباچف خصم مرگبارشان است، اما برادرشان نیز میباشد.

گریباچف طرفدار منافع امریالیسم روسی و علیه بقیه است؛ او در چنان موقعیت تاریخی ویژه و پیچیده ای در خدمت منافع امپریالیسم خود است که به تدابیر و زبان خاصی نیز نیاز دارد. اما روح او روح سرمایه شخصیت یافته است. ★

اقداماتی نظیر وارد کردن رب گوجه فرنگی بجای تعمیر کردن کارخانه از کارافتاده کنسرو رب گوجه در نزدیکی بوبو دیولاسو مسلماً منفع آنها بوده است.

نمونه دیگری از استقلال را میتوان در بخش صنایع سبک مشاهده نمود، شرکتهای دانسه (با ۸۰٪ سرمایه فرانسوی) که قدمتشان اساساً به دوره استعمار بازمیگردد تحت پوشش کاستن از واردات گسترش یافتند، فی الواقع، با وارد کردن اسیدهای روغنی جهت تولید روغن و صابون است که با کالاهای تولید شده از karite توسط پیشه وران به رقابت برخاسته و آنها را از میدان بدر میکنند و با وارد کردن وسایل ضروری جهت ساختن نوشابه های غیر الکلی، و تهیه آبجوی اروپایی با هزینه ای معادل ۵ هزار برابر هزینه يك صد لیتر دولو (آبجوی بومی تهیه شده از ذرت خوشه ای) است که این فعالیت اقتصادی که تحت تکفل امپریالیستهاست از مواد اولیه بومی استفاده نکرده، به میزان زیادی از نفرات شاغل کاسته، و در آمد مهم و اگر چه ناچیز دهقانان را نابود میسازد، در حالیکه معرک بوجود آمدن هیچگونه فعالیت اقتصادی فرعی دیگر بجز بار و مشروب فروشی نمیگردد! در حقیقت، کاستن از بار مالیات ها بر این شرکتها باعث میشد تازمانیکه دولت به این کمپانیها معافیت مالیاتی میداد، دهقانان می توانستند با برداشت محصول و هنگامیکه مقدار پولی بدستشان میرسید، بجای آبجوهای بومی، آبجوهای اسم و رسم دارتر گازدار بزنند (۸).

علاوه بر کمکهای کشورهای امپریالیستی (آمریکا، آلمان غربی، دانمارک و هلند و... بیشک فرانسه)، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، جامعه اقتصادی اروپا و سایر کانالهای دولتی، ولتای علیا را شناور نگاه داشته اند، آنقدر که بسیاری از پروژه های «توسعه کشاورزی» را آغاز کنند اما تماشا نکنند، آنقدر که جلوی رشد قحطی زدگی گسترده را بگیرند، آنقدر که کنترل خود را بر آینده کشور حفظ کنند و عدم توسعه یافتنش را تضمین کنند (برخلاف برخی کشورهای دیگر مانند نیجریه و آفریقای جنوبی که از نظر منابع طبیعی غنی بوده و دارای موقعیت استراتژیک می باشند).

صندوق بین المللی پول سیاست «تجارت آزاد» را اعمال داشت، این سیاست بمعنای خانه خراب کردن دهقانان بواسطه وارد کردن غلات ارزانتر، و بدین ترتیب وابسته تر نمودن بورکینا فاسو بود. غالب این «کمکهای» مخرب جهت چرندیاتی از این قبیل بود: ساختن ادارات مجلل برای

نمایندگان صندوق بین المللی پول، یا باز پرداخت ۴۲ میلیون دلاری که «سازمان اغذیه و کشاورزی سازمان ملل متحد» برای پروژه های ساختمانی ارائه داده بود و يك سوم آن کاملاً صرف تهیه نیازمندی هائی از قبیل ژنراتور جهت تهیه هوا برای کارشناسان ایتالیائی بود که حاضر نبودند دهقانان بورکینایی را برای کاراستخدام کنند (۹).

کمک های متعاقب قحطی ۸۵-۱۹۸۴ بسیار دیر رسید و بهای غلات در سال بعد سقوط نمود - یعنی اینکه این کمکها گرسنگی مردم را در موقع لزوم رفع ننمود بلکه با ورود بموقع خود بازار محلی را بخلک سیاه نشاند ۱۰۰۰۰۰ آیا تصادفی است؟ (۱۰)

سانکارا در ابتدای انقلاب طی «بیانیه ستگیری سیاسی»، «امپریالیسم که در اشکال مختلف خود میکوشد با باصطلاح کمکهای خود که تنها ابزارهایی در جهت وابسته کردن ما هستند، استثمار کند ۱۰۰۰۰» را بشدت تقبیح نمود. خواهشهای نقاط گریبانده اش طی مصاحبه ای هنگام دیدارش از سازمان ملل متحد در ۱۹۸۴ صادقانه ترند: «ما میتوانیم از کمکهای کشورهای پیشرفته استفاده کنیم و به آنها نیاز داریم، اما این کمکها تا کنون سخاوتمندانه نبوده و در حال حاضر قطع شده اند. فرانسه کمک میکند و کمکهای آمریکا بطرز استهزا آمیزی کم بوده است. بویژه هنگامیکه ثروت و مکتب این کشور را مشاهده کنید، همینطور ما باید در مورد این کمکها محتاط باشیم چرا که ما نمیتوانیم آنها را بقیعت بمخاطره افکندن استقلالمان قبول نمائیم و در تحلیل نهایی، ما میدانیم که باید بخودمان متکی باشیم» (۱۱)

سانکارا سه روز پس از نخستین سخنرانی مهمش در مورد سیاست خارجی در اکتبر ۱۹۸۳، که طی آن نیکاراگوئه، مبارزه در السالدور، و جبهه پولیتساریو در جمهوری دموکراتیک عربی صحرا را مورد حمایت قرار داده، و اشغال گرانادا توسط آمریکا را تقبیح نمود، نمایندگان ویژه ریگان یادداشت تهدید آمیزی را از سوی دولت آمریکا به او تسلیم داشتند مبنی بر اینکه بورکینا که در مورد مسائل آمریکای مرکزی «چیزی نمیداند» اگر در امور این منطقه دخالت کند «کمکها و قراردادهای همکاری مورد تجدید نظر واقع خواهند شد» (۱۲)

مسئله اینکه سانکارا با آن روبرو بود عبارت بود از ساختن يك راه «ضد امپریالیستی» درون يك دستگاه دولتی بورژوازی به ارت رسیده که کاملاً به کمکهای امپریالیستها وابسته بوده و تحت انقیاد مناسبات امپریالیستی میان ستمگران و ستمدیدگان است. این امری غیر ممکن بود. بنابراین،

بجای اینکه کمکهای خارجی بمثابة انعکاسی از این مناسبات تلقی شوند، دولت سانکارا سعی در اصلاح آنها کرد. این نکته بخوبی از سخنان دبیر کل کشوری کمیته های دفاع از انقلاب نمایان است: «آنها کمک را برای مرسدس بنز استفاده میکردند، و ما برای بیل، کلنک، و گاری دستی استفاده میکنیم ۱۰۰۰۰»

در حقیقت، اگرچه سانکارا قول داده بود «برنامه توسعه مردمی» را در جهت نیل به بسیاری اهداف کوچک که «بورکینا فاسو را به مزرعه ای بزرگ تبدیل کند ۱۰۰۰۰» بکار گیرد؛ اما فی الواقع اولیت را (همانگونه که شورویها در اینگونه کشورها انجام میدهند) به تزریق سرمایه گذاری در چندین پروژه بزرگ ساختمانی داد که فکر میکرد جلب توجه کمک دهندگان را کرده و برای او اعتبار و اعتماد ضروری را به همراه میآورد. غالب آنها به پروژه های فاجعه آمیزی تبدیل شدند، مثل «پروژه آبیاری سوو»، که عبارت بود از ساختمان يك سد بر روی رودخانه سیاه ولتا که بکمک آن بتوان دوبار در سال برداشت نمود. سانکارا برای به اتمام رساندن این پروژه (بکمک بولدورهای فرانسوی) پیش از نخستین سالگرد مهم انقلاب (چهارم اوت ۱۹۸۴)، بودجه دولت را خالی کرد. ساختمان این سد بموقع به اتمام رسید، آب جمع شده و کانالیزه گردید، اما يك ریال هم برای خرید وسایل آبیاری جهت استفاده از آب باقی نمانده بود و در نتیجه آب بخار شد. بجای گسترش زمین های زراعی و اتکا به مردم در ساختن و استفاده از ابزار ارزاقیت برای آبیاری کردن، نتیجه این پروژه آن شد که خزانه دولت تهی شود و زمین زراعی کاهش یابد (۱۳)

ساختمان راه آهن تامباو در شمال نمونه دیگری از يك پروژه صنعتی کاملاً غیر ضروری جهت توسعه مستقل اقتصاد بورکینابود. در این پروژه از مردم خواسته شد که به «نبرد خط آهن» بپیوندند و برای استخراج معادن دست نخورده منگنز، طلا و بوکسیت، راه آهنی بطول ۳۰۰ کیلومتر ایجاد کنند.

پس از ساختمان ۳۵ کیلومتر از این راه آهن، بودجه ته کشید و هنگامیکه بانک جهانی به بهانه اینکه این پروژه بسیار پرهزینه است از دادن کمک جهت اتمام آن سر باز زد؛ این پروژه نیمه کاره تعطیل شد.

وابستگی غیر متعهد فرانسه از بقدرت رسیدن سانکارا، و بویژه موضع بین المللی او، بسیار خشمگین شده بود. چرا که بورکینا فاسو همواره دروازه مهم نفوذ فرانسه در غرب آفریقا بود. (اگر

چه علیرغم آب و هوای بد بورکینا فاسو و تصمیم فرانسویان مبنی بر عدم رشد نیروهای مولده این کشور، فرانسه به اندازه کافی از بورکینا فاسو سود حاصل کرده، اما این کشور هیچگاه کانون مافوق سودهای فرانسه در امپراطوری غرب آفریقاییش نبوده است.))
بهر حالت فرانسه هرگز با خطر خروج از آنجا روبرو نبوده است، اگر چه هر از گاهی مجبور بوده نیشی نوش جان کند. اما همانگونه که لوموند مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۸۷ مینویسد، سیاست فرانسه این بوده که «انقلابیونی را که مرتباً از غلظت انقلابیگریشان کاسته میشود، از خود نراند.» در جهت دیگر سانکارا قرار داشت که چپ و راست در مورد قوه مخرب امپریالیستها که جنگل‌هایمان را به آتش میکشند سخن میگفت، و از سوی دیگر برای گرفتن پول بیشتر دستش را با سماجت دراز میکرد.

یکی از خنده دارترین جوانب این چنین خصلتی، «تصادف» دیپلماتیکی بود که میان سانکارا و پریزیدنت فرانسوا میتران طی مجلس رسمی شام در اوآگادوگو در نوامبر ۱۹۸۶ رخ داد. سانکارا میهمان «سوسیالیستش» را دعوت کرد که حرف و عملش را یکی کند. او فرانسه را متهم کرد که برای خاتمه جنگ ایران و عراق یا جنگهای منطقه ای در چاد و صحرای کاری صورت نمیدهد. سانکارا، میتران را به خاطر استقبالش از سوایمی راهزن (رهبر سازمان اونیتا در آنگولا) و پیتر بوتو جلاد آفریقای جنوبی تقبیح نمود. میتران گیلانش را به سلامتی دوستی فرانسه و بورکینا بالا برد و پاسخ داد: «سروان سانکارا روحیه ای جوان و تند و تیز دارد اما بیش از حد کله شق است. اگر به ما احتیاج داشتید، خبرمان کنید و اگر نداشتید ما از خبرش خواهیم گذشت.» (۱۴)

در حقیقت فرانسویها از نظر سیاسی و غیره برای «تشبیه مجدد» اوضاع تلاش کردند: سوسیالیستها از همان ماه مه ۱۹۸۳ یعنی هنگام دستگیری سانکارا برای جلوگیری از به قدرت رسیدنش، محموله های تسلیحاتی بزرگی برای ژان بابتیست لوتیدرائوگو فرستاده بودند. یک سال بعد، دولت سوسیالیست در اعتراض به اعدام هفت تن از کودتاچیان، از قبول مرد شماره ۲ نظامی بورکینا، «پلیس کمپائوره» جهت مذاکره در مورد کمکهای فرانسه امتناع ورزید.

مضاف براین، شایع بود که جنگ سه روزه مرزی با مالی در ۱۹۸۵ (برسر نوار باریک آگاجر) که طی آن سیصد نفر کشته شدند، به تحریک فرانسه که در آن موقع رابطه اش را با موسی تالوره رئیس جمهور مالی تجدید و

تحکیم کرده بود، به وقوع پیوست تا از پشتوانه نظامی سانکارا نیز یک ارزیابی بدست آید. (۱۵)

و سرانجام کودتای اکتبر ۱۹۸۷ که منجر به سقوط سانکارا شده اتفاق افتاد. چندین منبع خبری تأیید کرده اند که این کودتا «با کمک ابرار کنترل از راه دور و از خارج به پیش رفته است.» - از طریق روابط حسنه میان هوپوئت بوانسی رئیس جمهور ساحل عاج (یکی از وابستگان عالیرتبه امپریالیسم فرانسه در غرب آفریقا) و سروان پلیس کمپائوره (جانشین سانکارا) که قول همکاریهای نزدیکتر با پاریس را به مثابه بخشی از برنامه «تصحیحات اش مطرح کرده است. همسر کمپائوره، یک دورگه فرانسوی - ساحل عاجی بوده و دختر خوانده رئیس دولت ساحل عاج است. همانگونه که هفته نامه نوول آیزرواتور مینویسد، پلیس را «بطور خلاصه، اشخاص معتبری توصیه کرده - اند» و «بدون کمک فعال ساحل عاج هر گونه تحول سیاسی غیر ممکن است.» (۱۶)

سانکارا تلاش در جهت ایجاد کشورهای مشترک المنافع فرانسه را بایکوت کرده و مکرراً «حالت بالکان دادن» به آفریقا را طی جلسات کشورهای غیر متعهد و سازمان وحدت آفریقا تقبیح نموده بود. او از شرکت در اجلاس فرانسه - آفریقا در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ امتناع ورزیده و آنها را «قبوه تشکیلاتی میراث دوره استعمار» خواند و اجلاس جداگانه خود را با قذافی برپا داشت.

رابطه لیبی - بورکینا چگونه بود؟ دو کشور با هم روابط متقابل داشتند و تسلیحاتی که لیبی در اختیار بورکینا قرار میداد (شامل تانکهای روسی، سکوها، پرتاب موشک و بویژه کلاشینکف) و ذخائر فرانسوی ارتش بورکینا را در سطح لازم تکمیل مینمود، مهمترین بخش این روابط بود. این تسلیحات ظرفیت عملیاتی بورکینا را بنحو قابل ملاحظه ای بالا برده و به «بازسازی» ارتش نومستعمراتی کمک مینمود. در سطح دیپلماتیک، سانکارا درخواست قدیمی قذافی مبنی بر «ادغام دو کشور» را مؤدبانه رد کرد و حتی برخی منابع میگویند که تلاشهای سانکارا در مورد ایجاد وحدت میان آفریقای عرب و آفریقای سیاه، بعد از عدم استقبال رسمی قذافی از وی در طرابلس بیشتر به سوی همکاری با الجزایر معطوف گردید. نخستین دیدار رسمی وی از جمهوری دمکراتیک عربی صحرا نیز با همین هدف انجام گرفت.

در حقیقت، نزدیکترین پیوندهای سانکارا با رژیم رالیسک در غنا بود که آتهم بطور مشابه - ای از طریق کودتای نظامی به سر کار آمده

بود. دو کشور در نوامبر ۱۹۸۳ قرارداد دفاع متقابل امضا کرده و حتی مانورهای نظامی مشترک اجرا کردند. بنظر میرسد که این اتحاد بمذاق دوستان وفادار فرانسه در گابن و ساحل عاج خوش نیامد، و در بعد منطقه ای آن هم احتمال بوجود آمدن یک محور هوادار شوروی از طرابلس تا اوآگادوگو و آکرا دورنمای خشنود کننده - ای بروی فرانسه و یا کل امپریالیسم غرب نمیکشود.

سانکارا به کوبا و شوروی سفر کرده، اما متذکر شد قصد ندارد مسکو را در رقابت با پاریس قرار دهد. او روش متضادی در مقابل شوروی و بلوک شرق در پیش گرفت و مبارزه بر سر این مسئله در میان محفل و هواداران وی غالباً بسیار شدید بود. ایجاد رابطه با شوروی به امید کاهش وابستگی به فرانسه بود، اما خود همین امر وابستگی دولت را در مدار معینی تثبیت نمود.

کمکهای شوروی، مثل سایر موارد در آفریقا، از کانال رژیمهای «غیرمتعهد» هوادار شوروی میگذرند. کوبا که در رشته محصولات کشاورزی صادراتی بی اهمیت شایستگی زیادی احراز کرده و بمثابة نومستعمره شوروی سالها تجربه اندوخته است، به بورکینا فاسو پیشنهاد ساختن کارخانجات قند و شکر داد. غنا و کوبا در ساختمان فرودگاه کمک کردند، لیبی ۱۰ میلیون دلار کمک کرد و سایر کمکها نظیر آهن و سیمان برای ساختن سیمناهای عمومی در اوآگادوگو و بویوبلاسو از سوی آنگولا، موزامبیک، رومانی، و کره جنوبی سرازیر شد.

از سوی دیگر، سانکارا اعلام داشت که نیروهای شوروی باید از افغانستان خارج شوند، و از ایجاد روابط دیپلماتیک با آلبانی پشتیبانی نمود.

چین هم بنوبه خود، ابزار ۱۰۰ حلقه چاه را بعنوان بخشی از کارزار مقابله با کمبود آب، و نیز چندین میلیون دلار جهت ساختمان «استادیوم چهارم اوت» و چندین بیمارستان، در اختیار بورکینا فاسو قرار داد. علیرغم کلیه این «کمکهای دوستانه» از سوی منابع غیرغربی، سانکارا تداخل آنچه خود مبارزه برای کسب استقلال از فرانسه نومستعمره چی میخواند با «حساسیتهای پوستی» امتناع میورزید. در پاسخ شگفتی دوستان از تماس سریع سانکارا با دولت ژاک شیراک (هنگامیکه «جناح راست» در مارس ۱۹۸۶، اکثریت پارلمانی را در فرانسه بدست آورد) و مطمئن ساختن او از مقاصد بورکینا، سانکارا بشوخی گفت: «حتی اگر ژان ماری لوپن بقدرت میرسد، یک روزه هیشی به پاریس میفرستادیم و روابطمان را

با فرانسه حفظ میکردیم!)) (۱۷) (لوپن رهبر
نشوفاشیستهای «جبهه ملی فرانسه» است.)

حمله آپارتاید و ستم بر زنان

دولت سانکارا و دوستانش سعی داشتند که پایتخت بورکینا فاسو را به مرکز مهم دیدارهای سیاسی، فرهنگی و ورزشی آفریقا تبدیل کنند. اوآگادوگو هنرمندان و روشنفکران را بخود جذب کرد، و قبله رهبران سوسیال دمکرات و رویزیونیست، از یاسر عرفات گرفته تا دانیل اورتگا گردید. کنسرت‌های رگه در استادیوم جدید برپا شدند، و فستیوال فیلم پان آفریکن در اوآگادوگو، واقعه فرهنگی آفریقای سیاه شد و هنرمندان بسیاری را گرد آورد و جمعیت زیادی از آن استقبال نمود. رژیم با برپا داشتن کنگره‌ها و تظاهرات بر اعتبار خود بمثابة نوعی کانون ضدآپارتاید افزود. یک گروه راک اندرول زنان بنام «کیوتران صلح» در راستای مبارزه سانکارا جهت فراگیر کردن «رهائی» زنان بوجود آمد.

مسئله ستم بر زنان به تنهایی نمیتوانست نمایانگر سرنوشت راه بورکینا باشد، بویژه اینکه تبلیغ شده بود که رهائی زنان و انقلاب در گرو یکدیگرند، و این مسئله باعث پیدایش امیدهای قلبی و مخالفت‌های شدید شده بود. سانکارا و شرکا بهمان شکلی که به تضادهای طبقاتی بنیادین در بورکینا فاسو برخورد میکردند - با عبارت پردازیهایی چپ و مبارزه جویانه اما ماهیتاً راست (اکنونیستی و غیرقابل حصول) که هرگز بر توده و مبارزات توده متکی نیست - به مسئله زن نیز بهمین شیوه رویزیونیستی برخورد میکردند. یک زن میگوید: «بنظر میرسد که انقلاب برای زنان و مردان شهرنشین است، نه برای ما». دیدگاهی که رهائی را از طریق تولید اقتصادی دنبال میکرد قادر به فهم وجود مناسبات ستمگرانه میان مرد و زن بود (چرا که بسختی میتوان نتایج گسترده تجارت زنان بمثابة کالا که کماکان پابرجاست، یا مرگ زودرس آنها که ناشی از کار است، و حق اظهار نظر نداشتن در مورد ازدواج و مسائل سیاسی یا ختنه زنان جهت تضمین سلطه جنس مذکر را نادیده گرفت). اما از آنجا که شیوه برخورد آنان به انقلاب در روستاها با هدف نابود کردن کلیه مناسبات تولیدی کهن نبود، قادر به مقابله با موانع غیرقابل اجتناب و واقعاً موجود و رها کردن توده‌های زنان از بند نبوده و در برابر پدیده‌های معینی فلج میشدند: مقوله هائی نظیر دفاع زنان از چندمیسری؛ زیرا که برای زنان این طریقی بود که میتوانند بار کار طاقت

فرسا را تقسیم کرده و با رها شدن از چنگ بارداری پی در پی برای «حفظ نسل» اندکی فرصت استراحت بدست آورند. از آنجا که رژیم نمیتوانست سیاست پرولتری حل مسئله زن بمثابة بخشی از رها کردن نیروی زنان (و مردان) در خدمت ریشه کن ساختن مناسبات ارتجاعی کهن میان انسانها را به اجرا در آورد، سیاستهایشان به تصویب قانون نامه هائی دال بر حقوق زنان تنزل یافت؛ تصویب نامه هائی که در غیاب تحول واقعی به همان پوچی «غیر قانونی بودن» سیستم کاست در هند، میباشند. و اینها را با «برنامه های عملی» که رهائی زنان را ابتدا به مثلاً افزایش تعداد کشتها و حفر چاهها منوط میساخت، مزوج میکردند. فی الواقع، این دیدگاه وجه دیگری از «تئوری نیروهای مولده» رایج در میان همه رویزیونیست‌هاست که رشد نیروهای مولده را بعنوان کلید پیشرفت جامعه میبینند و نه مبارزه انقلابی توده‌ها را.

سرنوشتی سانکارا

اقتدار شهری که از اقدامات سانکارا حمایت میکردند، بتدریج از برنامه او رویگردان شدند. آنها بویژه کمتر و کمتر از تحمل تدابیر اصلاح گرایانه وی که رفاهشان را کاهش میداد (اگرچه این رفاه در مقایسه با رفاه همین اقتدار در کشورهای ثروتمند اندک است) سرباز میزدند. شاغلین دولتی و سایرین از شرکت منظم در جلسات سیاسی و کار داوطلبانه در مناطق روستائی امتناع ورزیدند و بسیاری تحصیلکرده‌ها بدنبال مشاغل پردرآمدتر به کشورهای همسایه رفتند. پاپای همه اینها، مبارزه سیاسی درون خود «شورای ملی انقلاب» فزونی یافت، و سازمانهای چپ برای استفاده از موقعیتی که بعلت اضمحلال حمایت از سانکارا پیش آمده بود، مجدداً صنفی‌داری کرده بودند. اتحادیه های صنفی با حمایت حداقل دو تن از اعضای محفل نظامی حاکمیت سانکارا شروع به فعالیتهای مخالفت جویانه کردند. پس از یک اعتصاب در بهار ۱۹۸۴ سانکارا ۱۲ هزار معلم را اخراج کرده و افراد کمیته های دفاع از انقلاب را بجای آنها بکار گمارده، و وزیر «اتحادیه میهنی برای توسعه» [LIPAD] را به اتهام اینکه قصد وابسته کردن بورکینا به شوروی را داشته و در کمیته های دفاع از انقلاب اعمال نفوذ کرده، از کابینه اخراج نمود. اول ماه مه ۱۹۸۷ پس از اینکه ۴ کنفدراسیون معظم اتحادیه های صنفی خواست مشترک بازگشت به «آزادیهای دمکراتیک» را مطرح کردند، ۳۰ تن از رهبران شاغلین حقوق -

بگیر دولت دستگیر شدند؛ منجمه رهبر «اتحادیه میهنی برای توسعه» هوادار شوروی، حتی گزارش شده که یک جناح قصد اعدام او را داشته است. رویزیونیستهای - به اصطلاح میانه رو «اتحادیه مبارزات کمونیستی» که هوادار چین هستند نیز از دولت پاکسازی شدند. شکاف درون شورای ملی انقلاب افزایش یافت، بطوریکه اتحادیه ها و «کمیته های دفاع از انقلاب» در مقابل هم قرار گرفتند.

سانکارا در تلاش برای جلوگیری از منشعب شدن سریع گروه های انقلابی و متحد نگاهداشتن آنها، خواستار گسترش شورای ملی انقلاب و ایجاد یک حزب واحد شد. بسیاری از رهبران ارتش، منجمه پلیس، کمپانوره جبهه را به حزب واحد ترجیح میدادند، از طریق افزایش تشنجات و توطئه - چینه‌ها، مقدمات کودتا چیده شد. سانکارا کماکان در میان جوانان و محصلین محبوبیت داشت، اما هرچه بیشتر تلاش میکرد تا مهر «مستقل» خود را بر حوادث بکوبد، با دست و پا زدن در دریای دعوای رفرمیستی و امید داشتن به ظهور یک گرایش انقلابی متحد، بیشتر پایه غیرپرولتری نازکی که انقلابش را بر آن بنا نهاده بود، شروع به لرزیدن و فروپاشی میکرد.

هنگامیکه کمپانوره - به ریاست جمهوری رسید، «شورای ملی انقلاب» را منحل کرده و یک «جبهه توده ای» بوجود آورد و قول داد که معلمین اخراجی را بسر کارشان باز گرداند، و با حفظ اهداف انقلاب، «تصمیماتی» را به پیش برد. نظر رسمی دولت اوآگادوگو مبنی بر این است که سانکارا یک فرد ایزوله و اتوکرات بود که تلاش میکرد صدای چپ که او را بقدرت رسانده بود خفه سازد. در حالیکه کاملاً محتمل است که کمپانوره استفاده از شمارهای «چپ» را مفید تشخیص داده و ادامه دهد، اما صعود جنایتبارش به قدرت نقطه پایان وحشیانه ای بر تجربه بورکینا فاسو و بازگشت به قبول «معتولتر» واقعیت استعمار نوین بود.

هر رژیم انقلابی راستین که با وظیفه سنگین ریشه کن ساختن مناسبات ستمگرانه کهن در بورکینا روبرو باشد، موانع بینهایت مشکلی بر سر راه خواهد یافت. متعاقب سرنوشتی سانکارا، مطبوعات بورژوائی از او بعنوان «دردسر» فرانسه در غرب آفریقا که نتوانست برسر کار بماند، یاد کردند.

مسئله این نیست که سروان سانکارا شکست خورد، بلکه اینست که «انقلاب» او محکوم به شکست بود.

دهقانان بستر و پایه عمده حمایت از هرگونه تحول انقلابی واقعی در کشورهای نظیر

بور کینا فاسو هستند. سانکارا تلاش نمود آنها را بسیج کند اما نتوانست بر آنها اتکا نماید. او میخواست از چنگال امپریالیستها بیرون آید، اما در راس يك دستگاه دولتی ارتجاعی نشست که توسط خود امپریالیستها بوجود آمده بود. این واقعیت که او بدست همان ارتش نومستمراتی که خود او زمانی در آن خدمت کرده بود سرنگون شد، یکبار دیگر نشان میدهد که هیچ چیز دیگری نمیتواند جایگزین نابودی دستگاه دولت توسط توده های انقلابی بنشیند - تو گوئی که پرولتاریا در این زمینه کم تجربه داشت! کسب قدرت نسبتاً بی دردسر سانکارا در ۱۹۸۳ء در حقیقت حاکمیت دولتی قبلی و نظام اجتماعی کهن را اساساً دست نخورده باقی گذاشت. علیرغم این امر، امپریالیستهاى غربی نسبت به این تلاش در انحراف حاصل کردن از راه نومستمراتی سنتی، بی تفاوت نبودند؛ مضاف بر این، نیازهای کلی آنها در اوضاع کنونی جهان توطئه چینی های سیاسی و مالی آنان را شتاب بخشید و آنان پس از لاس زدن کوتاه مدت با سوسیال دمکراسی آفریقائی، برای عادی کردن اوضاع به صحنه وارد شدند. اجرا این سناریو به قیمت فشرده تر شدن چنگالها بر گلولی ستمدگان، این حکم را تقویت میکند که هیچ طبقه اجتماعی دیگری غیر از پرولتاریا نمیتواند منافع انقلابی راستین ستمدگان را نمایندگی کند و هیچ میان بری برای رهائی از امپریالیسم وجود ندارد و تنها يك راه موجود است و آنهم

راه سخت و مصاف طلبانه جنگ خلق و مبارزه آگاهانه توده هاست.

منابع تکمیلی

اسرار آفریقا، ۲۱ اکتبر ۱۹۸۷، ۲۹ اکتبر ۱۹۸۷، «پایان کار بور کینا فاسو» چهارراه آفریقا، ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷ (اواگودو گو، ارگان هفتگی دولت خلق) آفریقای جوان، شماره ۱۳۹۹، ۲۸ اکتبر ۱۹۸۷، شماره ۱۴۰۰، ۴ نوامبر ۱۹۸۷، شماره ۱۴۰۱ (۱۱ نوامبر ۱۹۸۷) شامل مصاحبه هایی با توماس سانکارا هستند. لوموند، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷ لوموند دیپلماتیک، فوریه ۱۹۸۵، نوامبر ۱۹۸۷، مقالاتی از پاسکال لارابه، مارس ۱۹۸۴ مقاله ای از ژان زیگلر بازارهای مناطق حاره و مدیترانه، ۱۶، ۱۰، ۲۳ اکتبر ۱۹۸۷ غرب آفریقا، «بسیوی اتکا بخود»، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۵؛ «پیشرفت بسیوی غلیان»، ۲۹ اکتبر ۱۹۸۷

یادداشتها

(۱) گاردین، ۱۷ اکتبر ۱۹۸۷ (۲) آفریقا - آسیا، شماره ۳۱۸، ۱۲ مارس ۱۹۸۴، ص ۲۱ (۳) نقل شده در «آفریقای ژنو» (۱۹۸۶)، ص ۳۹ (۴) ژان زیگلر، «پیروزی شکست خورده گان»، (پاریس: سوویل، ۱۹۸۸) ص ۱۹۲

(۵) زیگلر بررسی جالب از سنن فبایل و زندگی زنان در بخش چهارم (۶) رجوع کنید به فصل چهارم از رنه دومون، بنام آفریقا من محکوم میکنم (پاریس: پلون، ۱۹۸۶)

(۷) نقل شده در زیگلر، ص ۱۷۶ و ۲۲۶ بوناونتور ترالوره: مقاله ای در لوموند دیپلماتیک، مارس ۱۹۸۴ (۹) دومون، ص ۶۱ و ۶۰ (۱۰) به نقل از مصاحبه با متخصص کشاورزی فرانسوی بنام رنه دومون (۱۱) نقل شده در نیوزویک، «اما باید به خودتان متکی باشیم»، ۱۹ نوامبر ۱۹۸۴ (۱۲) زیگلر، ص ۱۲۳ (۱۳) بر اساس تجربیات دست اول رنه دومون (۱۴) آفریقا انترناسیونال، ۱۹۹۰: نوامبر ۱۹۸۷، ص ۱۶

(۱۵) رجوع کنید به پیر انگلبرت، انقلاب بورکینا (پاریس: هارماتن، ۱۹۸۶) و راهبی آفریقا، ویژه نامه ولتا، سپتامبر ۱۹۸۴. (۱۶) رجوع کنید به نوول ابرواتور، ۲۹ اکتبر ۱۹۸۷، زیگلر، ص ۱۵۷. گفته شده است که کمپانور به حزب «اتحاد میهنی برای توسعه» هوادار شوروی نیز نزدیک بوده است.

(۱۷) سنن آدریا میرادو، سانکارای شورشگر (پاریس: آفریقای جوان، ۱۹۸۷) ص ۲۱۴



پست مطرح ساخت: «ایالات متحده در مورد نحوه آرایش و تحرك قوای ایران در این دوره به ما اطلاعات غلطی داد که باعث پیروزی ایران شد.» البته در همانحال، مقامات آمریکائی و اسرائیلی جهت جلوگیری از شکست احتمالی یا تضعیف شدید عراق در جنگ، طرق حفظ موازنه را نیز در نظر گرفته بودند: «در یکی از آخرین جلسات پیش از آغاز سفر به تهران پیشنهاد شد که مسئله فروش اقلامی از سلاح و تجهیزات نظامی به عراق مورد بررسی قرار گیرد تا تعادل نیروها - که ممکن بود با تحویل موشک و وسائل نظامی به ایران بهم بخورد - حفظ شود» (۷)

در نخستین روزهای سال مسیحی ۱۹۸۷ عملیات کربلای ۴ و ۵ جمهوری اسلامی از جنبه جنوبی بقصد نزدیک شدن به بصره و محاصره شهر آغاز گردید. جمهوری اسلامی با موشکهای ضد هوائی تاو که بتازگی از آمریکا خریداری کرده بود راه را بر ضد حمله هواپیماهای عراقی سد کرد و با موشکهای

هر دو بلوک تحمل میکرد، اما فشار بحران عمیق جهانی لزوم برداشتن گامهای بلندتر و مؤثرتر برای بر کردن خلاء قدرت را در مقابلشان قرار داد - پیش از آنکه حریف پیشدستی کند. هر دو بلوک با چهره ای حق بجانب برنامه های قمار گونه و مانورهای پر محاطره را بمصنوع استراتژی در پیش گرفتند.

خلیج: کانون تضادهای بین المللی

زمستان ۱۳۶۴ قوای جمهوری اسلامی طی يك حمله غافلگیرانه شبه جزیره فاو را به اشغال خود در آورد. این واقعه ای غیرمنتظره برای ارتش عراق بود و تعجب ناظران بین المللی را نیز ظاهراً برانگیخت. بعد از این عملیات که والفجر ۹۸ نام گرفت، مقامات ایرانی در پیامهای سال نو ایرانی با اطمینان از سال ۶۵ بعنوان سال پیروزی بر قوای عراقی و خاتمه جنگ صحبت کردند. آنطور که در اواخر پائیز ۱۳۶۵ يك مقام بلند پایه عراقی طی مصاحبه ای با نشریه آمریکائی واشینگتن

امپریالیسم ... بقیه از صفحه ۱۷ هیچ ربطی بخودشان ندارد. اخبار وقایع دهشتبار جنگ صرفاً در چند حمله در صفحات مبانی روزنامه ها نقش میست: جنگ خلیج، «جنگ فراموش شده» بود. بروسه هفت ساله جنگ نشان داده که رژیم حمینی با هیچک از جناحهای آن مانع تلاش آمریکا و شوروی در بر کردن «خلاء قدرت» نشده اند. دو مانع مهم باعث شد که رژیم ایران نتواند براحتی بزیر قبای این یا آن بلوک بخزد. نخست، خیزش انقلابی و ضد امپریالیستی، و دوم، رقابت شدید میان دو بلوک. بدون شك ایران هیچگاه واقعاً در بی قطع ارتباط با غرب نبود. و این اتحاد شوروی بود که با هر گونه رجعت تعیین کننده آمریکا به ایران مخالفت ورزید. در واقع ماسک نه شرقی، نه غربی رژیم حمینی همواره مفهوم هم غربی، هم شرقی داشته است.

هر چند حساسیت اوضاع خلیج و مشخصاً جنگ ایران و عراق نوعی احتیاط کاری را به

دست نشانده اش در منطقه سود میجوید. ملك حسين بارها پیشنهاد استقرار يك (نیروی حافظ صلح) خاورمیانه ای را در مرزهای ایران و عراق بدینال «تحمیل صلح» به طرفین متخاصم مطرح کرده است. اخیراً مصر ۱۵ هزار سرباز را به ایجاد نیروی دفاعی برای حکومت‌های حوزه خلیج که در معرض کشیده شدن بدرون جنگ قرار گرفته اند، اختصاص داد. حسنی مبارک و ملك حسين اوائل دسامبر در قاهره پیرامون ایجاد چنین نیرویی به بحث نشستند. (۹) این پیشنهاد با استقبال دول عرب حوزه خلیج روبرو شد و «مصر درگیر گسترش چشمگیر حضور نظامی در این کشورها گشت» (۱۰).

آینده خلیج؛ و آینده طرفین متخاصم

جنگ خلیج از همان ابتدا این پتانسیل را ذاتاً در خود حمل میکرد که دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق را در تقابلی که خود آنرا «گسترش افقی جنگ» میخوانند رویاروی قرار دهد. امپریالیستهای آمریکائی با این هدف محرك جنگ خلیج شدند که بتوانند جنگال خونینشان را دوباره در ایران فرو برند. سوسیال امپریالیستهای شوروی نیز از زاویه پیشبرد منافع خود در ایران و عراق از چنین جنگی حمایت کردند. پروسه جنگ اساساً بمثابة تابعی از رقابت درون امپریالیستی به پیش رفت و بنوبه خود به تشدید این رقابت یاری رساند. این واقعیت که هر دو بلوک امپریالیستی با هر دو طرف جنگ متوقف بودند، چیزی از درستی تحلیل فوق نمیکاهد. و این مسئله که هر دو کشور از جنگ برای خدمت به منافع ارتجاعی خویش سود جسته اند نیز واقعیت فوق را کم رنگ نمیکند.

از آغاز جنگ راههای متعددی برای «پایان بخشیدن» به این جنگ از جانب امپریالیستها و دول منطقه به ایران و عراق پیشنهاد شد. عراق خود «راه چاره» را در «بین المللی کردن» جنگ از طریق حمله به تانکرها و تأسیسات نفتی ایران و درگیر کردن رژیمهای منطقه در آن میدید، و ایران حملات دیوانه وار را با هدف متزلزل کردن موقعیت حکومت عراق و قانع کردن امپریالیستها به اینکه در جنگ بیشتر جانب ایران را بگیرند و دست از حمایت از عراق بشویند، دنبال میکرد. امپریالیستهای غرب و شرق نیز در عین حال که اقدامات مشخصی را جهت مقاصد منطقه ای خود به پیش میردند، خلیج را به انبار باروت بدل ساخته و در واقع اعلام کردند که گره تضادهای جنگ خلیج بخشی و تابعی از گره بزرگتری است؛ و این گره بزرگتر فقط به همان سبکی که اسکندر گره گردیان را گشود باید باز شود. این تنها راه

تهران را از لحاظ مین تأمین نمودند! از بهار ۱۳۶۶ به بعد سیر وقایع خلیج شتابی نوین بخود گرفت. حفظ «بن بست» دیگر در دستور کار امپریالیستهای آمریکائی نبود و آنها بیشتر در پی حاد کردن اوضاع و کشاندن تحولات بسطی دیگر بودند.

نخست در بهار ۶۶ حکومت ارتجاعی و سرسپرده کویت از آمریکا و شوروی و انگلستان تقاضا نمود که کشتیهای تجاری این کشور را در آبهای خلیج نحت پوشش حفاظتی نیروی دریائی خود قرار دهند.

شورویها موافقت خود را فوراً با این خواسته اعلام داشتند. کابینه ریگان ضرورت حمایت از دولت دوست، یعنی کویت، را در مقابل «خطر توسعه طلشی و جنگ افروزی ایران» اعلام داشت. سپس بعد از آنکه ناو جنگی آمریکائی استارک در ۲۸ اردیبهشت همانسال مورد اصابت يك راکت عراقی قرار گرفت،

دولت ایالات متحده جهت «حفظ امنیت و آرامش خلیج و منافع خود» تصمیمی مبنی بر نحت الحمايه قرار دادن کشتیهای کویتی و افراشتن پرچم آمریکا بر فراز آنها را اعلام نمود. درگیریهایی محدود، حملات مشکوک به کشتیهای جنگی و تجاری مختلف،

برخورد چند کشتی آمریکائی و روسی و انگلیسی به مین، توجیهات جدیدی برای حضور گسترده تر قوای امپریالیستی در منطقه ایجاد کرد. همانطور که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام نمود «هر يك از نیروهای گوناگون بمثابة عضوی از دو بلوک متخاصم، منافع امپریالیستی مشخص خود را دنبال میکنند. هدف آنها کنترل خلیج بوده و این نقطه به نوبه خود میتواند

برای کنترل بر جهان کلیدی باشد». طرحهای زور آزمائی مشخصاً بخشی از تدارك همه جانبه دو بلوک در مقیاس جهانی بقصد برپائی جنابیتی بر مراتب عظیمتر از جنگ خلیج علیه بشریت است: یعنی جنگ سوم برای تجدید تقسیم جهان. بعلاوه

امپریالیستهای آمریکائی با سپردن مسئولیت مشخص به دولت ترکیه در ارتباط با حفظ منافع بلوک غرب در منطقه، ارتش این کشور را بمثابة بازوی جنوبی ناتو در شرق ترکیه فعال کردند. در حال حاضر شعاع عملیات این ارتش بدرون خاک عراق، مرزهای ترکیه و ایران گسترش یافته است. توافقنامه

دولتهای عراق و ترکیه اجازه ورود تا شعاع ۵۰ کیلومتر در خاک عراق را به قوای ترکیه داده است. بدین طریق آمریکا ظرفیت نظامی خود را افزایش میدهد و برای تضمین پیروزی در مداخله نظامی مستقیم محتمل در منطقه خلیج تدارك میبندد.

بنابراین آمریکا از بحران خلیج برای ساختن و پرداختن ارتشی پراهمیت از دول

تازه ارسال شده از چین، مراکز مسکونی را زیر آتش گرفت. در این هنگام بسیاری از رسانه های غربی از امکان خاتمه جنگ با پیروزی ایران و سقوط حکومت صدام حسین صحبت کردند. در عین حال کنفرانس فوق

العاده سران کشورهای اسلامی در کویت (بفاصله چند کیلومتر از محل درگیریهایی) تشکیل شد و از نیروی دریائی آمریکا برای حفظ امنیت کنفرانس طلب کمک نمود!

مقامات آمریکائی حتی امکان بمباران خطوط اول نیروهای ایران در صورت بخطر افتادن جدی بصره را مطرح کردند و تحلیلگران امپریالیستی صحبت از امکان شروع دور نویی از بن بست در روند جنگ نمودند.

نهایم به بصره متوقف ماند. نوازن فوا میان ایران و عراق حفظ گشت. جنگ خلیج در شکل تبادل آتش نوبخانه طرفین، حملات هوائی علیه نفتکشها و کشتیهای تجاری، و نیز باره ای عملیات پراکنده در حبه شمالی ادامه یافت.

اما بازیگرانی «جدید» از پشت پرده بروی صحنه آمدند و مستقیماً به نقش آفرینی پرداختند. این گسترش حضور نیروها بیانگر آن بود که شدت یابی نبدها در جریان عملیات کربلای ۴ و ۵ نه نقطه اوج جنگ خلیج بلکه تنها پیش در آمدی برای

صحنه های انفجاری آتی است. نیروی دریائی آمریکا و شوروی در مدیترانه تحرك نویی را آغاز کردند. ناوهای هسته ای آمریکا منجمه يك ناو هواپیمابر از سواحل اسپانیا بسوی لبنان بحرکت در آمده و ناوگان ششم آمریکا در نزدیکی تنگه هرمز

موضع گرفت. يك رزمناو دیگر پایگاه ساییك در فیلیپین را بقصد غرب اقیانوس هند ترك کرد. زیر دریائیهای شوروی در آبهای دریای عربی ظاهر شدند و ناو هواپیمابر کیف

KIEV در مدیترانه به گشت پرداخت که این مسئله ای غیرمنتظره برای کارشناسان نظامی غرب بحساب میامد. یکی از سخنگویان پنتاگون در عین حال که این اقدامات را عادی جلوه میداد، اظهار داشت: «ما کاری میکنیم که همه ابزارهای ممکن را برای استفاده در دسترس داشته باشیم»!

امپریالیستهای غربی و شرقی همزمان از لزوم «حفظ امنیت» خلیج و «آزادی تردد» کشتیهای تجاری در آبهای منطقه دم زدند.

در عین حال بلوک غرب عراق را تشویق به ضربه زدن به نفتکشهای حامل نفت ایران نمود. نشریه اکونومیست چاپ لندن در مقالات پی در پی اجرای این نسخه را به عراق پیشنهاد کرد. از طرف دیگر، مرتجعین حاکم بر چین کنونی با رضایت آمریکا

موشکهای کرم ابریشم را در اختیار جمهوری اسلامی نهادند و ایتالیائیها نیز حکومت

چاره برای بازیگران بحران خلیج است. اوضاع کنونی جهان به آنها حکم میکند که برای دفاع از منافع امپریالیستی و ارتجاعیشان درست در لبه گرداب خلیج کشتیهای خود را بحرکت درآورند. بی جهت نیست که همه سخنگویان غرب و شرق خلیج را کانون تضادهای جهان مینامند و همگی احتمال وقوع جنگ جهانی سوم را از همین نقطه میدهند. همانطور که بوریس پیادیشف سخنگوی وزارت خارجه شوروی بمناسبت درگیریهای اخیر خلیج گفت: «اگر در پرده اول نمایش تفنگی بچشمستان خورد، مطمئن باشید که در پرده سوم قرار است شلیکی انجام پذیرد.» آری هر دو بلوک امپریالیستی یخویی مراقب آینده ای که فعالانه تدارکش را میبینند هستند. برای آنها و همه حکومتهای ارتجاعی جهان ادامه یا پایان جنگ بخودی خود مفهوم و اهمیتی ندارد. آنچه برایشان مهم است میزان خدمت هر تحول به نیازها و اهدافشان است و بس. این منافع استراتژیک امپریالیستهاست که جهت گیری سیاسی و نظامیشان را تعیین میکند - خصوصاً در منطقه ای حیاتی مانند خاورمیانه. تحت چنین شرایطی حتی اگر وقفه ای در جنگ پدید آید، آتش بسی به طرفین درگیر تحمیل شود و یا حتی اوضاع بگونه ای پیش رود که به خاتمه جنگ ایران و عراق بیانجامد، خاموشی شعله های جنگ تنها تظاهری از تشدید تضادهایی خواهد بود که آغازش را باعث شدند و خاتمه این جنگ نه بیانگر ثبات که نشاندهنده شکنندگی اوضاع در کل منطقه خواهد بود.

سازندگان تاریخ کیانند؟

افراد سطحی نگر در وقایع خلیج تنها میتوانند طرحها و دعوای قدرتهای امپریالیستی، ملایان و شیوخ و امثالهم را ببینند و این همان چیزی است که مرتجعین خود بدنبال قبولاندنش به مردمند؛ یعنی اینکه روی نقشه منطقه فقط تصویر ارتجاع نقش بسته و سرنوشت خلقهای این نقطه از جهان را مرتجعین تعیین میکنند. اما این واقعیت ساده که رژیم ایران و هر حکومت دیگری در منطقه بزور سرنیزه حاکمیت خود را بر توده ها اعمال میکند خود خلاف این ادعا را اثبات مینماید. سالهای طولانی سلطه و آتشفشانی جوشان بدل ساخته که قدرت انفجارش یکبار در مورد رژیم شاه بنمایش درآمده است. امروز دهانهای انفجار درست دماغه رزمناوهای هسته ای قدرتمند امپریالیستها را نشانه رفته اند. وقتی انفجار فرارسد، این ناوها میباید اجساد سران و سربازانی که در راه «منافع ملی» و تحت

پرچم «آزادی و دموکراسی» تلاش کرده اند را به خانه باز گرداند و شاهان و شیوخ و ملایانی که جان سالم بدر برده باشند را نیز راهی تبعیدگاه کند. هرچه امپریالیستها به استقرار نیروی نظامی بیشتری در منطقه بپردازند گور خود را عمیقتر حفر کرده اند، و شاید به آن اندازه عمیق که بتواند تمامیشان را در خود جای دهد! این گفته ای بیحساب نیست. واقعاً این امکان وجود دارد که بتوان جنگ خلیج را به جنگهای انقلابی بدل ساخت.

این امر برای انقلاب ایران چه معنائی دارد؟ وخامت شکست انقلاب و غلبه ضدانقلابیون کماکان بر قلب و مغز توده های ستمدیده ایران سنگینی میکند و آنان را از پیورش به در صف اول مبارزه سیاسی انقلابی باز میدارد، اما هم اینک در میان توده ها این سؤال مرکزی مطرح شده که چه نیروی و چگونه میباید مراسم تدفین جمهوری اسلامی را برپا دارد؟ خشم و نفرت نسبت به رژیم جمهوری اسلامی بوضوح در کوچه و خیابان نمایان است. شعله های انتقام در قلب اکثریت ستمدیدگان زیانه میکشد. تشدید جنگ ایران و عراق باعث حدت یابی و تعمیق مبارزات پنهان و آشکار توده ها گشته است. تظاهرات بسیاری که غالباً جنبه خودبخودی داشته بدنبال بمبارانهای وحشیانه شهرهای ایران توسط نیروی هوایی عراق، براه افتاده و نه فقط جنگ بلکه خود رژیم جمهوری اسلامی را نشانه رفته است. شعارهای مرگ بر خمینی، مرگ بر جمهوری اسلامی بر دیوارها منقوش است. با فرارسیدن شب دیگر تصویر سالمی از سران حکومتی بر در و دیوار باقی نمی ماند. علیرغم حملات وحشیانه پاسداران به کارگران، اعتصابات در کارخانه ها گسترش یافته و فرار از جبهه ها عمومیت پیدا کرده است.

آتش جدال میان انقلاب و ضدانقلاب همچنان زیانه میکشد و در مرکز آن مبارزه انقلابی در کردستان قرار دارد. برای ستمدیدگان ایران، جنگ انقلابی در کردستان نشانه ای از قدرت نهفته انقلابی آنان و تصویر روشنی از استیصال جمهوری اسلامی در مواجهه با اراده توده های ستمدیده است. جای تعجب نیست اگر در جریان مذاکرات ماه مه ۱۹۸۶ میان هیئت نمایندگی آمریکا و جمهوری اسلامی، کردستان موضوعی مهم از «منافع مشترک» طرفین اعلام گشت.

استیصال فزاینده جمهوری اسلامی را میتوان از چرخشهایی که اخیراً در تبلیغات ایدئولوژیک رژیم صورت گرفته نیز دریافت. آنها برای مدتی کوشیدند با استفاده از نهجی ناسیونالیستی حول «دفاع از میهن»

توده ها را بسیج کنند، اما از این طریق کاری از پیش نبردند. امروز تبلیغات ناسیونالیستی توسط خمینی و کارگزارانش با هدف متحد کردن سران ارتش و سلطنت طلبان سرنگون شده مقیم خارجه صورت میپذیرد. اینک رفسنجانی آشکارا به مردم اعلام میکند که: ممکن است از ما خوششان نیاید اما بگذارید اول علیه دشمن خارجی متحد شویم، بعداً به تسویه حساب میان خود خواهیم پرداخت. جنگ خلیج که زمانی بکار مستحکم کردن و یکپارچه کردن صفوف مرتجعین میآمد اینک به عامل بی ثباتی آنها بدل گشته است و این امر خصوصاً بواسطه آگاهی توده ها نسبت به خصلت ارتجاعی این جنگ است. جنگ مانند آره ای در ماتحت رژیم خمینی است که آنرا به هر جهت حرکت دهد، نتیجه ای جز پاره پاره شدن نخواهد داشت. دستگاه اجتماعی و اقتصادی ایران عمیقاً حول جنگ شکل گرفته و هرگونه تغییر جدی در روند جنگ کل جامعه را بلرزه درمیآورد و بحران جمهوری اسلامی را تشدید میکشد؛ و هر شکلی از خاتمه جنگ - هرچند اینک در افق نمایان نیست - بحالت یابی تضادهای حکومت باتوده هاوتضادهای درون حکومتی خواهد انجامید. در هر حال، رژیم گور خود را میکند.

جنگ خلیج زمینه افشاگری عظیمی را از مانورهای بین المللی امپریالیستی فراهم ساخته و عرصه تمرین انترناسیونالیسم پرولتری را برای ستمدیدگان پدید آورده است. نه تنها فرصت پیشبرد مبارزه علیه حکام ارتجاعی خودی برای توده ها مطرح شده، بلکه آنها از این طریق میتوانند ضربات سنگینی بر دشمنان کل بشریت که اینک متفرعانه در خلیج مستقر شده اند نیز وارد آورند. این وظیفه بدست پرتوان ارتشهای سرخ کارگران و دهقانان که تحت درفش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بصحنه میایند متحقق خواهد شد!

پانویس ها

- (۱) زیگنیو برژنسکی، قدرت و اصول - ص ۴۵۴ انگلیسی
- (۲) نقل شده در کتاب تهدیدی از سوی شرق؟ نوشته فرد هالیدی (لندن، نشر پلیکان) ص ۲۷ انگلیسی
- (۳) برژنسکی، همانجا، ص ۴۵۳ و ۵۶۸-۵۶۹
- (۴) همانجا، ص ۴۸۴ و ۴۸۸-۴۸۹
- (۵) همانجا، ص ۵۰۰
- (۶) گزارش کمیسیون تاور (نشر نیویورک تایمز ۱۹۸۶) ص ۲۱ انگلیسی
- (۷) کمیسیون تاور
- (۸) هرالد تریبون، ۲۸ دسامبر ۱۹۸۷
- (۹) همانجا، ۱۱ دسامبر ۱۹۸۷
- (۱۰) همانجا، ۲۷-۲۶ دسامبر ۱۹۸۷